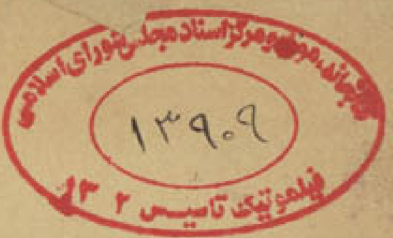


بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس آفریدگاری را که بفضل یزدانی
زاویهٔ ملکوت را دار العباده نزد را ملائکه
مقربین ساخت و بلطف سبحانی صومعهٔ خاک
معبد عباد صالحین کرد مقربان عالم از غایت
قصور عبادت دم ما عبدناک حق عبادتک
زدند و عابدان صومعهٔ غبرا از عجز در راه او از
ما عرفناک حق معرفتک دم زدند همه در وصف
ذات او حیران وحده لا شریک له گویان
سبحان ولی که صفاتش کبریا بر خاک عجز میفکند

عقل

عقل انبیاء که صد هزار سال همه خلق کائنات
فکرت کنند در صفت عزت خدا آخر معترف بأنّه
شد که هیچ ندانسته‌ایم ما و صد هزار صلوات و
صلوات نثار بارگاه معلای آن خوار کننده لات
و عزی و ویران کننده قصر قیصر و کسری ماهی
که از فروغ طلعت او در نور شرع او نار موقده
مجوس شد شاهی که از آب روی رسالت او
دریای ساوه در خاک تیره مختفی گشت آن شب
که زاد در او جدا شد عالم همه از هلال بها شاد
هم بحر ساوه برده هم آتش فارس مرده
آن غنی که با وجود گنج دنیی در ام سبع دم
از فقر زد الفقر فخری و ادی بطحا شد

کائنات زیرش نقش قبول آمده در گوهرش
سید اولین وسل خاجه هفتمین فراز مرسل
آخرین زمان مرور هشتمین سرا و بر آل و اولاد
و اتباع او باد که ائمه اقطار و امصار عالمند
مؤلف این رساله ضعیف عباد الله الغنی
جعفر بن محمد بن حسین معروف بجعفری
اصلح الله شأنه چنین گوید که چون از
تاریخ کبیر که اکمل تواریخ است که از ابتدا
آفرینش عالم و آدم و طبقات و لادات و از
سلاطین و انبیا و اولیا و شعرا و حکما
و مشاهیر از عرب و عجم و ترک و تاجیک
تا زمان پیغمبر علیه افضل الصلوة و اکمل
التحیات

التحیات و تمام سیر آنحضرت و خلفاء الراشدین
و بنی امیه و بنی عباس و طبقات سلاطین
هر زمان تا ابتداء خروج چنگیز خان و فرزندان
او تا وفات سلطان ابو سعید و ملوک
طوایف بعد از وفات او تا زمان جلوس
خاقان اعظم سعید قطب الحق والدنیا
والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه
و تمام فتوحات آنحضرت و اولاد او تا سال
خمس و اربعین و ثمانمائه باز پرداختم این
رساله جمع کردیم موسوم بتاریخ یزد که
شریفترین بلدی از بلاد اقلیم سیم است
هوایش در غایت سلامت و آب زلالش

رشک کوثر و حیوانست و لب انهار خرمیش غیرت
بستان ارم است و بیوتات مروحش چون قصر افلاک
مرتفع و کوی و بازارش چون بیت المعمور آراسته
و میوه الوانش فواکه جنات لا مقطوعة و لا ممنوعة
و انار با فوه نایش چون مفرح جان فزا و سیب
سیمینش چون زنخدان دلبران دلربا و عناب رنگینش
چون خوشه پروین و بنا دلربش چون کواکب
حور العین مساجد منبع و مدارسش رفیع
و منازل متبرکش پاکی چون بقیع و اهالیش
بکسب طاعت شریف و ضبع خداوند آنکه در
از نهر و انش بی شایبه از تکلف خطه دار العباده
بود در هیچ وقت نام فرد و بطلان چنین معمور

بنود که در زمان سلطنت بندگی حضرت خلافت
پناه سلطان اعظم خاقان اعلی اعدل اعلم
ملاذ و ملجأ خواتین عالم مالک رقاب
قاتل الکفرة والمشرکین قامع الفجرة المتمردین [و المشرکین]
ملاذ و ملجأ سلاطین و خواتین رافع رایات
عدل گستری مشید مراسم مسلمانی ممهد
قواعد جهانبانی باسط الامن والامان ناشر
العدل والاحسان خاقان رفیع شان عالی مکان
خلیفه زمان ظل ظلیل الرحمن المخصوص بعنایة الله
السبحان معین الحق والسلطنة والخلافة والدین
ابو المظفر شاهرخ بهادر خان خلد الله تعالی ملکه [ملکه]
و سلطانه وابد علی العالمین بره واحسانه

قریب ده هزار خوانند و خواندند و حمام و
مدارس و خوانق و مساجد تجدید پدید
آمده و تمام اهالی این دیار باحسن الحال در
مهاد امن و امان مرفه الاحوال و فارغ
البال بدعاء دوام دولت قاهره قیام می
نمود گر بهشت عدن باشد بزد را قابل آید
کین بهشت دیگر است چشمه جوی کریمه بیند
آب و کویدار خوبی کرماء گوارش تا ابد
معمور باد این دیار زانکه در ظل آشیانه دین
پرورش و چون بر صحیفه روزنامه زمانه نظر
کردم در وصف این آبادانی نطق متکلمان
تواریخ ایام بین الانام بذکران مشحون و

موشح یافتم و کلک کاتبان بیان بذکر آن
مرقوم ندیدم این تاریخ در سلک انتظام در
آوردم تا در جهان یادگار باشد و بوده قسم
نهاده شد از جهت قاریان و ناظران این تاریخ
قسم اول قصه سکندر ذوالقرنین گفته تا که
اول عمارت یزد است مشهور بزندان ذوالقرنین
قسم دوم ذکر ملوک فرس و ساختن بوده جرد
گفته تا بنهر یزد و عمارات بلاس و قباد و مهر
نگار و هرمز قسم سیوم ذکر عمارات که در زمان
بنی امیه و بنی عباس و ابو مسلم و یعقوب لیث
و آل سبکتکین شده قسم چهارم ذکر دادن سلطان
طغرل سلجوقی یزد را بعلاء الدوله گرشاسب

۲ فرامرز

بن غازان و کالیجار و عمارات او در یزد قسم پنجم
ذکر اتابکان اتابک سام و اتابک عزالدین
لنکر و فرزندان عزالدین لنکر و ذکر عمارات ایشان
تا زمان سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید
بهادرخان قسم ششم ذکر سلاطین بنی مظفر از زمان
سلطان مبارز الدین محمد بن مظفر و فرزندان
و شاه یحیی و ساختن باروی یزد و خندق و عمارات
ایشان قسم هفتم ذکر عمارتی که در زمان بندگی حضرت
امیر بزرگ انار الله برهانه و بندگی حضرت
اعلی خاقانی معینی شاهرخ خلد الله ملکه و سلطانه
شد قسم هشتم در ذکر مساجد و منابر و مدارس
و خوانق و بابان و مزارات اولیاء و شهداء و

صالحین

۲ آسیابها

و صالحین و مقابر قدیم و جدید یزد قسم نهم
در باغستانات یزد و محلات که در باغستانات و باغهای
مشهور در خارج شهر و تمام اسیبها و غیره قسم
دهم در ذکر آبها که روی زمین جاری است در
شهر و بیرون قنوات و چاههای آب سرد و بابستان
و تمام آن عمارات چون تاریخ بنا کردم
که در میان خلق مشهور گردد و خوانند
را از تمام عمارات یزد که در زمان هرکس که
ساخته اطلاع افتد از مدارس و خوانق و
سراهای عالی و قلعه و خندق و اسواق و از قنوات
و انبار و باغستانات و غیرهم بطالع مسعود و
خاتمه محمود این کتاب را موشح ساختم با

عالیجناب مولانا اعظم اکرم احسب انساب اعلم

اقدم ملاذ ارباب الحکومه بین الامم مصدر

الصداره حامی اصناع الحشمه والوزاره فیاض

اودیه العدالة یعلو الهمم بحر الخضم والطود

الشم صلاح الممالک کل مملوک ومالک

سنجی البرایا من المهالک المخصوص بعنایة المعبود

عماد الحق ضیاء الدین مسعود خلد الله تعالی

ظلال عواطفه یارب دوام دولتش و سند ام

باد بخشش دهی طالع مسعود مدام باد چون

دستگیر خلق جهانست در جهان اقبال

دولتش ز فرش مسند ام باد چون این رساله

مسعود الابتداء و محمود الانتهاء آمد و شاید

که بقبول

منجی

که بقبول مقبلان در جهان منتشر گردد تتمه

وجود نسیم اقبال قصه اسکندر بن فیلقوس

وکشتن داراب وگرفتن عراق و فارس و آن ضبطها

بجانب یزد آمدن و بناء گشته که اول عمارات

یزد است و تمامی قصران چون دولت

سلاطین نبود بالا کوفت و اردشیر بابک تمام

ربع زمین در تصرف آورد از اطراف عالم

مفر بدرگاه داراب میآورند و پادشاه

روم و فیلقوس یونانی وفات کرد و اسکندر

ممالک در تصرف آورد مالی که هر سال فیلقوس

بشاه داراب میفرستاد امتناع نمود و مال

روم هر سال بیضه چند بود که از طلا و نقره

میساختند و بداراب میفرستادند خراج اسکندر
بداراب رسید ایلچی جهت اسکندر بطرف روم
فرستاد و مال مقرری طلب کرد اسکندر
گفت آن نوع کیان بیضه می نهاد پرواز کرد
و بپرید و ایلچی داراب نامراد بر کردانید چون
ایلچی نزد داراب آمد داراب ایلچی دیگر فرستاد
در نزد اسکندر یعنی تو طفلی ترا با گوی
و چوگان بازی میباید کرد ترا سر سلطنت
چه دانی چون ایلچی گوی و چوگان در نزد اسکندر
آورد اسکندر از آن تفال گرفت و با خاصان خود
گفت که داراب بمن گوی و چوگان فرستاد
یعنی گوی مملکت در خم چوگان ما خواهد بود
چون این خبر را بداراب رسید که بسیار رنجید

ع مرغ

که اسکندر فرستاد یعنی لشکر من بعدد است و تو
با لشکر من برنیائی اسکندر فرمود که کنجد بخشند
و خروسی چند بیاوردند و آن کنجدها را بر چیدند
گفت عدد اعدادت آن باشد که لشکر ترا بدین طریق
برچینند چون خبر بداراب رسید ملک
روس را امر کرد که لشکر بطرف روم برد و
روم را ویران کند و اسکندر را بند کند و نزد
داراب فرستند چون لشکر روس متوجه
اسکندر شدند اسکندر لشکر خود را اتفاقا
ملک روس دید و محاربه عظیم واقع شد
و لشکر روس هزیمت یافتند و غنیمت بسیار
بدست رومیان افتاد و چون خبر بداراب

رسید امر کرد که لشکر زنگبار متوجه حرب اسکندر
شوند و روم را خراب نمایند و اسکندر را بند
کنند و بدارا فرستند چون لشکر زنگبار متوجه
روم شد اسکندر با لشکر خود مقابل رفت و حرب
کرد و لشکر زنگبار منهزم شدند چون دارا
بدین واقف گردید با چهار صد هزار سوار
بنفس خود متوجه حرب اسکندر شد اسکندر
نیز با لشکر خود باستقبال لشکر دارا بیرون
رفت هر دو لشکر قریب همدیگر رسیدند چهار
سرهنگ دارا که از خاصان او بودند بخفیه
نامه باسکندر نوشتند که اگر اسکندر ما را
هر یک مملکتی بخشد تا دارا را بقتل آوریم

چون

چون روز محارب شد اسکندر حرکتی و ا ۲ هر
مملکتی را پذیرفت و عهد نامه بدیشان داد
روز دیگر چون هر دو لشکر مقابل شدند
و حرب در پیوست آن سرهنگان قصد دارا
کردند و بر روی او زخم زدند دارا از
اسب در افتاد و علم دارا نگون شد و لشکر
منهزم شدند در آن حال اسکندر ببالین
دارا آمد عرضه کرد و عذر خواست گفت
قوم تو با تو غدر کردند من قصد تو نکردم
اکنون وصیت کن تا من وصیت تو را بجا
می آورم دارا گفت سه وصیت میکنم
اول کشندگان مرا بقصاص رسان تا دیگر

بقصاص

بندگان بچون خداوندان خود اقدام نمایند
دیگر دختر خود مرا بعقد خود بیرون آور که
تا چون فرزندی از او ظاهر شود سلطنت
در خانه او باقی باشد سیم با قوم من نیکویی
کن تا بعد از تو با قوم تو هم نیکویی کنند
دمی چند بشمرد تا جز شد زمانه بخندید
کین نیز شد اسکندر چون این حال بدید
بر خویشتن نوحه میکرد که او نیز شربت زهر
خورده بعد از آن اسکندر فرمود که دارا
را اینجا بنت فارس دبر دخمه اجدادش نهاد
ند و تمام اموال داراب در تصرف گرفت
و تمام فارس در تصرف آورد بعد از آن
هر

گفت وصیت داراب بجای باید آورد کشند
گان داراب را هر یکی را مملکتی فرستاد و هر یکی
را خلعت خاص بپوشانید و با ایشان گفت
که عهد خود وفا کردم وصیت داراب را
هم بجای باید آورد بفرمود تا سرهنگان
از بدن جدا نمودند و مدینه الیهود که شهر قدیم
بود ویران کرد و اصفهان بنا ساخت و در اصفهان
داماد شد و دختر دارا برادر نکاح خود در
آورد و قوم داراب هر یکی را مملکتی فرستاد
و در عراق و فارس و در هر شهری دو سرهنگ
تعیین نمود و دو دنگ و چهار دنگ از آن
زمان پیدا شد تا مخالفت یکدیگر نکنند

ومخالف پادشاه نتوانند بود این رسم در عراق
وفارس باقی ماند بعد از آن اسکندر بعضی
سرهنگان را از بیم که با ایشان اعتمادی
نداشت با خود همراه کرد و از عراق متوجه خراسان
شد چون به بیابان خراسان رسید که اکنون
شهر یزد است بلشکر فرمود تا قلعه بسازند
نهری جاری کردند و کسی از ایشان خود را آنجا
نشانید و آن جماعت را در آنجا ساکن کردانید
و آن مقام را کثه نام کرد و این اول عمارت بوده است
و او را زندان ذوالقرنین میخوانند و در کتب
متقدمان ذکر یزد نیست و ذکر کثه در صحیح
البلدان و مسالک که طول و عرض

که ماند

باید مسالک الممالک باشد

ببلاد کوه بند هست و اسکندر بخراسان رفت و
هراة بساخت و بماوراءالنهر رفت و سمرقند بساخت
و بدریا خطا رفت و در آن مقام ماچین بساخت
وچون باز گردید دامغان بنا کرد و بعد از آن
شهر زور بساخت و بر لب دریای محیط اسکندریه
مناری قریب چهارصد ذرع بلند بر لب
دریا بساخت و حکمای یونان جامی تعبیه کردند
بر بالای آن که از ده روزه راه کشتی در آن دریا
روانه شدی در آن جام بنمودی و تا سبعمائة هجری
آن جام بود زنگیان از اخراب نمودند و بشکستند
و اسکندریه را غارت کردند و چون اسکندر
ممالک در تصرف گرفت عزیمت ظلمات کرد و طلب

آب حیات سعی اسکندر برد و آب حیات روزی
خضر شد اسکندر و تنعم ملک و دور روز عمر
خضر و شعار مفلسی و عمر جاودان چون اسکندر
وفات کرد و برا دفن کردند در موضع وفات
اختلاف کرده اند بعضی گویند در همدان مدفون
و بعضی گویند در اسکندریه و بعضی گویند
در یزد و این کتبه اول عمارات بود است
و بعد از اسکندر این کتبه معمور شد و جمعی
در اینجا جمع شدند و عمارت و زراعت کردند
در ذکر ملوک ساسانیان اول ایشان اردشیر
بابک و فرزندان او ساختند کتبه را شهر یزد
تا زمان یزدجرد این شهر آباد و عمارت بلاس

و فیروز و قباد و انوشیروان و هرمز کار چون
بعد از وفات اسکندر مملکت بملوک
الطوایف سپرد و اردوان آخر ملوک ا
اشغانیان بود چون اردشیر بابک خروج
کرد و فارس را در تصرف خود در آورد
و لشکر با صفهان و نهاوند برد و اردوان لشکر
را در مقابل او آورد و در دست اردشیر کشته
اردشیر معموره عالم را در تصرف گرفت و تمام
ملوک ایران و طوران را رفع نمود و اسم سلطنت
بر خود نهاد و در حیات خود مملکت بشاپور را
پسر خود داد و بعد از آن شاپور مملکت پسر خود
هرمز داد بعد از هرمز سلطنت پسر او اردشیر

بهرام رسید و بعد از او مملکت بشاپور ذو الاکتاف
رسید و بعد از شاپور بشاپور بن شاپور رسید
و بعد از او سلطنت بیزدجرد بن شاپور و بعد از
او سلطنت به پسرش بهرام رسید و بعد از او
بهرام مملکت بیزدجرد بن بهرام رسید او پادشاه
دو شوکت بود در عرب و عجم در فرمان او بود
و طوف ممالک خود میکرد چون بکثه رسید
آب و هوای کثه و برا موافق آمد گفت نظر کردم
که این مقام را شهری سازم بنام یزدان بنا نهاد
ممالک را جمع کردند منجمان و بطالع نیز در انداختند
قصور و دیوار و بازار و حمام و آتشکده عالی
بنا کردند و خانه سلطان و سر شهر آب روان کردند

آتشکده

یزد را

یزد آباد و یکی ده آباد و یکی مادین و در قبلی
شهر در یکفرسنگی در کوه دود لویه دخمه در
سنگ خارا ببرید و این زمان چون در اندرون
دخمه میروی آواز آب میاید که در آن جاری است
و یزدجرد سه سرهنگ خود را ابیده و میبد
و عقدا امر کرد که مقام بنا زنند ببید ببده
بنا ختند و عقدا ده کرد آن بنا ختند و این هر
سه ده کنار دریا بود و این دریا بدریای
ساوه مشهور بود و تا من همدان این دریا
کشیده و کوه در میان دریا بود و با رحین مسید
نیز بود و بنا رحین مشهور بود و در آن شب
که شعیر از ما در متولد شد تا آن دریا و من

نسخه الصحه (ابیات) [illegible] (؟)
عبارت که [illegible] دارد
[illegible]
(؟)

کسری

فرو رفت و خشک گردید و طاق کسری بلرزید
و دوازده کنگره بیفتاد و تمام آتش مجوسان
در آتش خانها باز مرد گویند نام یزدجرد شاپور
اصغر بود چون یزد بساخت مشهور بیزدجرد
شد چون یزدجرد وفات کرد مملکت به پسر او
فیروز رسید فیروزآباد رستاق بساخت و نهری
جاری گردانید از اندرون شهر یزد مشهور
بفیروزآباد و منبع او در شهر یزد است چون فیروز
دهی بساخت قصری رفیع و اسبابی و دبود
و کشتخوانی آنرا مشهور ببلاس کرد و چون مملکت
بلاس بگرفت برادرش قباد بن فیروز بترکان
رفت و از خاقان مدد طلبید و لشکر ترکان

بمدائن

بمدائن رسید بلاس بطاغی بمرد مملکت بگرفت
نظر کرده بود که اگر مملکت یابد آتشخانه عظیم
بسازد چون مملکت یافت بفرمود که از هفت
آتشخانه آتش بیاوردند آتش فارس و بلخ و غزنین
و طیسفون و آذربایجان و سعد و بنا قصبه عالی
در حوالی میبد بساخت و درختان خرما بنشانید
و نهری روان کرد و آن قصبه را هفتاد نام نهاد
و مجوس آن را مقام بمثابه کعبه مسلمانان بود
قباد بفرمود که نهج و هرافزا بساختند
و چون قباد درگذشت و مملکت بعد از
قباد با نوشیروان رسید یزدر آباد اقطاع
بدختر خود مهرنگار داد و از مهرنگار از بغداد

تیسفون

مقتضیان

مقابیان بیاورد و شهر بغداد بیرون آوردند و
قصبه مهرجرد بساختند و قلعه و آتشخانه و باغستانها
و بساتین و در ولایت میبد مهرجرد بساخت و
چون انوشیروان درگذشت هرمز خود بساخت
و چون مملکت بخسرو پرویز رسید خسرو پرویز
ایلچی بطلب پیغمبر ما فرستاد و نامه پیغمبر را پاره کرد
پیغمبر فرمود مزق الله بطنه شیرویه پسر پدر خود را
خسرو پرویز هلاک کرد و دولت ساسانیان
باخر رسید سلطنت بیزدجرد بن شهریار رسید
و تمام لشکر اسلام بحرب یزدجرد آمدند و
سعد وقاص بمداین آمد یزدجرد بگریخت و
لشکر اسلام از پی او بجولا رفتند و یزدجرد براه

از

یزد بخراسان رفت و لشکر اسلام مالک ریب
و مالک بن عمرو از عقب یزدجرد بخراسان رفتند
و در چهار ده طبس مالک ریب و مالک بن
عمرو وفات کردند و مدفن ایشان در طبس
مشهور است و لشکر اسلام چون بازگشتند از
خراسان در بیابانهای شتران راه غلط کردند
و بسیاری از ایشان در آن بیابان بتشنگی هلاک
شدند آخر بزحمت بسیار بقصبه فهرج رسیدند
و فهرجیان بر ایشان شبیخون زدند و حضرت
رایات امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی
طالب و عبد الله بن احمد بن ابو العیر بن
عبد الله تمیمی و حمیط بن هانی و حبشی

وعمر بن عاصم را شهید کردند و قبور ایشان در فرج
مشهور است و باقی که مانده بودند بطرف مدینه باز رفتند
و چون یزدجرد بخراسان رفت غزنین خود بر گرفت
کریز دغا قانزلک ولشکر بر آن تاراج کردند و او از
میانه بگریخت و باسیابی رفت آسیابان طمع در
جامهای او کرد و یزدجرد را هلاک کرد فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و
چون زمان عثمان شد لشکری با سعید پسر خود
و قثم بن عباس و عمر و عاصم بطرف نشابور فرستاد
و جزیه مقرر کردند و باز گردیدند و بیرون آمدند
اهل آن دیار با سلام آمدند و لشکر بجانب فرج
بر نهید و قتل زیاد کردند و قوم تازیان و بنی تمیم

مانده

ازدم

در یزد مقیم شدند و تمام مجوسان و کلانتر جزیه
قبول کردند و با لشکر اسلام با سعید و قثم بن
عباس تا سمرقند برفتند و جزیه بر مردم ماوراء
النهر نهادند و قثم بن عباس در سمرقند شهید
شد و در سمرقند قبر او مشهور است و چون خلافت
با امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
علیه السلام و مسلم بن زیاد را بفارس فرستاد
مال یزد را بوی مقرر ساخت چون زمان بنی امیه
شد مروان حمار یزد را بمولای خود علا طرفی
داد علا بیزد آمد در شهر یزد قصری بساخت
و باغی مشهور بباغ علا و عبد الله بن زیاد
علیه اللعنه در کربلا بجنگ امام شهید سبط

قثیم

رسول الله ص ابی عبد الله الحسین ع برده بود و همراه
داشت و اهل یزد آنرا بدان اغوا میکرد و این زمان
محله باغ علا میخوانند عمارتی که در زمان بنی
عباس کرده اند چون مروان حمار علیه اللعنه
یزد را بقاطعه بعلا طرفی داد و او در یزد مقیم
ابو مسلم
شد چون ابو مسلم صاحب دعوت خروج کرد
سرخس
و نصر سیار از مروان بگریخت و بسرخس رفت
ابو مسلم سرخس بگرفت و پسر نصر را تمیم بگرفت
و بر دار کشید و نصر بجانب اصفهان روانه شد
و در جرجانیه هلاک شد و محتشبه سیف متوجه
اصفهان شد اول نهاوند بگرفت و باصفهان
آمد و بگرفت و احمد بن محمد را بطرف اصفهان
و بیزد آمد

و بیزد آمد ابو العلا بگریخت به ابرندآباد رفت احمد
محاصره کرده و ابو العلا را بگرفت و بیزد آورد
و با علم عبد الله علیه اللعنه و پسر او سوختن قصر
علا را بکند و قصر دیگر بنا کرد در یزد که امروز
غراباد مشهور است او آن احمد آباد است و مال جهت
بنی عباس از یزد گرفت و بکوفه نزد ابو العباس
سفاح برد چون یعقوب بن لیث خروج
کرد و از خراسان بسجستان آمد و از سجستان
براه بیابان بکرمان آمد و طرف بن مغیض را
که والی کرمان بود بگرفت بند کرد و بیزد شد
و اصفهان و شیراز و اهواز بستد و خلیفه از بغداد
لشکر بحرب او فرستاد و لشکر خلیفه منهزم

باز ببغداد رفتند واموال بسیار بدست او آمد
و در اوجان وفات کرد و خلیفه بجای او برادرش
عمرو بن لیث را داد و او مال بسیار جهت خلیفه
بفرستاد و او مال برد تصرف کرد و الی و در
یزد بود چون عمرو بن لیث عصیان خلیفه ورزید
و لشکر بطرف بلخ برد بجنگ امیر اسمعیل سامانی
چون هر دو لشکر بهمدیگر رسید محاربه شد
عمرو لیث منهزم گردید لشکر از عقب او رفت
او را محبوس نزد خلیفه فرستادند و در
پیش خلیفه محبوس بماند تا وفات کرد بعد از آن
مال نزد سامانیان و بعد از سبکتکیان
میدادند و بعد از سبکتکینان بسلجوقیان میرسید

سبکتکینیان

دیگر فغان

و سلجوقیان تمام خراسان و فارس و عراق در
تصرف کردند و از سلجوقیان سلطنت طغرل
بالای گرفت لشکر بجانب اصفهان برد و آخر
دولت آل بویه بود و از آل بویه علاء الدوله
ابو جعفر کاکویه مانده و اصفهان در تصرف
داشت چون طغرل باصفهان آمد و سکه
و خطبه بنام طغرل کرد و طغرل باصفهان
آمد و سکه بنام طغرل کرد طغرل آنسال
باز گردید علاء الدوله وفات کرد او را پسر
بود ابو منصور فرامرز و کرشاسب و ابو الحارث
ابو منصور قایم مقام پدر شد و ابو الحارث
بضیاع نظر رفت و سال طغرل لشکر بجانب

اصفهان وانجا منزل کرد . زادن بود برا
طغرل با بو منصور علاء الدوله فرامرز وعمارات
او وفرزند او تا زمان اتابکان چون طغرل
باصفهان امد ابو منصور پیشکش بفرستاد طغرل
با بو منصور فرستاد که هرچند که تو از خاندان
سلاطینی ولیکن زیاده لشکری نداری ومرا
هجده هزار نوشیجاناند ولشکر بیشمار همه منتهد
واصفهان جای لشکر منست تو اصفهان بسپار
واز عراق هر کجا که خواهی تو دهم ابو منصور
گفت قصبه یزد را بمن ده که در انجا مسکن باشم
ودختر برادر خود ارسلان خاتون در نکاح
وی اورد ومنشور بنوشت که یزد دار العباد

منصور ساختیم واورا روانه یزد کردیم ابو منصور
با قوم خود بیزد امد وسرای عالی بساخت وقوم
او همه سرایهای عالی بساختند وچهار سرهنگ
او ابو مسعود دهشتی وابو یعقوب وابو جعفر
وابو یوسف باروی کرد که شهر بکشیدند
وچهار دروازه ودرهای اهنین نصب کردند
اول دروازه قطریان وکوشک نو ودر عمارت
باروی ودروازها در سال اثنی وثلثین ۴۳۲
واربعمائه بود وذکر هر چهار بر دروازها
نقش کردند ودر تاریخ نوشتند ومسجد جمعه
بنا کردند در شهرستان وارسلان خاتون در
ده مسجد مناری بساخت واول مناره که در

ارس

که در یزد بنا کردند سوختنی آن بود و تا سال
هشتصد هجری بود و کیا زشو قناتی جاری کرد
مشهور بقنات نرسوباد و ده نرسوباد بود کیا خت
و ابو یعقوب قنات یعقوبی بساخت و کیا نرسو
در سر ریگ معتبره و گنبدی عالی بساخت که

شجاع الدین

امروز مدرسه فخر جلال دست و کیا شجاع الدین
مدرسه و گنبدی هم در سر ریگ بساخت
پهلوی آن که امروز چاه سر ریگست که امیر حاجی
نوربزی ساخته لالا ریجان قریب کنار مقبره
و گنبدی عالی بساخت و امرا و سرهنگان
علاء الدوله جهت خود عمارت بسیار کردند
و خواجه صواب که خواجه سرای ارسلان خاتون

بود قنات

بود قناتی جاری کرد و تمام شهر یزد بدان آب مستفید
میشدند و در بیشتر عمارات یزد بدان آب صواب
جاری بود و کنیزک ارسلان خاتون بابو و مبارکه
دو قنات متصل هم جاری کردند مشهور بابو و
مبارکه چون سلطنت سلجوقی بسلطان
ملکشاه بن الب ارسلان رسید علاء الدوله
ابو منصور ملازم سلطان بود و در اصفهان
پسر او علی بن فرامرز در خراسان ملازم سلطان
سنجر بود و داماد سلطان بود چون علاء الدوله
ابو منصور فرامرز در اصفهان وفات کرد سلطان
یزد را به پسر او علاء الدوله گرشاسب و گرشاسب
پدر را بیزد آورد و مدرسه بارد و مناره که مشهور

بمدرسه دو منار است و قبه عالی بساخت و سرداب
و پدر را در آن مقام دفن کرد و اکنون همچنان اندام
او درست در آن سردابه بر تختی خوابانیده است
و بناء آن مقام در سال ثلاث عشر و خمسمائه
بود و همچنین گرشاسب مسجد جمعه در مقام
در ده بساخت و جماعت خانه عالی و کنار آنجا
و نهر قنات زارچ در آن مسجد جاری کرد و قریب
هفتاد پایه فرو می‌بایست رفت و چون ملکشاه
در بغداد وفات کرد میان پسران او برکیارق
و محمود و محمد مخاصمه شد مدتی این مخاصمه
باقی بود و مملکت بمحمد بن ملکشاه قرار گرفت
و بعد از او پسر او ابو القاسم محمود رسید و

و با عم خود سلطان سنجر محاربه کرد و در دست
سلطان اسیر شد سلطان او را عفو کرد و دختر
خود با قبل و مهد زرین بوی داد و خواهری
باو بخشید و باز او را باصفهان فرستاد و چون
و میان سلطان سنجر و خان خطا محاربه شد
شکست بر لشکر سلطان آمد قریب پنجاه هزار
کس از مشاهیر کشته شد و ملک تاج الدین بن نیستا
با حرم سلطان محبوس بجانب خطا بردند
و بعد از یکسال باز فرستادند علی بن فرامرز
در آن حرب کشته شد و سنجر یزد را بدختران تسلیم
داشت و قریب چهل سال گرشاسب والی یزد بود
و باغ گرشاسبی از آثار اوست و باز از طرفین

مسجد جمعه قدیم از آثار اوست و بعد از او دو دختر او
حاکم یزد بودند ذکر اتابکان یزد و از رکن الدین
سام و عز الدین لنگر تا یوسفشاه و عمارات ایشان
در یزد چون گرشاسب وفات کرد و زمان سلطنت
آل سلجوق بسلطان ارسلان بن طغرل بن محمد
دختران علاء الدوله گرشاسب مسلم داشت و تفویض نمود
که یکی از بزرگان لشکر او اتابک دختران باشند
و ضبط مملکت قیام نمایند رکن الدین سام
بن لنگر را اتابک ساختند و مدتی اتابک
بود و بجهت خود مدرسه بنا کرده منسوب
بمدرسه اتابک و لیکن رای مملکت نداشت
بزرگان اتفاق برادرش عز الدین لنگر کردند

و او جوا

و او جوانی بهادر بود و در دولت سلجوقیان حکومت
بسیار کرده بود و در محاربه منکورس بهادری
نموده بود و بازوی تیر از او کشیده در کار مملکت
قیام نموده و او را چهار پسر بود همه بهادر ایشان
مردان کار بودند یکی وردانروز و کیکاوس و سام
و ان سپهسالار ابو منصور مشهور بسلطان قطب
الدین و یزد در تصرف ایشان بماند و عز الدین
لنگر ده عزآباد بساخت در شش فرسنگی شهر
و قناتی جاری کرد و از اطراف مردمان بیاورد
و آنجا ساکن کرده اند و قریب شهر یزد قصری عالی
و باغی نیکو مشهور بباغ عزآباد بساخت و عدل
و داد کرده در سال اربع و ستمائه وفات کرد

وزراء او و مدرسه در اندرون شهر بنا کرد با دو منار
و بازاری دو رویه بود در مدرسه بنا کرد در سال
خمس و عشر و ستمائه وفات کرد و او در زمان محمد
ملکشاه محاربه بسیار کرده بود و از او دار الخلافه
منشوری بجهت او فرستاده بودند و حسام امیر المؤمنین
او را لقب بود و عم او رکن الدین سام در سال تسعین
و خمسمائه وفات کرد و در مدرسه خود دفن
کردند که منسوب به اتابک که خارج یزد بود مظفر
از اداخل یزد کرد و او را یک پسر بود و از دختر کرشاسب
او را علاء الدوله اتاخان میگفتند و ملازم سلطان
محمد خوارزمشاه در جنگ جرم افغان شهید گردید
و او را شاهزاده‌ها در غازی بود او را بیاوردند و در

مدرسه اتاخان دفن کردند و وفات اتاخان
در سابع ماه رمضان اربع و عشرین و ستمائه
بود و کیکاوس در سال ثلاث و عشرین و ستمائه
وفات کرد و در سال ثلاث و اربعین و ستمائه
بود که محیی الدین سام وفات کرد بعد از و سلطنت
یزد با سپهسالار ابو منصور رسید مشهور
بسلطان قطب الدین و اساس سلطنت ساز
کرد و پنج نوبت سرای عالی بساخت و بر در خانه
مدرسه دو منار بساخت و باره از بیرون
شهر کرفت و میدان کرد و مادر او مریم خاتون
مریاباد بساخت و آب رجائی و دروازه کرمان
مشهور است و مسجد جامع مریاباد بساخت و سلطان

قطب الدین با نوبر و بار و سک شکاری سری شد
و در زمان او نیز دو معمور بود و زیارت قدمگاه امام
هشتم علی بن موسی الرضا عمارت کرد و نشان و
آیات بر او ظاهر بود از راویان شنیدم کاروانی
از جهت خراسان بنیز آمد و در رباط فیروزی
فرود آمدند عیاری بان کاروان در رفت
و یک تنه ابریشم بدزدید روز دیگر صاحبش
در نزد سلطان آمد و قصه باز گفت سلطان
گفت چرا در خواب رفتی که دزد ابریشم برداشت
جواب سلطان گفت من پنداشتم که تو بیداری سلطان
بغضب در آمد سرهنگی را گفت برو و فلان کس را بیار
چون سرهنگ وی را حاضر کرد سلطان گفت برو

ابریشم

ابریشم را باز ده آن شخص منکر شد که من ابریشم را
نبرده ام سلطان گفت در میان هیزم پنهان کرده
آن شخص در پای سلطان افتاد سلطان او را عفو
نمود و ابریشم را بخداوند باز داد و سلطان را
با شیخ تقی الدین استاد آن حاضر بودند بکر و شیخ
را نیت بکوفت گفت ای نیت زند سلطان دو
که آنجا شربتهای موافق و جامهای خوب حاضر باشد
در زمان نیت از شیخ مفارقت نمود سلطان را
نیت گرفت کسی نزد شیخ فرستاد که دیگر از مهمان
بکنان مفرست و چون شهر کرمان در تصرف بنواق
حاجب آمد و او را از دار الخلافه باسم قتلغ
سلطان موسوم کردند سلطان قطب الدین

دختر اورا ادم یاقوت ترکان جهت پسر خود محمود شاه
بخواست و بیزد آمد از این پیوند شوکتش زیاده
بازدید شد در سال ست و عشرین و ستمائه
سلطان قطب الدین وفات کرد و در مدرسه
خودش دفن کردند محمود شاه یزد در تصرف
گرفت مدرسه عالی بجهه مدفن خود با دو منار
عالی ساخت و در سال سبع و ثلثین و ستمائه
محمود شاه وفات کرد و در مدرسه خودش دفن
کردند و صفوة الدین ادم ترکان حرم او آن مدرسه
تمام کرد و در سال اربعین و ستمائه و چون مملکت
یزد بعد از پدر بیوسفشاه بن علاء الدوله رسید
امراء سلطان غازان طمع بر و کردند پیشکش

میخواستند

یاقوت

بخواستند یوسفشاه مهمل میگذاشت و تواضع
خاطر او نمیکرد و سلطان را از ایشان مبتلا شدند
که یزد از وی بستانند و داروغه بسودر نام
با دویست سوار بیزد فرستادند چون بسودر
بیزد آمد یوسفشاه تمکین او نمیکرد و در خارج
شهر بباغ حاجی که امروز مقابر مسلمین است
فرود آمده بود مادر اتابک جهت مصالحه نزد
بسودر رفت و وی را اهانت بار کردانید یوسفشاه
با مردان خود صلاح پوشیده بر بسودر تاخت
و وی را با دویست سوار هلاک کرد و غرق
او با ازواج و بچه بسودر بشهر یزد آورد و
جمعی خربندگان سبکتناشان آمده بودند باردوی

اعلام رفتند و معروض سلطان رسانیدند برلیغ
سلطان صادر شد که امیر محمد ابداجی با سه هزار
مرد بیزد آمدند و تاراج کنند و قتل سبی چون
امیر محمد متوجه شد اتابک یوسفشاه مجال مقاومت
نداشت بقاع و کسان و خولنجان و پیران بود
در برگرفت و یزد بگذاشت متوجه سکستان شد
که ایشان ایل سلطان نبودند و مخالف سلطان
بودند شرف الدین مظفر بن منصور بن خاص خراسانی
ملازم اتابک بود همراه اتابک برفت چون امیر محمد
ابداجی بحوالی یزد رسید سادات و قضات و اعالی
یزد باستقبال بیرون رفتند و عذر خواستند
که ما همه بندگانیم حکایتی که واقع شد از اتابک [illegible]

او بود

او بود و حضرت حق جل جلاله میفرماید لا تزر وازرة
وزر اخری و استعانت نمود امیر محمد بفرمود تا منادی
امان در دادند و عفو فرمود همه را بنوازش کرد
مولانا سعد الدین طاب ثراه در فتح یزد گفته فتح
یزد از فضل یزدان شد میسر دو رکرد از خان
مان بدخواه بی تدبیر را لشکر اقبال او خواهد گشادن
بیکمان روم چین را سر بسر روس و خلع کشمیر را
ایمنست از بیم جور گردون و انکه حق نیکویی خوش
نباشد ناوک تقدیر را بی توقف کرد خصم هیچکس
از هزیمت در چنین کار از کجا مدخل دهد تاخیر را
برنگیرد کام دل از شهریاری سالها هر که در فتح
ممالک ره دهد تقصیر را بر خود از بخت جان

تا روز رستاخیز از آن سعی و انصاف جوان نژند
پیر را بر تو میمون باد فتح یزد دایم هم مباد جز کف
گوهر نشانت طایفه اکبرا و امیر محمد ایداجی ببغداد نام
زد او را غرکی یزد نبخشانید و خود باصفهان باز گردید
و غازان پیغمبر ما محمد مصطفی علیه افضل الصلوة
را در خواب دید مسلمان شد و او را محمود نام کرد
و بخلعت اسلام مشرف شد و بیشتر لشکر او باسلام
درآمدند و چند عمارات آستانه در مملکت بنا کرد
و لشکر بدمشق برد و آن دیار بگرفت و شام را آبادانی
کرد و باز گردید و در پهلوی تبریز جهت مدفن خود عمارتی
بنا کرد مشهور بنام غازان در سال ثلاث و سبعمائه
وفات کرد او را فرزندی نبود برادرش بسلطنت نشانید

ممالک

و ممالک آذربایجان و خراسان و روم و عراق و
فارس و گرجستان در تصرف او درآورد و در اوقات
تبریز پیغمبر ما علیه افضل الصلوة در خواب دید
و مسلمان شد و او را محمد خدابنده نام کرد
و او جمع کرد مذاهب را و بحث کردند و شیخ
جمال الدین مطهر حلی بر همه فایق آمد و غلبه کرد
و سلطان مذهب شیعه بگرفت و در تمام ولایت
او نام خلفاء در خطبه ترک کردند و لشکر بدمشق
برد و بسیاری خرابی در آن دیار واقع شد و باز
گردید و قلعه سلطانیه و شهر بنا کرد و گنبدی
عالی از سنگ تراشیده با هشت منار جهت مدفن
خود ترتیب داد در بین وقت شرف الدین مظفر

پسران بود در زنجیر کرفت و از اتابک رو کردان
شد و بتبریز امد سلطان محمد او را نزدیک کرد
و فتوی داد با سلطان بزیارت مشهد مقدس
مرتضوی رفت چون از بغداد باز کردید بجهة
عصیان پادشاه لشکر بجانب کیلان فرستاد با امیر
قتلبوشقا و شرف الدین مظفر در کیلان مردی بها
نمود چون نزدیک سلطان امدند سلطان
ویرا نزدیک کرد و داخل امراء حضرت کرد و بنوازش
خسروانه سرافراز شد والسلام ذکر سلاطین
بنی مظفر از محمد بن مظفر تا شاه یحیی و غارات
ایشان در یزد چون لشکر از کیلان باز کردید
از فارس خبر رسید که جماعتی عربان فرود امدند

در حوالی

در حوالی جیرفت ولایت کرمان مقام کردند براهی
و سرقه و تاراج براوردند و هر روز از جانبی غوغایی
میکنند سلطان محمد بفرمود که شرف الدین مظفر
متوجه عراق شود و رفع ایشان کند بحکم فرموده
بعراق امد و متوجه عربان شد بدیشان رسید
محاربه واقع شد قریب دو هزار تن از اعراب بقتل
اورده اموال ایشان تاراج کرده و در شبنگاه
بدنشست و عربان از هر طرف که مییافت بقتل میاورد
و تبایان از شبنگاه بفرستاد به میبد تا خانه عالی و
مدرسه جهت مدفن او بنا کردند و خوشی سلطان
بود سوداجی نام بمحصلی یزد از امده بود و بسیاری
فساد ازو حاصل میشد و بروز حمام زنان میرفت

و فساد میکرد شرف الدین مظفر شر از آمد مردمان
شهر از سوداجی استغاثت طلبیدند مهلت طلبید
که چند روز صبر کنید تا او بحمام رود بجهت فساد چون
سوداجی بحمام رفت شرف الدین مظفر بدر حمام
آمد او را بیرون آورد و گردن زد و سرش نزد
سلطان فرستاد و سلطان بفرمود که زن سوداجی
را بشرف الدین مظفر دادند و در سال سبعمائه
خدای عز و جل او را پسری داد مبارز الدین محمد
نام او کرد شرف الدین مظفر در شبنگاه پنجشنبه
شد تا زنده شد و چند بن کذشت وفات کرد و در
میبد مدفون کردند محمد پسر شش ده ساله بود وزیر
خواجه رشید الدین فضل الله رحمه عدل او نیکو شرف

الدین

الدین مظفر داشت املاک او دیوانی کرد محمد مظفر
بار دوم با علاء رفت سلطان محمد املاک پدرش
برو مسلم داشت باز بمیبد آمد چون سال ست
عشر و سبعمائه سلطان محمد وفات کرد پسر او
سلطان ابو سعید در خراسان بود او را بیاوردند
بر تخت نشاندند محمد مظفر نزد سلطان رفت
سلطان را بوی خوش افتاد بفرمود که جای پدرش
باو مسلم بدارند و او را بالاء امراء نشانند
ابو مسلم خراسانی که پهلوی پای تخت بود که در غضب
رفت و کمان خود را بوی داد که این کمان را بکش
در زمان محمد مظفر کمان خود را منضم کرد و هر
دو را بکشید و کمان خود نیز باو مسلم داد که تو

این کمان من بکش ابو مسلم هرچه سعی کرد تمام نتوانست
کشید منفعل شد گفت کشیدن کمان مهلت فردا
در میدان نیزه بازی کنم تا هنر مردان بدانی روز
دیگر غراره اشتری پر از کاه بمیدان آوردند نیزه
برداشت و از پس سر بینداخت محمد مظفر زانو
زد و از سلطان همت درخواست که روز دیگر
او هم این هنر بجا آورد روز دیگر سلطان و امرا
در میدان حاضر آمدند غراره پر کاه در میدان
آوردند محمد مظفر نیزه بازی کرد نیزه بر غراره
زد نیزه اش بشکست نیزه دیگر طلب کرد و آن غراره
برداشت و از پس سر بینداخت زانو زد و گفت
چیزی دیگر بغیر کاه در این غراره هست سلطان

بفرمود که بشکافند دیدند سندانی سی من بوزن شاه
از فولاد در میان کاه بود سلطان خلعت خاص
خود بوی داد و تربیت کرد و میبد بوی داد
و راهها همه بوی سپرد و مرسوم خود و صد نوکر
معین کرده و بمیبد مراجعت نمود و حفظ راهها
میکرد جمعی بودند از نکودریان که سو شتر بر ولایت
میزدند از یزد و کرمان و دیگر جایها تاخت میکردند
و تاراج میبردند و راهها در بند کرده بودند
قریب سیصد مرد و سرامیر داشتند تمغو و
نوروز و کربه بولایت میزدند محمد مظفر چون
اطلاع یافت بر سر ایشان تاخت کرده و قریب
صد تن بقتل آورد و آن سرامیر ایشان نکو وسند

وان صد سر و جمعی را بپای تخت سلطان ابو سعید
فرستاد امرای ایشان را در قید کرد و سرهای بعضی
در کردن او بخته سلطان خلعت خاص جهت محمد بن
مظفر فرستاد و محمد بن سلطان غلبه بر خود جمع
کرد و در سال سبع و ثلاثین و سبعمائه [۷۳۷] سلطان
یزد را بسید عضد داد که مال جمع کند و بارو
فرستد چون سید عضد وارد شهر یزد شد خبر
وفات سلطان ابو سعید بر سید محمد بن مظفر
از میبد بیزد آمد و یزد را تصرف کرد و مردمان
خود بدر دروازه نشانید چون سید عضد
بر سید محمد مظفر لشکر مقابل او برد سید عضد
منهزم بطرف شیراز رفت و محمد مظفر خزینه را

الفرق

در تصرف خود گرفت و لشکریان را مرسوم داد قریب
هزار مرد بر او جمع شدند و پسر او شاه مظفر جوانی
بود بهادر متقی بمیبد رفت و باره و خندق و قلعه
و عمارت کرد و چون سلطان ابو سعید وفات یافت
هر حاکم در هر مقام که بود آنجا را در تصرف خود گرفت
و محمد بن مظفر در سال سبع و اربعین و سبعمائه [۷۴۲] بعضی
عمارات بیرون در شهر گرفت شهر محله صند و فنان
و سنبلان و باغ بهشتی و مدرسه اتابک سام و خلف
مدرسه و کوچه جلال و دار الشفاء و الجخان
و محله باب کبا و مزار شرف الدین خضر و سنجد سنان
و باروی یکودان بکشیدند و حفر خندق کردند
و هفت دروازه باز کردند و در بسیج جد و قطریان

کوشکی بود در امیر الحاج خانه در درب سعادت و محمد مظفر
خانقاهی و حمامی در حمام بازاری دو در و منار
عالی بر در مدرسه و افصح المتکلمین مولانا خواجو
کرمانی قصیده در وصف آن حمام گفته و بر کتابه مسلخ
نوشته‌اند ای پیکر منقور محرور زخوی چکان
شعبان آتشین دم رو بخته استخوان کوی سمندری
کرد در آتش کنی مقام با مرغ آبی کرده در آب بوده
گان با آتش مقارنه با خاک اجتماع با اختر
مقابله با باد است قران از حرقت استقامت از
بحرات جنابا هم چرخ زیر دست تو هم بحر زیر ران
ترکیبت از طبایع مستغنی از حواس در موقف
جهنم و در ساحت جنان با خاک در تواضع

و از زیادت احتراز در آتش نشیمن و در آب آشیان
مطبخ تو دل گشا و مقام تو دل پذیر صحن تو
وهوای تو دلنشان در تحت نشیمن و فرخ در
صحن تو مشتعل در جنب تو گلخن در جوف
در جوف تو گلستان هموار در جوار تو هم
دوزخ پری بپوسته در هوای تو هم بر هم جوان
چون کی جدا نمیشوی از تخت یکنفس چون
جم گو بر نشسته از جام یکزمان هر دم که از حکو
نفس سرد برکشی در دم چشمها شود چشمها
روان از آب باد آتش خاک زبان مباد
تا باد خاک آتش است در جهان در سال
۷۴۰
اربعین و سبعمائه سوای ترکان عمارت کرد

وطاق عالی بساخت جهت فرزندان و فرزندزاد
گان عمارت عالی بساختند و در زمان او
مبارزیه و قطر اباد و ترکاباد و شهاباد و بید
اباد و علی اباد و خاتون اباد و مظفر اباد در خارج
و دیلم اباد و غیاثاباد و احمداباد و سلطان
اباد و محمداباد و بارو کرده شد و خندق
میدان تا راوست و چند بار امیر شیخ ابو اسحق
محاربه کرد و آخر شیراز ابگرفت امیر شیخ ابو
اسحق بلورستان رفت و از انجا باصفهان رفت
و وی را مجبوس بشیراز بردند و امیر شیخ قطب الدین
پسر سید ناصر الدین غراب زاده تا بعوض خون
پدر او را در میدان سعادت شیراز بقتل آوردند

و در کرمان

و در کرمان مسجد جمعه معظم بساخت و شیراز و یزد
و کرمان و اصفهان و شوشتر و کوه کیا و رود کرم
و خرم اباد و قم و کاشان و ساوه و قزوین و سلطانیه
و تبریز با اخی جغ محاربه کرد و مسخر کرد و مظفر امد
و خود بمنبر بالا رفت در تبریز خطبه خواند و بر خلیفه
عباسی معتضد از مصر رخصت سلطنت یافت در
شان و منشور بفرستاد و سلطان مبارز الدین
محمد بن مظفر شهرة یافت و خواجه شیخ ساوه ملازم
او بود و تمام بدعتها در عراق و فارس او دفع
کرد و او را موعود بالمائة السابعة نسبت کرد
چون از تبریز باز گردید و باصفهان امد پسران
او شاه شجاع و شاه محمود و امراء اتفاق کردند

واورا بکور فرستند ومیل کشیدند کور شد مملکت
قسمت کردند ودر احدی وستین وسبعمائه بود
گرفتن اردبیل واخر در میان برادران خشم افتاد
ومحاربه بسیار واقع شد وشاه شجاع برادرزاده
خودرا یحیی بن مظفر بگرفت ودر قلعه سفید شیراز
محبوس کرد وکوه قوام القلعه با شاه یحیی اتفاق افتاد
واورا خلاص نمود ومتوجه یزد شد جمعی اورا
اورا باندران شهر بردند ویزد در تصرف کرد
وعمارات بسیار کرد وابوابی با چهار بادگیر
بر چهار طرف خانهای نیکو وطنبی وعمارت
شیخ مبارکشاه وسرا وبستان ومدرسه وگنبدی
عالی نزدیک خانقاه جدش سلطان مبارزالدین

عمارت

عمارت باره کرد وفصیلی کرد باره شهر بکشید وحفر
خندق کرد وبر طرف باره که جانب خراسان بود
شش برج گنجه بساخت جهة محافظت شهر وبر
در هر دروازه برجی عالی ساخت وده نوکه مشهور است
بفتح اباد احداث کرد وباغی وقصری عالی بساخت
ودر نعیم اباد باغی وقصری ودر ناحیه احداث کرد
وسنابادها ومسجد جمعه یزد در باغ بساخت وباغ وساباط
وباغ طغاشاهی وباغ گرشاسبی عمارت کرد و
قصور ویزد وحوضخانها نیکو ساخت واسیاء
وحمام بر در باغ ساباط بساخت ودر اندران
شهر گنبدی وعمارتی وبازاری ترتیب کرد و
خواتونزاده بنت محمد مظفر در سراب نو مدرسه

و تنبه غالی بساخت و خواهرزاده شاه یحیی بازاری
غالی بساخت مشهور ببازار سلطان ابرهیم قریب
مدرسه صاعدیه و برادر شاه یحیی سرای عالی و
بادگیری بساخت و کاروانسرائی در سر ریک
مقابل حمام رکنی ترتیب کرد و مادر شاه یحیی ابو در
مسجد جمعه شهر بازاری مشتمل بر شصت دکان و بر
بالای هر دکان حجره بساخت مشهور ببازار خاتون
وزیر شاه یحیی رکن الدین سلام الله مدرسه
غالی و بازاری بود در مدرسه بر سر بازار دلالان
بساخت و در جنب مدرسه حمامی مشهور بحمام
وزیر و مادر شاه یحیی خانه غالی و سبع مشجر و باد
گیر غالی در پای بانوک احداث کرد و یزد را

عمارت بسیار بیفزود و معمور شد عمارتی که در
زمان امیر بزرگ انار الله برهانه و فرزندان
آنحضرت و عمارات از زمان سند که حضرت
پادشاه اسلام معین الحق والخلافة والدین شاه
رخ بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض
علی العالمین عدله و بره و احسانه اول عمارتی
که در زمان امیر بزرگ شد استحکامات قلعه مبارک
بود در سال ثمان و تسعین و سبعمائه ٧٩٨ که رایات
همایون بجانب قبچاق روان شد و فتح آن دیار
کرد و جمعی متمردان با پیر ابوسعید طبسی و حاجی
ابدال اتفاق کردند و داروغه را بقتل آوردند
و خزینه را تصرف کردند و خواجه قنبر فرار کرد از

قتل امیر بزرگ یزد بود و پیر ابا علی بیک فرو غرو
بقتل آوردند و قریب هزار سوار و پیاده بر ایشان
جمع شد و لشکر اصفهان بیزد آمدند و حاجی
ابدال بر ایشان شبیخون زد و بعضی را بقتل
آوردند و بعضی محبوس کردند لشکر شیراز
با میرزاده پیر محمد بن عمر شیخ بدر یزد آمدند
و حاجی ابدال شبیخون زد و کشته شد و پسر او
ابو سعید یزد بر خود حصار گرفت و از اطراف
لشکر بدر یزد آمد و پیر محمد جهانگیر و شاه
شاهان و اسکندر شیخی و شاه فراه و سونجک
و بکش بکش با لشکر بسیار و چهار ماه در بندان
شد و چندین کشته شدند و در شهر قحط

شد و قریب

شد و قریب سیصد هزار مرد و زن فوت شدند و
تا حدی که چهار پایان در شهر نماند آخر بتنگ
آمدند و نقب زدند و شب از شهر بیرون رفتند
لشکر بیرون خبردار شدند بعضی را بکشتند
و بعضی را بگرفتند و پسر ابو سعید قریب هفت فرسنگ
از یزد دور شد و نوکران خود حاجی عوض نام را
وی را بکشتند و سرش نزد امیرزاده پیر محمد
آوردند وی را نیز بقتل آوردند و هر کس از آن جماعت
بیافتند بکشتند و فرمان امیرزاده صادر شد
که [illegible] قورچی که داروغه یزد بود قلعه بسازد
توک اهالی طرح بیندازند و عمارت شاه
یحیی و شیخ مبارک شاه در اندرون آن گرفتند

و دروازهٔ از بیرون شهر و دروازهٔ از اندرون
شهر و چهار و سنگ انداز و گرداگرد از طرف
شهر خندق حفر کردند و دروازهای دربهای
آهنین نصب کردند و تمام عمارات شاه یحیی
و کسان در اندرون آنست از حمام و بادگیرها و با
باب و سرابستان و غیره عمارات قلعهٔ مبارک
۷۹۹
در تسع و تسعین و سبعمائه بود در زمانیکه امیر
بزرگ انار الله برهانه بتسخیر روم و محاربه
ایلدرم بایزید رفت و ایلدرم در قید اسار در
آمد و روم مسخر شد خواجه غیاث الدین [illegible]
در یزد بود عامل اموال بود و در میان شهر خانه
چند بخرید و تیمچه بنا کرد مربع مشتمل بر سی دکان

بر درگاه ۳۵

و بر درگاه سرکتابه القاب همایون و تاریخ عمارت
ثبت کرد تمام آن عمارت از خشت پخته و کاشی
تراشیده ساخته و ازاره کاشی بسته و پیش
دکانها از سنگ مرمر تراشیده و فرش از
مرمر انداخته و سه حوض از مرمر تراشیده
و در میان عمارت که آب نقب در آن جاریست
راست کرده و تمام عمارت طلا و لاجورد
منقش کرده و بر بالای هر دکانی حجرهٔ نیکو
ترتیب داده و دریچها در دار الفتح داشته
و بر ضلع قبلی شاه نشین نیکو ساخته و پنجرها
آهنین نهاده و باغچه مشجر با عمارات عالی
ساخته و حوضخانه و مطبخ و بادگیر تمام

کرده بطلاء القاب همایون وتاریخ منقشه
وچهار طرف آن بقریب دو بیت که آن ضبط
داده شده وخواجه غیاث الدین سالار
بر در دار الفتح منسوب کرده عقل از ان عمارت
بتعجب آمده وبزبان حال میگوید این آن اساس
نیست که کرد خلل پذیرد لو دُکَّتِ الجبالِ
وَانْشَقَّتِ السَّماءُ کردون بلاجورد ابد
بر کتابه اش نوشته است دام لك العزُّ
وَالبقاءِ وبالای آن از چوب سرو خرپشته
تراشیده بعوض خیمه وبر در بارگاه تمامی
نقش کرده این بیت را ای سواد درکهت
بر روی دولت خالدین تازه جنّاتُ

عدن

عَدْنٍ فَادْخُلُوها خالِدِینَ ودر سال ست وثما
نمائه برابر در الفتح خانقاه موسوم بدار الغرباء
احداث کردند زمان امیرزاده اسکندر دارا
اسکندر دیگر از شهر در قلعه گرفت وعمارتهای
نیکو از قصور ودیوار وسرابستان وغیره بنا ساخت
وبادگیرها وکوشکی در میان قلعه احداث کرد
سرطبقه وغرفهای عالی از خشت پخته وکاشی
تراشیده ودروازهٔ قلعه که در شهر بود بوجه
دیگر در پیش دروازهٔ نهاده وبر در قلعه قریب
دروازهٔ باغی بود مشهور بباغ فیروزی درختان
قطع کرد ومیدان ساخت وچون در سال
عشر وثمانمائه شد امیرزاده پیرمحمد اسکندر را

بکوفت و محبوس کرد و او را باصطخر فرستاد بعد از آن
و برا بخراسان فرستاد و خواجه محمود خوارزمی
بیزد فرستاد جهة اموال یزد تمام صفه و گنبد
مسجد جمعه جدید شهر را بکاشی تزیین داد و غرفه
مقصوره منقش کرد و محرابی از مرمر در آنجا نصب
کرد و در میان مسجد پایابی تمام از خشت پخته
حوض پایاب ساخت و آب قنات در آنجا جاری کرد
و در سال ثلاث عشر و ثمانمائه ٨١٣ در محلهٔ نرسو آباد
خواجه شهاب الدین قاسم سرای عالی و طنبی
و بادگیر و حوضخانه و سرابستان و باغ مشجر ترتیب
کرد و مولانا اعظم شرف الدین علی یزدی
در وصف آن عمارت بالتماس بانی گفته است

تبارک الله

تبارک الله ازین روضهٔ بهشت آیین + که هست روضهٔ
تزیین سرای خلد برین + حسد برد ز کمالش بنای
ذات عماد خجل شود ز جمالش نگارخانهٔ چین
در آب صافی حوضش توان اگر دیدن + جمال چهرهٔ
معنی بچشم صورت بین + حروف چرخ چو تاریخ
او بود بحساب که هشتصد و سه شمارد خرد
همان همین عجب مدار که چون چرخ شد محل
شباب + شهاب دولت و دین آصف فلک
تمکین + از آن شهاب ره دیو بسته شد بفلک
و زین شهاب سر فتنه محو شد بزمین + اگر
ز چرخ کند آفتاب و ماه طلوع دو آفتاب از
او طالع است زه چنین + کمال جاه جلال یکی

زنقص بری + عماد قبه قدر یکی بسدره قرین +

در وصف باد کیر خانه مذکور مولانا اعظم

مشار الیه میفرماید و بر کتابه باد کیر نوشته شد

آب آتش رنگ و جو و بی نکس از من باد کیر

کنج قارون خاک ذات ملک سلیمان باد کیر

تا نسیمی از گلستان مرادت میوزد جام جان بخش

از کف جان پروری دلشاد کیر سر فراز از

دست راس ذاری زبخت یا بداد دست مظلومان

کر ابزد دستگیر باد کیر و حمامی و سبع قریب

خانه ساخته و از باغچه خانه نقبی بحمام برده

و هم در محله مزکور قریب خانه موصوف خانه

عالی و چهار صفه و حوضخانه و سرابستان که

آب زیر

آب زیر سو باد در آن جاری ساخته و نغایت

منزل خوش و خرم است و در صفت خانه کوید

ای وطن خرمی و خوشدلی سقف تو کردان

مه نو مقبلی هست چو خورشید منور مدام

ابنیه ساحت تو منجلی ذات فنا ناقص و بی

حاصل است ذات بقای تو از آن کاملی

شمع فلک زود بمیرد اگر شب نکشد برد در

تو مشعلی چون دهد از کاکل تو بوی گل

طوطی اقبال کند بلبلی خانه معمور ندارد

صفا تا تو صفا بخش جهان کلی نعمت نادون

بکشاده تمام هر که کند برد در تو سائلی

بود زتاریخ سنی طرح کن دو جهان شد

چو درون ولی روشن و پاکیزه و آراسته
باد چنان تو یحیی علی که در زمان دولت
شد که حضرت خاقانی معینی خلد الله ملکه
و سلطانه که در یزد کرده شده است چون شهر
یزد در سلک دیگر ممالک خاقانی منتظم
شد از جانب فارس متوجه بلدة السلطنه هراة
شد تا بلدة العباده یزد نزول کردند زمام ملک
یزد را در کف کفایت امیرزاده محمد درویش
نهادند و حکومت یزد را بر او مسلم داشتند
قریب دروازه مهریجرد کاروانسرای عالی
با هشتاد وثاق و چهار صفه ساز داد و آب
در میان آن در پایاب جاری کرد و مقابل درگاه

شمال حمامی معتبر و مسلخ مرتفع و حیاض و فلنبین
نیکو بساخت و قریب صد دکان بر کنار کا
روانسرا عمارت کرد و امروز کیل و قپان در آن
مقام است و در سال تسع و عشر و ثمانمائه ٨١٩
شاه نظام الدین جهنرتره اعمال یزد بیامد
و تمام پیش صفه مسجد جامع بکاشی تراشیده
و ترتیب طه و سوره انا فتحنا تمام بکاشی کرد
و بر کتابه در مسجد القاب همایون ثبت کرد
و در پهلوی مسجد جامع خانه چند خراب بساخت
و جماعتخانه عالی بر دست نهاد و داخل
کنبد کرد و درگاه عالی در جنب آن بساخت
و مقابل در غربی مسجد کاروانسرایی بود

مشهور بود بسیمانفروشان ازابکنبد ساخته مسجد
کرد و ده دکان از یمین و یسار آن بساخت
و بر در مسجد حوضی عالی بکند و خلوت
سازداد و چاه آب سرد عمارت کرد ذکر
عمارت امیر چقماق در مقابل در مسجد جامع
کاروانسرای خراب بود بنیم آبادی در آن
مقام حمامی عالی مروح با مسلخ و قبه عظیم
بساخت و حیاض و فلینین و سقایه متصل
بان نقب در مسلخ جاری کرد بغایت حمامی
دلنشین است چنانچه در سال خمس و عشرین
و ثمانمائه بود و در درگاه حمام دو شمعدان
مرمر نهاده و ستون شاه بان درگاه است

ذکر کاروانسرا

در ذکر کاروانسرای و خانقاه امیر مشار الیه
و چاه سرد و حمام و قنواه خانه و شهر یزد
در محله دهوک و کاروانسرای عالی که
هیچ دیار مثل آن نیست بنا نهاد قریب
سی و پنج چهار صفه و گنبد ساخته و بر
هر در گنبدی ایوانی متصل بان و حوضی
وسیع از مرمر تراشیده و آب خیرآباد
دهوک در آن جاری کرده و بر درگاه
ساباطی رفیع و ده دکان ساخته و در
جنب آن خانقاه که مروح و حوض آب و در
میان خانقاه و باغچه مشجر در خلف خانقاه
و قنواه و خانه سنکو در میان کاروانسرا

و خانقاه و صومعه عالی در میان خانقاه شاه است
و مقابل حمامی در غایت خوب و مسجد جامع
که در اوصاف مساجد ذکر آن کرده خواهد
شد ذکر حمام مشار الیه حمامی مروح با مسلخی
عالی و درگاهی رفیع با حیاض و قلبتین و فرش
مرمر انداخته و آب خیرآباد دهولت در مسلخ
آن جاریست و باغی مشجر در خلف آن و درهای
شاه نشین حمام در آن باغچه و در وصف آن جمع
کننده این تاریخ قصیده انشا کرده ای همایون
بکو آتش هفتاد ابدار روز و شب در آب و
آتش میگذاری روزگار هم گلت عنبر شمیم و
هم زلالت مشکبوا هم سرایت دلنشین و هم

هوایت

هوایت سازگار حوض کوثر از حیاضت آمده
غرفه غرفه مهر گردون از هوای عکس جامت
ذره وار طالعت دلو است از آن با حوت
مبازیت نوان عاشرت قوس است از آن چون
چرخ داری اقتدار در نو پاکی و صفا آتشش
و اسود کی آتش در نو تابستان و پاییز و زمستان
و بهار ساکنانت همچو غواصان شده با آب
رو طایفانت همچو حجاج حرم احرام دار
که زدود سینه ات تیره شود روی هوا
که ز راه آتشت دهر کرده پر شرار میکند
موسی و الاکانت از پاکی روان انقطاع
مانز فرعونی چو موسی آشکار هم نمودار

بهشتی هم بر دو رخ نسخهٔ مشعل نار جهنم شتاب
دار القرار مسلخ غالیت دار هم کوشک مشبر مطرح
نور نور ز اهر سوی ماهی مشغار بر کتابه کلک صنع
مانوی از لاجورد کاتب ایام نوشته دام الا فنداد
با فنی اتمام این فرخنده حمام شریف در ربیع
الاول اندر هشتصد و سی چهار در زمان
فرمان ده روی زمین خان دارا منزلت کیخسرو
نصرت قرار کسری تخت عدالت شاه افریدون
غلام افتاب ملک دین ظل ظلیل کرد کار
قهرمان عاطین اعظم معین ملک دین شاه
رخ بادا بهادر با قیامت کامکار باد فرخ
این بنا را بانی عالی مکان میر اعظم صدر دوران

جهان

جهان با افتخار بنده درگاه او جقماق شاهی
کامدار ذات پاکش از شرف مجموعهٔ جاه
وقار و در سال ثمان و ثلاثین و ثمانمائه
امیر غیاث الدین علی در محله در مدرسهٔ عبد
القادر بیر در سر کوچه کامرانان خانهٔ عالی
و باغچه و تزیین منبی و دیوان خانه بنا کرده
و ساباطی رفیع منبع بر در خانه و در این ساباط
آب نفت جاری کرده و بکاشی بر کتابه ساباط
توحید کفته و مولانا کمال الدین خواجو نقشنه
که در هیچ دیار مثل آن خانه کسی ندیده و مولانا
الاعظم شرف الدین علی در وصف این خانه و ساباط
کتبه و عمارات بنظم اورده خواجه وطن در

خرم زاد کز جام طلب ملک جم یاد کند جام
جهان نما و مخزن حسن اوست با دیدش که زهره
مست اوست چرخ پیر گشته از این باده است
خفته زمین بیخبر افتاده است مست نبردیم بیجای نیست
بوی دوست نرسید اگر دوست کوی بود
و در دوست بگل نشسته بود هست همانست که نبوسته
بود داشت همان گنج زمانه پیش خواست
که ظاهر کند اسرار خویش خواهش بی علت عشق
از فیض عام کرد بنا خانه او شد تمام خانه
مکو عالم آراسته روضه آماده پیراسته
فرش بد نقش نگار استوار سقف نقش
بفلک زرنگار ای که زینت آن همه نار و

نعیم

نعیم خالق می جوی رب رحیم هیکل آدم
که سرشتی ز طین دار خلافت شده سلطان
نشین خانه با احسان تو معمور شد تخت
دار امل زدر او سور شد خانه خدا از اسلام صفت
بدار حاجت او راهگوا منت بدار عم بک
الفضل و نم التَّرور چشم بدار ساحت این
خانه دور دم زنم از شکر ز حمت انفعال
منک لک الحمد و منک النوال منکه بنده کار و سیه
نامه ام و زکهنه الودۀ تر از خامه ام غرق عرق
مبشوم از انفعال نیست خود را بجه سازم نال
لیکن از این نسبت مبدم تو لب طالع بیمار
قوی دل بلب کرچه نسبت از انتهند اعتبار

بی عمل است انکه بود وقت کار دوست کریمست
و بخشد هر دوست عفو کند زلّت هر کس که ازوست

حمّام امیر غیاث الدّین علی ابن سیّد لطف اللّه
انشاء شرفا علیا در جنب خانه حمّامی عالی مروّج
با مسلخ و بیت الماء و حیاض و قلتین عمارت
کرد و حوضهای سنگ مرمر تراشیده و در میان
حمّام حوضی و سبع ساخته و بر در حمّام نوشته

از در دولتم دارد نفسی کز هوای تو شود خرّم بسی
در ایجاد را اگر صنع گشود از برای ظهور آدم
بود چون ز بهر تو گشت این در باز خویش
در او ردی بخود بیرون از

و بر کتابه مسلخ
قصیده مولانا کمال الدّین خواجو کرمانی نوشته

بولن

بکاشی و از انشاء مولانا شرف علی یزدی این مثنوی
نوشته

پاک خدایی که مرا آفرید از پی پاکی
ز جهان برگزید بهر طهارت گل من شد در آب
پاک دل آرای ز ما رو متاب آنکه ز خاکم بکرم برگرفت
کار من از دولت او در گرفت تا شدم شدم از
دولت غرا بکام مقصد هر طایفه خاص و عام
شعبه از دوده قل اتمّاست تازه گلی از چمن
هل اتاست واسم همایون ز علو علا دم
زند از صفد خیبر گشا مایه تطهیر از این چشمه دان
آیه تطهیر کند این بیان لاجرم از آنکه بود در
بنا رسم طهارت بود این صفا صبح که سوسن
شکفاند سمن روی هند از همه سو سوی من

دبرغرم محترم دل نواز رفته بود شنبه بار نیاز

جسته مهان همعنان بی فوس ور بیل سنك

بود پای بوس عنصری کز همه بر تر بود خامه

او کرم متور بود نیست هر کس که بکوی براز

عزم وضو باشد و قصد نماز غسل که از

هر عبادت بود عادت ارباب سعادت

بود کس بکسش کار نه از نیك دید هر کس

و غار ید ن اندا خود رسم بسی خلق خسیس ست

ویس ور توکی باری باری هوس خام دم

ازاده بسی امده است منتظر خدمتی اینشا ست دن

جمله صفا بخش و کدورت را شوی خود را

بدو بیضا نما هم بخلا هم بیلا احمر مند روی

بروهم بغل و هم دمند بسته میان خدمت پاکان

کنند سر زمروی مشکل اسان کنند داس

ز الماس و ز هر کشته تر سنبل ریحان و روانه نهر

هر که از ایشان بکند بالتنی پاك شود از همه

الایشی سعی کند از پی الودکی پاك شود شاد

با سودکی ادم از ان دانه که سر صرفه خورد

عور شد از جامه و لی صرفه برد تا نشد آلوده

بجرم گناه راست نشد خلعت بو اجتباه نزد

ضمنی تا بت و عریان شدن بر کرد دم از نحو نسیج

زدن ادمی حال پدر یاد کن نفس ز روی

کنه ازاد کن هر تو این کلش کتبی بورد تا فته

انده از جیه نشتبی بو سرد چه شتهان مسلخ حمام عشق

تا نو شوی پاک در ایام عشق شرح دهم حال این

دار گوش اول از اخلاص تجرید کوش ترک

علایق ز قلیل و کثیر هست درین بقعه ترا تا گذر

عور شو از کسوت پندار خویش داده ازین

جبه دستار خویش جامه هستی بکن از خود دران

قرطه از شوق بزن بر میان راه درین خانه

عزلت بجوی گره در ره هر چه بد از خود

مرود سوی توبه خلوت گزین زابر چشم

آب ندامت بریز آب ندامت چو کند بده

طاس لوث مفاسد بپرداز معاص دل

زجهان سرد کن از هرم گرم سینه پر آتش

مژده ترا پس شرم بو که توان کرد بحمام راه

کسب طهارت

کسب طهارت برای نماز خاک دبر باش ز گرماب

چشم پاک فرو شوی ز نیک و خشم طاس

پر از نقص هراسان بود طاس تهی باش جانان

بود مجمعه سال کر همه باشی دهان خون خوری

از زخم بپای روان شانه صفت گر همه دندان

شوی دست خوش گردش دوران شوی

بسکه نکو نساز دو راه ببر گر همه با موش

ازان در کنار کیسه چو از دست تهی بر شود

زود صدف چشم تو چون پر شود اشک

کوه مسند تراش زود ببینی سر او زیر

پاش چیست هما تا دلت از سنگ نعب

جز که برین جانب آهنگ نیست تا نشوی

فارغ خلوت نشین رفع حجاب از تو نباید
نقش از دل پاکی سوی خلوت گرای پاک
شود تازه و خندان برای چون پدر طاهر
عریان بماند زینتش آخر بخلاف نشاند
آدمی اگر پاک شود چون پدر حله بدکند
بپوشد دگر راه نشان داد منش از وضع خویش
راه توفیق توان برد بیش یارب تا از اینجا
که کریمی تست خلعت توفیق فرست از بخشت
کز همه آلودگی بکند هم پاک بدرگاه تو
رو آوریم راستی همگان رو اختیار تست
ور نه چه ره گان نه نجات تست ختم برین
وقت و امید قوی منتظر فاتحه از توی

جوچه ازان



جوچه ازان کلبن تاریخ شد آب رخم منت
این بنج شد حال چنین است که کردیم یاد
خاتمت حال همه خیر باد عمارت مولانا اعظم
شرف یعقوب قاضی اعلی الله شانه در محله
درمدرسه عبد القادر مدرسه خانه سنکو
متصل یکدیگر عمارت کرده و بادگیرهای عالی
و باغچه مشجر و چاه خانه و حوض و بر درگاه
ساباطی عالی و عمارات بر بالای اصطبل
و بر کنار باغچه محکمه بغایت خوب و متصل
خانه که جهه فرزند دلبند خود مولانا الاعظم
مجد الدین فضل الله ساخته طنبی و بادگیری
متصل آن کرده و شاه نشین منقش با جامهای

نبکو و بر کتابه طبعی از انشاء خود قصیده غرّا

در توحید و نعت و تاریخ ثبت کرده بدین

طریق که نوشته احق ثناء حمد رب البدایع

واز کی ما یلی شکر بنا صانع وبعد سلام الله

ثم صلاة مقدمة على السيد الدارين افضل

محمد المحمود حقا مقامه اعدت به دار السلام

لتابع بكنت نبيا كان منى نبوة فلذ تم قصر

الشرايع وادم بين الماء والطين فهو مقام على

صدق عند بلوغ الجامع هو الشمس عم الارض

نوره وضيائه بمصباح مشكوة زجاج المطالع

ولولاه لم يعمر فضاء الفضاء ولا الافلاك المنافي

حكم الفارع به ارجى ارى وارجو بجوده

عمارت

عمارت عمر في الملاعب ضايع فعامر دنيا

سوف يرجع غامرا وعمرانه عند الحجى غير

نافع سوى في حاجت نفس يعقوب قد قضى

بصحبة بر او لواحته بارع وفى كل حال حسبنا الله

وحده ونعم الوكيل المستعان لضارع

الى الله اشكو كل شئ فانه هو الله خبير حافظا

خبر واقع فلا تقنطوا من رحمة الله على لي

ولا تيأسوا البشرى لنيل المطامع ذنوبي

وان جلت وجمت فربنا يبدل حسنا

سوء اعمال راجع فاسئلك اللهم سما انت

اهله وما خاب من عبد لبابك نازع

واباك ارجو منك باخر من تجلى وليس

بما اعطیتنی سیماتی بنا بریح نعم المستعان و وحی
بنا رکبت فباری فبارك مرابع وعنك دار
السّلام رحلنا بروح وریحان وناد باوجمعی
وباصمدی اخضر یعقوب موته اغنی وادرکنی
برحمته واسع بر شاه‌نشین نوشتار بت جام
جهان نما دوستان بینند جمال اوست بر در
بام صد بین بنور آفتاب دوست کرچه نیم
در خورش از خود زرّه پرورش شاه‌نشین
جسم وجان منتظر روی خوب اوست فیض
نور وصل او کس نه دید بجهد جز نظری
کرد در ازل با رخ دوسته و پیوست دل
کر جو سنان از آتش صاف جو ابکینه شد در ره
جود.

جود و دوا و قدح عشق جو بحر اوست جام
دل از شراب او مست الست از ازل زین دو
ند بد جز یکی آنکه نه مست زنك بوست شاه
نشین شاه‌نما مملکت دل کداست شاه دل
کدا کر او بر در دل بجست جوست نقش جهان
نقش بین صورت معنوی در او زین دو اکر
بد بروی خانهٔ دوست کو یکوست زد
طلبای شرف سر فکرته نور زتر مر عرف
باغم او ثبت کفت کوی وز می اوت های و هوست
وازین طنبی در یاد کبیر کشوده و از ابیات
مولانا اعظم شرف الدین یزدی بر کتاب
یاد کبیر ثبت کرده کرباره لشکر الطاف الهی

و فضل الله جل عن الهی بحر فضلش دو عالم را یکبار
سراسر باد کیر و خاک بنداد ولی از باد ما را نا کزیر است
که فضلش را دو عالم باد کیر است جهان کیر باد کیرا
باد کیرم بغیر از حق نباید در ضمیرم ز باد باد کیرم
نباشد مطلب بغیر از نکهت جان محبوب ولی
باد بی کز او بوی وی آید بحر جان باد کیر این نشانی
بلی جان باد کیر این نسیم است که فیض نفحه جود تمنت
زبس تر باد کیر جان شو آکاه که بردی تا حریم کبریا
راه ز فضل الله جان بند حتی قدیم که فضل الله
باقی باد دایم عمارت صاحب اعظم خواجه عماد
الدین مسعود در بیع خانه امیر غیاث الدین علی
در محلی که تمام آن کوچه خانه آبا و اجداد خواجه

عماد الدین

عماد الدین مسعود خانه عالی و سرابستان و دیوان
خانه و مسجدی دایم بتلاوت کلام الله مشغول اند
و در چهار منار بموضع سر کوچه بهرک با بابی عالی
حفر فرموده و مسجدی و سبع در اندرون با باب
بنا ساز داده و تمام مسجد و با با بخشت پخته از زیر
تا بالا اساس داده و آب جاری کردانیده و حوضی
سنکو و سنک اسیابها معتبر کرده حوض ترتیب
داده و درکاه از آن بخشت پخته است و بکاشی تراشیده
تزیین کرده القاب همایون بندکی حضرت خاقانی
بر آنجا نقش کرده و حانوتی ساخته جهت روشنائی
آن بر بالای درکاه و قدمکاهی و خلوتی بر کنار
آب نقش ساخته و بدر درکاه با باب جلد بنوبی

علیه السلام بکاشی نهاد و آن محله از این عمارت بغایت
مستفید شدند و مسجدی که در مقابل آن بابا ب
بود عمارت کرد و تمام اهالی یزد بدوام دولت
آنجناب قیام مینماید که استظهار اهالی بازار است
سایه مسعودش پاینده باد بحق نبوی که بر در
درگاه ثبت شده است در ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة
ذکر بازار صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد طاهر
در سر ریگ بازاری نیکو مسقف مشتمل بر شصت
دکان ساز داد نزدیک خان امیر سلام و بر سر
بازار گنبدی عالی بساخت و در جای برابر آنجا
آویخت و در پهلوی آن بازار مسجدی کهنه بود آنرا
عمارت کرد و دری نیکو بر آن نصب کرد و از مبانی

بازار سر ریگ دکانی بخرید یکبند و مقابل آن
راه در بازار سر ریگ کرد و پاپوش دوزان و
چارق دوزان در آن بازار مقیم اند ذکر بازار
علی آقا برادرزاده مهر بجرد بازاری نیکو مشتمل
بر پنجاه دکان دو رویه در سال خمس و عشرین (۸۲۵)
و ثمانمائة علی آقا داروغه یزد بود ساز داد که
چون از دروازه بیرون میآیند مقابل بازار است
تا در خون قبان که امیرزاده محمد درویش ساخته
آن بازار اوست و امیرزاده شمس الدین محمد بن
امیر جلال الدین چقماق سی در دکان دیگر بدان
منتظم کرده و خیاطان و کهنه فروشان در آن
بازار می نشینند و بازاری بیرون نقش خانه

حسین ابن امیر فخر الدین احمد اند و شنو متقارب

در مدرسه عبد القادر بهر بنا باطی عالی و بر بالای

آن طنبی و چهار صفه روح ساز زاده و خانه و سرای بستان

عالی و باد گیری و باغی و دار ربند و انواع ریاحین

ساخته مولانا اعظم شرف الدین علی یزدی بالتماس

امیر حسن این ابیات منظم کرده و بر آنجا ثبت است

وقف صحیح خرد ناموس کرده خطائی که زهی بیخبری

چند هر از روی رو کنی روی هوس انوی ان سوی کنی

دست تصرف جهان باد کبر کین نه خرابست عمارت پذیر

روح نظامی بدعا شاد کن وین سخن از گفته او یاد کن

صحبت کمی که تمنا کند با کرم و فاکر که با ما کند

راستی این نکته روانم بسوخت مجمره دل شعله غم برفروخت

این

وز پس آن و ختم انسی سبد قفل ثنا را زد مکوب کلید

ملهم غیبم ز پیام سروش گفت دمی باز گشا گوش هوش

تا شوی آگه که چرا آب گل سایه فکندند برین جان و دل

دل و ز چه بر مرحله بر کرند اهل خرد میل عمارات

کنند صورت اگر چند ندارد بقا نقش بسی خوش و مظهر

معنی است تا بکشفی برسد نور حور ور نتوان یافتن

از روی اش روح که از نفخ الهی بود جوهرش

ایمن ز تباهی بود نور خدا است چنان بود پاک

تا بزند عکس بر ایوان خاک کس نشود واقف اسرار

او خفته بود دولت اسرار او خلعت خرم توان یافتن

بافت کل محرم این راز نشد غیر دل شاه نشین

است دل را ز زبان این سخن از گفته مخوان بر زبان

انکه بکنجد بارض و سماء شاه نشین ساخته اهر کرا
دل که در او جلوه کند مهر دوست شاه نشین حرم
خاص اوست شاد دلی کو ز خود آگاه شد شا
نشین گفتم و خود شاه شد ای ز تو عالم شده عالم
پناه و ز همگان برده فرج بی گناه با همه تقصیر و
خسارت خبر دار یا مبکرم از حسن ظن در حق
ما گرچه غضب لایق ما است رحمت حق بر غضب تو
سابق است انکه بود بیش حوایج فرو هر که
بس اید نبود جای او باعث رحمت بی منتها
هیچ نگنجد ز غضب هیچ راه گر نبود از هم شاه سا شه
غریب مبحدم ملهم غیب ابن نوید عمارت
امیر محمد بن امیر خضر شاه در ظاهر شهر یزد در محله

مصلا عتیق

مصلا عتیق متقارب کوچه خطر امیر شمس الدین
محمد خضر شاه خانه که مشهور است بخانه هرون بن
بخرید و عمارت کرد چهار صفه و طنبی و پیشگاه
و زیر زمین و منظرهای نیکو بساخت و باغچه
منشجر در خلف ان بساز داد و اب نرسو یاد در ان
باغ جاری کرد بر در خانه بازاری و ساباطی
عالی بنا نهاد و در پهلوی خانه مسجدی نیکو
بساز داد و خانه عالی و طنبی رفیع و پیشگاهی
جهة فرزند ارجمند قطب الدین خضر شاه بساخت
کرد و بادگیری در خلف ان و باغچه دیگر مولف
این رساله در وصف این عمارت قصیده غرا
گفته و بر کتابه ان ثبت است زهی نهاد سپهر

سرای دولت انجام سعادت بدیع کرده و نو مقام
سرا چهار بهشت از چه دلگشا و خوشند صغار
صحن فسیح تو منزه تر ام ز نور روشنی و صفا نزد
عقل مجرد سواد قاعدات از انبساط دیده
ظلال زبوده کحل توتیا و سال و سکرو که
مجاوران فلک را معطر است مشام غلام وار
زمین بوسه میکند هر دم علو سقف تو آسمان
مبنا انام بدان هوای خوش موافق تو طبع
کنگره عرش در قند بدام نجسته بادی و فرخنده
بر جهان کمال ملاذ و ملجاء ایام و کامکار انام
امیرزاده خضرشاه قطب دولت و دین کز اوست
زمانه کهف وجود عوام بفرخی و خوشی این سرای

میمونزا

میمون را بسال هشتصد و بیست و هشت تمام و همچنین
امیر قطب الدین خضرشاه حمامی نیکو در نعیم آباد
با مسلخ و حیاض و قلتین و بیوتات و جامهای طلوع
ساخته و بر مومنین و مومنات سبیل کرده از اموال
خاصه خود ساخته و اجرت و خرج حمامی بخاصه
خود مقرر فرموده بی تکلف در مقام چنین موقوفات نشست
کرد در آن محله حمامی نبود و مردمان در زحمت بودند
خدایش خیر دهاد انکه این عمارت کرد خانه شهر امیر
محمد خضرشاه در اندرون شهر متقارب دروازه
قطریان عالی و چهار صفه و زیر زمین و بادگیر
های عالی ساز کرد و بر بالای بادگیر مسندی
عالی در جنب انجمانه اصطبل و سبع ساخته و در کوچه

حسنشان با باب از امفتوح کردانیده واین در وصف
انجانه است ای چشم سپهر از حسد سقف تو پرنم
صحنت بصفا برده ابنیه جم بیخ غم واندوه ز دل
خلق بردنی هستند جهانی بتماشای تو خرم
چون سر بر کشد این فلک ابنیه کردان خاک ره
میمون تو در دیده عالم تا پای شرف بر سر ستاره
نهادی ترکیب حسودان تو چون موی شد از
غم عمارت خاجه صدر الدین احمد در خارج
یزد در کوچه باغ صوفیان خانهای عالی و باد
کیر وطنبی و مضعه نیکو ساز داده و ساباطهای عالی
بر در خانه و باغچها متصل یکدیگر و دو حمام
یکی برسم رجال و یکی برسم نساء بهلوانان

ان هلوان

ان هلوان ساز کرده با مسلخ عالی و حیاط و فلنتن
و فرش مرمر و بر در حمام بازاری و مسجدی مروح
و عمارت کرده و فرشهای ملون انداخته و سفا
خانه و باب نیکو ساز کرده و پاره زمین
در جنب مسجد کردانیده و دایم صبح و شام حفاظ
در انجا تلاوت میکنند و از مساجد که از یزد بیرون
دارد یکی این مسجد است و قنادیل نیکو بر در
مسجد او یخته و در وصف این خانه و طنبی
این ابیات گفته شد ای چون دم مسیح هوای
تو جان فزا صحنت نظیر جام جم از غایت صفا
بر باد داده سایه سقف رفیع تو چون خاک
تیره آب رخ سایه هما زین روی گشت مسکن

پاکان باوفا کیوان زرشک سایهٔ ایوان عالیست
در حبس و محنت است و غم واندوه ملال
دیده ندیده بهتر از اقبال خانهٔ هرگز نکرده
کس زنو پاکیزه تر بنا فاصل نوبی از روضهٔ
رضوان هزار بار آمد کتابهای نقش بر این
کوا حوران دلفروز نهادند بارها ترنج
بر بهشت برین ساخت تا سال ثمان و هشتصد
و سی رفته بود کرد صدر سپهر مرتبه توفیق این
بنا فرخنده باد خانهٔ بر بن صاحب کبیر از آن رو
که هشت خانهٔ میمون دلگشا و در سر ریک کا
روانسرای نیکو که مشهور است بنجان قلندر دو
طبقه ساخته و درهای نیکو مقابل هم ساز داده

وکاروانسرا

وکاروانسرا گنبدی عالی ساخته و دکانهای نیکو
مقابل هم ساز داده وکاروانسرای مشهور بنجان
بیخه هم در سر ریک عمارت نیکو کرده و بکاشی
تراشیده تزیین کرده عمارت خواجه حاجی علاء
الدین فنادی در کوچه ابر و مبارکه خانه
چند عالی متصل یکدیگر ساخته با طنبی و باد
گیری و باغچهای مشجر و آب ابرو مبارکه در آن
جاری گردانیده و بر در خانه مسجدی نیکو
و بابی تمام از خشت پخته ساخته و مضعه
نیکو ساز داده و بر جنب مسجد حظیره مروج
ساخته و باغچه در خلف آن در سر ریک
قنادخانه و بازاری بر در قنادخانه دو ربع

ساز کرده و بر بالای آن حجره نیکو ساخته
و در کوچه ابو مبارک پارهٔ زمین خریده و راه
گذار کرده و دو قفیز زمین وقف اموات مؤمنین
و مؤمنات مقابر مسلمین کرده و خواجه کمال الدین
برادرش در مقابل خان بیچه کاروانسرای معتبر
ساخته و قناد خانه نیکو ساخته و برادر دیگر
خواجه برهان الدین هم در سر ریگ قناد خانه
نیکو ساخته برادر دیگر خواجه شهاب الدین
در کوچه اهروک قناد خانهٔ عالی و باغچه و
طنبی و عمارت عالی ساز داده عمارت امیر
سلطان عبدل مقابل بازاری ساز داد
قریب سر ریگ و خانهٔ عالی و بادگیر و باغچه

مسجد

مشجر و مهمانخانه ساخته و در جنب عمارات که
منسوب بحمام خواجه جمال الدین خوارزمی و مدتی
مدید از کار افتاده و خراب شده بود بحال
عمارت آورده و مسلخ نیکو در حمام ساز
داده و ساباطی در حمام زده و جامهای منقش
در مسلخ بکار نهاده مصنعه خواجه نظام الدین
محمود بن خواجه ضیاء الدین محمد تا امیر شاه در
کوچه خطیر جنید خانهٔ عالی ساخته و در مقابل
خانها عمارت عالی با دکیرها و طنبی و بیشگاه
منقش ساخته و باغی نیکو که از آب نقب داخل
آن کرده بغایت عمارت دلپذیر و در پهلوی
آن عمارت مصنعه نیکو که از آب نقب مملو میسازد

ساز داده و برادرش استاد حسین بن غیاث الدین

در سر کوچه قریب باغ عزآباد ساباطی عالی و بازاری

و سقاخانه و مسجدی کرد و کاروانسرائی و سبع وان

محله آباذان شده عمارت آقا یوسف حلبی مشهور

بچهره در محله دهوک سفلا چهار خانه معتبر ساز

داده و باغچهای مشجر در خلف آن و مسجد دهوک

را بحال آورده و بجهة مدفن خود عمارتی ساز داد

و در جنب مدرسه مروّح و باغچه مشجر و آشخان

و غیره و آب در میان مدرسه جاری کرده

و حجرها و طنبی بسیار در جنب آن ساز داده

و مصنعه بر سر کوچه و ساباطی عالی راست کرد

در سال اربع و اربعین و ثمانمائه ۸۴۴ در سر کوچه

ابراهیم

نرسوباد خواجه پیر محمد خواجه حبیب الله خانه عالی

منقش مرتفع ساخته با طنبی و بادگیر و اصطبل

و باغچه مشجر در خلف خانه ساز داد و آن خانه بغایت

مروّح و نیکوست و مؤلف در وصف آن خانه گوید

ای درت قبله سعادت جاه   آستانه دری مه ماه

ساکن بام غالبت بیند   یوسف آفتاب را در چاه

از هوای تو همچو گل گردد   چهره زعفران گونگان

هر که در تو قدم نهد روزی   گرچه باشد پیاده

گردد شاه   بر درت از برای کسب نهد زهره

و مشتری و ماه جباه   می نویسد بصحن خرم تو

روضه خلد عبده و فداه   ز آستانت بعز برک

آمده بر زده همچو تکبیر تبارک الله   پاسبان رواق

معتبر است برتر از سدره منتهی خرگاه تا قیامت
در رفیع تو باد خلق را از جفای دهر پناه
ذکر مسجد جامع در شهر یزد در خارج و داخل و مدارس
و مزارات سادات و علماء و مشایخ و مقابر
مسلمین از قدیم و جدید و بانیان و تاریخ هر یک
بر طریق اجمال مسجد جامع در شهر یزد و بیرون ده
مسجد است که اقامت جمعه بجای میآورند که
مسجد قدیم آن مسجد از استحداثات گرشاسب ابن
فرامرز بن علاء الدوله و دو مسجد است متصل
آن و کتب خانه و جماعتخانه غرفهای نیکو دارد
و دو غرفه یکی امیر شمس الدین قاضی ساخته و
یکی امیر بلعذر و در پیش قبله مسجد قدیم سید

سید رکن الدین ابن نظام مسجد عالی و طاقی و گنبدی
رفیع و غرفات بر آن نهاده و ساخت مسجد هفت
در بر آن مفتوح کرده و در میان مسجد یک گنبدی
قدیم بود مناره بر بالای آن نصب کرده شد
و مولانا عفیف معمار بوده و از موقوفات جوانب
این مسجد عمارت کردند امیر شمس الدین قاضی
رکن الدین زیلوهای نیکو جهة این مسجد در
تبریز بفرمود که ترتیب دادند بیزد فرستاد مسجد
رفیع عالی است و بناء این مسجد در ثمان و عشرین
و سبعمائه شاه یحیی ابن مظفر بفرمود که از موقوفات
این مسجد و از اموال الخاصه خود درگاهی و جماعت
خانه بر این مسجد عالی بساخت و درگاه تمام

از خشت پخته کرده که در هیچ دیار مثل آن کس
ندیده و مولانا ضیاء الدین محمد معماران بود
و بی بی فاطمه خاتون حرم امیر جلال الدین چقماق
میان سرای مسجد بسنگ مرمر کرد و در سال ثلثین
و ثمانمائة اتمام یافت جامع خارج یزد محله سبزک
اول کاروانسرای خراب بود و امیر جلال الدین چقماق
آنرا تجدید گنبدی و مسجد جمعه بنا کرد یکطبقه
وصفه عالی و منبر چوبین نصب کرد و در میان
پایاب نصب کرد و آب جاری گردانید و این عمارت
سبعین و اربعمائة بود و امیر معین الدین آنرا
تمام کرد و در سال ثمان و عشرین و ثمانمائة
خواجه فخر الدین برقوهی آن مسجد و طبقه

که و گنبد

کرد و گنبدی رفیع ساز داد و منبری در آن مقام
نهاده و دو جماعتخانه بساخت و خواجه تبریزی
مشهور بباجان هژده هزار دینار عراقی نذر
کرد که بعد از او خرج کنند و آن مسجد کار کنند
مسجد تمام شد و پایاب از خشت پخته ساز کرد
و در جماعتخانه از سر چهار سوق سر یک دری
مفتوح کردند مسجد جمعه مصلی عتیق و عمارت
آن بناء این مسجد امیر رکن الدین قاضی نهاد
مسجدی بغایت مروح است و آب روان در
میان آن جاریست و طاق و گنبدی عالی
و مقصوره دارد نیکو و امیر معین الدین اشرف
مناری بر طرف طریق ساخته و در سال ثلث

واربعین وثمانمائه امیر شمس الدین محمد خضر شاه
صفه و گنبدی و نصف مسجد و طبقه کرد و
غرفهای کاشی نیکو دارد و درهای بتکلف نصب
کرد و جماعتخانه از مسجد عمارت کرد و دری
از بیرون مفتوح کرد و بناء این مسجد در سال
خمس وعشرین وثمانمائه بود و مردم بسیار صلوة
خمسه باو میرسانیدند مسجد جمعه سراب نو
بخارج یزد و این مسجد از مستحدثات امیر معین
الدین اشرف است و آن مقام باغی بود و مسجد
وبناء مسجد و طاق و مقصوره بساخت با دو منار
و بر درگاه مسجد بنا با طاق عالی زده و دو دکان
بر مغازه هم ساختند و مولانا جلال الدین بن مولانا

مخلص الدین را بخطاب نصب فرموده او را اجری علیحده
معین کرده و بناء آن در سال ثمان وسبعین وسبع
مائه بود و مردمان بسیار در روز جمعه و غیره
در آنجا اقامت صلوة بجای میآوردند و بر در مسجد
بخط معقلی این نوشته است   اشرف بقعها جوف
مسجد بود   اشرف ابن عصر را مسجد کرد جامع
اشرف نقش لفت شد از آن   جمع عباد را چو جا کند
ربنا چون نوبت بسمع علیهم   بپرورش چو صدق
پیش آورد   مسجد جامع آن در اهرستان مسجدی
مروح است و بناء آن خواجه پیر حسین دامغانی
کرده و خانقاهی معتبر و حظیره نیکو در جنب آن
ساز داده و مقبره جهة مدفن خود و اولاد خود

ساخته و در سال اثنی و عشرین این مسجد هلوی
خانقا ساخته و یکدر بخانقاه گشوده و دری
دیگر در کنار آب مفتوح کرده و غرفهای کاشی
تراشیده و در اطراف مسجد کرده و منبری نیکو
و دایم بر در مسجد جاری کرده و سقایه و خلوات
بر در مسجد ساز داده و خانوی چند بر حوالی
مسجد بنا ساز داده و از محصول آن موقوفات بعد از
وفات او گنبدی عالی بر خلف صفه بزرگ منتصل
عمارت ساخته و آن محله را نوغاباد گویند و عوام
انرا نواباد گویند مسجد جمعه مولانا معین الدین
و تاریخ بناء آن در اهرستان قرب باغ سآباد
این مسجد مولانا معین الدین جلال حافظ ساخته

مقبره خو

و مقبره خود در جنب آن انشاء کرده و مولانا مشار الیه
از فضلاء زمان خود بوده و منشآت او در غایت
خوبیست و بعضی تاریخ بنی مظفر و شرح وسف شیخ
شهاب الدین و دیگر در رسایل در انشاء و غیره
تصنیف کرده که بر کمال دانشوری او دلالت
و تمام مردمان محلات اهرستان در اینجا اقامت
بپای میبرده و در سال تسع و ثمانین و سبعمائه
ساخته و اکثر عمرش وقف کرده این مسجد را مزین
بکاشی میکرد مسجد جمعه یعقوبی بخارج یزد
و تاریخ بناء آن این مسجد در زمان شاه یحیی
ابن محمد مظفر بنا کرده از مسجدی نیکو و مناره
بر آن نصب کرده و مردمان محله مریاباد و یعقوبی

وسلغرآباد و درب مادر امیر جمعه در آنجا نماز میکردند
واستحداث این مسجد در سال ست و ثمانین و سبعمائه
بود مسجدی مروّح است و بزرگان در آنجا
نشانها دیده‌اند مسجد مرآباد بخارج یزد و
باستان و تاریخ بناء آن بانیه آن مسجد مریم آباد
مریم قتلغ مادر سلطان قطب الدین بن غیاث الدین
لنکر و زمان زور است و از خیرات او ست و بناء
این مسجد در سال خمس و عشرین و ستمائه شده
و مدتی بعد از در بندان پسر ابوسعید خراب
بود و مردمان در مسجد جمعه یعقوبی نماز
میکردند در سال اربع و اربعین و ثمانمائه
باتفاق اهالی آن محله احیا کردند و در جمعه خلاف

ببنا جمع

ببنا جمع میشوند و اداء صلوة میکنند مسجد
جمعه نعیم آباد بر در باغ لاسدان این مسجد از
مستحدثات شاه یحیی بن مظفر است و چون نعیم آباد
معمور شد شاه یحیی باغ لاسدان بساخت و
امراء و وزراء او و اهالی باغها بساختند و هم
جمعه در آن مسجد اقامت جمعه بجای میآوردند
و امام و خطیب و مؤذن مقرر کرده و در سال
خمس و ثمانین و سبعمائه بود که بناء این مسجد شد
مسجد جمعه محلّه دهوک بخارج یزد این مسجد
امیر جلال الدین چقماق و حرم او بی بی فاطمه
خاتون انشا کرده و خانه و زمینی چند بخریدند
و بکندند و بنا نهادند و صفه عالی و گنبدی

وسیع و بیرون او فیروزه کاری کرده و غرفهای
نیکو و درگاه رفیع او بمانند سقف گردون
معلی و گنبد سبز او چون قبه مزار و گنبد خضرا
و اطباق غرفات مقصوره او چون بروج مشید
او بنجره و بلاجورد و طلا چون آسمان و آفتاب
و کواکب بصنعت ساخته و بر گنبد سوره سجده
بخط مولانا اکرم شمس الدین محمد شاه خطیب
که رشک قلم او غبار نسخ محققانه بر چهره خط
یاقوت افشانده و نقش تکیه سلسلش بر رقاع
بقاع ایام نستعلیق کرده و موشح ساخته و منبر
طوبی مثالش که قوایم شرع قویم بدان قایم است
و محراب منبرش که صورت فردا امروز در او بنماید

و غرفهای جنان آراسته و صحن سرایش چون
صحن فردوس دلنشین و درگاه ستاو که سده
ره او بر فرق گرفته و کمترین پایه او فلک هفتم
است سر باوج اعلی علیین بر کشیده و موذنان
خوش الحان زمزمه حی علی الصلوة انبعث و
رفعنا لک ذکرک بمسامع ملکوت رسانیده و
حفاظ خوش الحان مثال هزار دستان در صبح
حسینی نوا می سازند و نغمه داودی مرغان هوا را
از طیران باز میدارند و جماعتخانه نیکو در جنب
مسجد بان متصل گردانیده و در وصف آن مسجد است
زین عمارت ملک را هم رفعت و هم صفا
گر تفاخر میکند وقتست بر اوج سما مصر جامع

شد از این جامع سواد شهر یزد مکرم کوتا کعبه دیگر
بر بلندی از صفا مسکن خیر عبادت منزل علم و ورع
باعث عجز و تضرع ناشر خوف رجا میکند هر دم
بجای خطه او افتخار ملک دین و دولت از روی
صدق و صفا هست محرابش دعا از قبه چون آسمان
کند آن محراب در تابند اجابا دعا هشصد و چهل
بود و یک از هجرت این ساخته عصمت دنیا و دین
خاتون کرد و تا فند از مدارس داخل و خارج
یزد و بابیان و تاریخ عمارات هر یک بر طریق اجمال
ام البقا مدارس یزد که در هیچ دیار مثل آن نیست
مدرسه رکنیه است که بانی آن مرتضی اعظم امیر
رکن الدین قاضی که خسرو سادات زمان خود

ام البقاع (؟)
رکنیه

بود

بود و مدرسه و مسجد و بیت الادویه و عمارت
او بر همت عالی او دال است و درگاه مدرسه
رفیع او در عالم بخوبی طاق است و گنبد سرا و
را که گنبد لاجوردی فلک زیر پایه او است مشهور
آفاق است و شرفات عالی آن همای فکر بر اوج
آن پرواز سالها نتواند کرد چون سقف مرفوع
در غایت بلندی و نقوش نازکش که مانی از
تعجب آن انگشت بدندان کرد نظر نداره دور
صد دل بر تزئینش که آسمان عاشق است مجر مین
و عقل دوربین انگشت تعجب بدندان تفکر
کرد و بدور آن چرخ او در چرخ آید بر مقابل
درگاه مدرسه شدی ساخته و دو منار

بیت الادویه ظ
دال است ظ
شده ظ

کوچک بر دو طرف او مبنی شده و بر سر یکی
مرغ رویین نهاده که چون آفتاب طالع میشود
آن مرغ رو با آفتاب میکند و هر چند که آفتاب
بر محاذی او رود روی با آفتاب دارد بر آن جانب
و در میان رصد چرخی چوبین منقش
نهاده و بسیصد و شصت قسمت کرده
و هر قسمتی درجه ساخته و محل آفتاب
هر روز در درجه مینماید و آفتاب در
کدام درجه است و دوازده برج نموده
و درجات در حروف ابجد نهاده و در
هر دایره که در چهار گوشه چرخ نهاده
سی خانه ساخته و ماه ترکی و عربی و

فارسی

و فارسی و رومی نموده که هر روز معلوم
شود که چند از ماه گذشته و بر بالای چرخ
دایره کشیده در موضع قمر هر روز در هر
منزل که باشد از شرطین و بطین و ثریا
و دبران و هقعه و هنعه و ذراع نثره
و تا رشاء بطن الحوت نموده و سی دایره
بر گرد دایره قمر نهاده که هر یک روز
از ماه بگذرد دایره سفید سیاه شود
تا آخر ماه و دوازده خانه بر یمین و دوازده
خانه بر یسار چرخ ساز داده که از دوازده
دایره یمین هر یک ساعت که بگذرد از
درجه که در تحت او ساخته مرغ رویین

دبران

سر بیرون کند و مهره از دهن در طاس که زیر آن
در بحیره نهاده است بیندازد و آن چرخ بگردش در
آید و یک تخته از آن دوازده که خانه همین رصد
سیاه شود ساعتی که گذشته باشد و در وقت صبح
پیشین ظ
و پیشین و پسین و شام و خفتن چون مرغ مهره در آن
طاس اندازد آن چرخ بگردش در آید و در اندرون
رصد طبل زده شود و بر بالای آن مناره علمی
ظاهر شود و طبل زده شود و بر بالای علم فرو شود
و آواز طبل باز نشنید و بر بالای دایره قمر دایره
خمسه متحیره باشد و منویات هر روزه با
کواکب نموده و اسامی روزها نوشته و در
اندرون این رصد شوره میبن بر آب میکنند و لنگری

الخ

بزنجیر او بخته بر روی آب و بطریق اصطرلاب
در پایین آن شوره نهاده و از عضاده او آب بیرون
میاید و در چاه میرود و هر چند آن آب کم میشود
آن لنگر فرو میرود و قریب صد و پنجاه طناب
هر یک لنگر چوبین بر آن متصل کرده آن تخته
با آن لنگر حرکت میکند و تمام رصد بر آن عمل
میکند و آن دوازده خانه که برابر دوازده
ساعت روز و شب دو سوراخ کرده و هر شب هر
ساعتی چراغی نهاده میشود و هر ساعتی که از
شب میگذرد چراغی باز نشانده میشود و مصنف
این رصد مولانا خلیل بن ابی بکر املی است و در
و در پایین چرخ پنجره کشیده و بمعقلی درهم نشانده

و بضعت چنین بیرون میباید که بنده این ساخت
الفقیر الی الله الجلیل خلیل بن ابی بکر بن خلیل و تا
ریخ این مدرسه و رصد و قبه و بنا که دو به
و مسجد و خانه در سال خمس و عشرین و سبعمائه
بوده و مسجدی دیگر در آستانه مدرسه دری در
اندرون و دری بیرون مفتوح کرده و بر کتابه
کرد ساخت و در مدرسه و رصد تمام موقوفات ثبت
از حصص و مزارع و بساتین و حوانیت و مناه
کرده بکاشی تراشیده و چون سید رکن الدین
این مدرسه بساخت در جنب آن مدرسه محمود
شاه بود و در پهلوی این مدرسه حظیره معمور
اتابکیان آغاز قصد سید کردند و بر دیگران

تعلق

تعلق داشت و چندین هزار فلوری طلا با خود
داشت شبی جمع عیاران بر او خواجه ترسا بود
تا مال بسیار بیزد آمده و مقیم شد و شبی عیاران
بر آن خواجه شبیخون زدند و بعضی از آن اموال
بردند و آن ترسا بکشتند روز دیگر اتابک
تهمت بر سید بر سید رکن الدین نهاد که اتباع
تو او را بکشتند و سید را بگرفتند و دشمنان بقصد
او برخواستند و او را ادبی کردند و بانواع
عقوبت معذب ساختند پسرش امیر شمس الدین
پدرش را قریب سه هزار چوب بزدند چنانکه رگ
کبها از نیش و پوست اندام او جمع شده بود
و هرچند ادویت رسانیدند هیچ اثری نمیکرد

ظاهر نشد و برا برهنه بر شتری نشاندند و بیتار او
بردند و بسیار ایذا بوی رسانیدند و بشکل
گوسفند نثار بروی میکردند سبب آب از کسی
طلب کرد عوض آب بول در کوزه کردند بوی
دادند و او را بقلعه خرمیز فرستادند و در چاه
انجا محبوس کردند امیر شمس الدین در کوچه نو
خارج برد در خانه دوستی مخفی بود در همسایه
او خواجه استرابادی بود نام او حاجی علی بود شبی
حضرت رسالت را در خواب دید و فرمود
شمس الدین فرزند من در فلان خانه است و
هزار دینار و استری که بروی سوار میشوی
بدو ده تا بتبریز رود که گشاده کار او انجاست

خواجه از خواب

خواجه از خواب بیدار شد و بدان خانه رفت
صاحب آن خانه که امیر شمس الدین در انجا
بود از او تفحص کرد ابا نمود آن خواجه ابرام
نمود و خوابیکه دیده بود بگفت و امیر
شمس الدین نیز همین مقوله در خواب دیده
بود راستی و هزار دینار بوی داد و امیر شمس
الدین متوجه تبریز شد و یک منزل بعقب
رفت از انجا بنه کند در انجا گنبدی چند
خراب بود و آبی تلخ کنده و تشنگی بروی
مستولی شده بود دفعتاً باران فرستاد
که تمام کوهها و کودها پر آب شد سراب
کرد بنظر کرد که در آن مقام کاروانسرا

+ بندر

و دو حمام و مسجد بنا زد و آب بتبریز بنداِم مقام
کار و انسرا اینها زداد و مسند بمدت ده روز بتبریز
آمد همان روز که بتبریز رسید شب امیر غیاث
الدین محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله
حضرت رسالت را در خواب دید و گفت فرزند
من در یزد بدین جانب آمده او را تعظیم کنید روز
دیگر چون امیر شمس الدین بدید آن امیر غیاث
الدین محمد رفت خوابش بیاد آمد و او را
تعظیم کرد و خلعت خاص پوشانید و نیابت
و وزارت تمام ملک سلطان ابوسعید
بوی تفویض کرد و قاضی قضات و اوقاف
تمام مملکت و همان روز الجی بطرف یزد روان

شد بجهة

شد بجهة یزد روان شد بجهة خلاص امیر رکن الدین
وزیر اتابک و قضاة و اوقاف یزد بدو تفویض
کردند و امیر غیاث الدین خواب بر سلطان عرضه
کرد و سلطان عنایت بسیار در حق او فرمود
چون الجی بیزد رسید خلایق خرم شدند الجی
بخویش رفت که سید را از چاه بیرون آورد چون
از جهة خلاص او در چاه رفتند ماری سیاه در
نزد او دیدند که حلقه زده بود مردم در چاه
آمدند آن مار ناپیدا شد امیر رکن الدین را سوار
کردند و بشهر آمدند و الجی بحکم سلطان معاندان
او را طلب کرد تا تادیب کند و سید را بمسند
قضاة نشانید هرکه با وی بدی کرده بود عفو فرمود

وانکس که چوب بر وی زده بود بعد ده هر چوبی فلوری
بوی داد وانکه بشکل کوسفند بر سرش بریخته
بود زر بر سر وی بریخت وانکه بول بر سرش بریخته
بود و در کوزه کرده بود و بوی داده بود با او
بنا ساخته در ده او کرده و در مدرسه
خود سفره عام کرده و اهالی بمرتبه خود هر کس
را خلعت و نوازش بسیار فرمود و عزیمت کعبه معظمه
و زیارت مرقد حضرت رسول صلی الله علیه واله
وسلم کرد و حج و عمره دریافت و فقیران مکه را
انعام داد و بمدینه رسول ص آمد و مسکینان
مدینه را نوازش کرد و بیزد آمد و دران زمان
استاد قرآن شیخ محمد یعقوب بود علیه الرحمه

واستاد قرآن امیر رکن الدین بود و قرآن بوی خوانده
بود پیرش او رفت دید که از پایابی بیرون آمده
وضو ساخته و نفس میزند امیر رکن الدین نذر
کرد که آب تفت بدر خانه او برد تا وضو ساختن
بر او آسان شود و مقداری آب تفت بخرید و از
وال فراشاه قنادی حفر کرد و آب بدار الشفا
آورد و بعد ازان بدر مدرسه و دار النور
بمسجد جمعه و بمدرسه خود برد از مدرسه
رشیدیه و از انجا بباب الشباده و حمام رکحان
جاری کردند و براه بازار سلطان ابرهیم بمدرسه
مولانا مجد الدین حسن و بدر خانه استاد محمد
یعقوب و بخانقاه کوشکنو رسانیده عمارت

امیر رکن الدین قاضی در سر رباط دو حمام متصل
برسم رجال و نساء و بازاری دو رویه و در
سر رباط دو حمام و دو کاروانسرا یکی مشهور
بخان نو و یکی زاری و در دروازهٔ قطربان
خانقاه و بازاری و بر در مدرسه رکنیه کا
روانسرای تدافان و حمامی در جنب آن مشهور
بحمام سوحبه و براه مزار شیخ الاسلام اعظم تقی الدین
دادا محمد قدس الله سره ساباطی نقشین بر در
تخته و خانقاه هفتادر و خانقاه مبید و نشانه
وحقتهر بساخت وفات سید رکن الدین
در سال اثنی و ثلثین و سبعمائه بود و باو را در
گنبد مدرسه خود دفن کردند اعلی الله

در جنب فی اعلا علیین مدرسه شمسیه و بازار و چهار
منار و حمام و کاروانسرا و دیگر عمارات او در
ممالک که در یکرو زبستی و سه بقعه طرح انداخت
از بقاء مساجد و خوانق و رباطات و حمامات
و مصانع و از عمارات او یکی نه گنبد است که در
هیچ مقام مثل آن نیست که تمام از سنگ و گچ
و آجر ساخته از کاروانسرا و مسجد و حمام و چهار
صفه و اصطبل و برج و بازار و سنگ انداز
و ده فرسنگی آن مقام حمام بود نام آن ده هرکار
بود بخرید و آب آن ده را بجانب نه گنبد آورد
و ده ویران شد و آب در اندرون کاروانسرا
آورد و حوضی و سبیع بساخت و چهل خانه و ار

از اطراف بانجام فهم کرد و در تبریز طرح مدرسه
چهار دار السیاده و خانقاه و بازار و حمام بینداخت
و بیزد فرستاد و بنایان عمارت بنیاد کردند و
مدرسه در مقابل یکدیگر بساخت و چهار منار
بر اطراف هر دو مدرسه بنهادند و بازاری
دو رویه و آب نقب درمیان بازار جاری
گردانیدند و خانقاهی در جنب آن مدرسه و
سر ساباط عالی ساختند و بکاشی تزیین داده
و در سال ثلاث و ثلثین و سبعمائه اتمام عمارت
شد که امیر شمس الدین در تبریز وفات نمود
مرقد او بیزد آوردند و در محرابی قرار دادند و در
مدرسه خودش دفن کردند و دختر خواجه رشید

[illegible]

که حرم او بود صندوق تربت او از عاج و آبنوس
ساختند از تبریز بیزد آمد و محرابی از سنگ مرمر
بر جنوب مرقد او نهادند از تبریز آورده بود اتمام
عمارت او در سال سبع و عشرین و سبعمائه بود
و تمام موقوفات از حصص و مزارع و بساتین
و حوانیت بر کتابه ساخت مدرسه خود نبشت
کرده لعنت نامه بر مغیران نوشته در دهان ساباط
و امیر شمس الدین چون وفات کرد دختری از او
باز مانده بود و حرم امیر معین الدین اشرف بود
از فرزندان او مانده و آثار خیر او از ابرقوه و شیراز
و اصفهان و قم و کاشان و یزد بود رحمة الله
علیه و دار الشفاء صاحبی و عمارات و تاریخ

بناء آن و غیره این دار الشفاء از مشاهیر عمارات
برداشت و این خواجه شمس الدین تازیکو جهت
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بساخت و این
شمس الدین تازیکو نایب و قایم مقام خواجه صاحب
دیوان بود چون فرمان خواجه صادر شد که در
دار الشفاء در اندرون می آید که آب در میان
جاری بساخت چون طرح نزد صاحب دیوان
بردند قهر کرد و گفت این چه عمارت حقیر است که
ساخته در قدر همت خود عمارتی در قدر همت
ما بساز خواجه شمس الدین طرح دار الشفاء و چهار
صفه آن طنبی و بادگیر و بیت الادویه و
حوضخانه و مجلس مجانین و مرضی و خانهای نیکو

ترتیب

ترتیب کرد و باغی مشجر در عقب آن انشا کرد و گنبد
بخدان و در آستانه عمارت مسجدی مروح بساخت
و بر درگاه چاهی منسوب بابا سرد حفر کرد بغایت
عمارتی عالی تمام کرد آن آجر و گچ و کاشی تزئین
کرد و چون این طرح را شمس الدین تازیکو
نزد صاحب دیوان فرستاد تعجب کرد و شفقت
که در ساختن این عمارت تفریط کردی شمس الدین
تازیکو بنوشت هر چه بخرج رفته بخزانه
بسپارم و در وصف این دار الشفاء امام
الکلام امام هروی این قصیده گفته ای صفا
صفه ات ترکیب عالم ارواح صحن عظمی و
روح راحت جان و جهان شده کرد و بنا

لشت رغبت بر بناه ساحت عزت جنابست

دولت وا مکان صحت و دولت ملازم کشته اند

ان لاجرم خلق را دار الشفاء ملک را دار الامان

سقف مرفوع است سپهر عمارت اندر زمین

صحن دلخواهت بهشت تاسع است اندر جهان

کی بگردون سر فرو دارد جنابت را که هست

ز اطلس گردون زمینت وز کواکب سایبان

شد ز رشک صحن سقفت چرخ جنت را مقیم

اشک انجم در کنار ز آب کوثر در دهان

صاحبا آنکس که از وصف دلش عاجز شود

هر نفس صد خاتم و هر دم دو صد نوشیروان

چون این عمارت تمام شد شهر و ولایت از مثوبات

هرجا با

هر جا بانصد سواب بر این عمارت مندوب کردند

بجهت مبارک باد این بقعه صاحب دیوان بفرمود که

از اهر سال بخرج عمله و هیئت مرضی و مجانین کنند

و حصه از قریه منشاد وقف آن کنند و تمام عمارت

دار الشفاء در سال ست و ستین و ستمائه مرتب

خاجه شمس الدین محمد تازیکوی مسجد چهل محراب

انشاء کرد و عمارت عالی بساخت و چهار دانگ

از قریه هنزا وقف بر آن کرد و مصلی عیدگاه

مقابل شیخ الاسلام اعظم سعید از انشاء او است

و عمارت میان مصلی مولانا مجد الدین قاضی

ساخته مدرسه و خانقاه رشیدیه در داخل

یزد و تاریخ آن این مدرسه بخواجه رشید الدین

فضل الله بن ابی الخیر همدانی مشهور است که از
اکابر زمان خود بوده بعلم و فضل و کمال بقراط
جالینوس وقت بود و سلطان محمد خدابنده را
در صدد وزارت بود و پسران او طریق سلطنت
داشتند و در اول که در اطراف سفر میکردند
و بمطلب مشغول بودند چون بیزد رسید از
اکابر یزد که در علم طب بی نظیر بود بعلت حبستت
ضم بد و نتوانست شد و مولانا شمس الدین محمد
رضی بود که آبا عن جد بدین علم معروف بودند
و بزرگان وقت بودند بخانهٔ او نزول فرمودند
و بانواع رغایب جانب خاجه مرعی داشتند چون
خاجه رشید از یزد باردوی اعلی رفت سلطان

محمد او را

محمد او را از یزد فرمود خواست که عوض احسان
مولانا شرف الدین علی بجای او وردی احکام عالی
در بارهٔ او بنفر مشاد و التماس کرد جهت او در یزد
بقعهٔ بنا کردند که بعد از وی آثار همت او باشد چون
احکام برسید مولانا شرف الدین علی وفات کرده
بود دو پسر او بعلم و دانش مانده بود و مجد الدین
حسین و شمس الدین ابی بکر مدرسه و خانقاه
مقابل مدرسه محمود شاه بنا کرد و مولانا مجد
الدین حسن رضی حکومت باستقلال کرد و مناره
پایین مدرسه و بازار و کاروانسرا بساخت
و مقابل مدرسه دروازه و دکان و کاروانسرای
دو طبقه که دار البیع اول آنجا بود با تمام رسید

و موقوفات بسیار از حصص و اراضی و مزارع
و میاه بران وقف کرده شد اولادی و خیراتی
اتمام عمارت آن در سال خمس و عشرین و سبعمائه [725]
بود و عمارت نیکوست مدرسه کمالیه بداخل
شهر یزد و تاریخ آن و ذکر بانی آن بانی این مدرسه
خواجه کمال الدین ابو المعالی بن خواجه برهان
الدین بوده و خواجه برهان الدین وزیر سلطان
مبارز الدین محمد بن مظفر بوده و بغایت با نعمت
مشفق بود این مدرسه عالی با دو منار و قبه
بساخت در مدرسه و خانقاه و بیت الادویه
و حمام نیکو و خانهای عالی ساخته و تمام
مدرسه بکاشی و نقاشی مرتب کرده و موقوفات

بسیار

و بسیار بران وقف کرده و قناتی از قریه فراشاه
جاری کردانیده و آب آن داخل خیرآباد بشهر در آورده
و در مسجد جمعه از هم جدا میشود و دو دانک آن
بمدرسه خودش میرود و موقوفات و اولادی
و خیرات بسیار دارد و اتمام عمارت مدرسه
کمالیه در سال عشرین و سبعمائه [720] بود مدرسه
ضیائیه شهرستان داخل شهر یزد مدرسه مرتفع و
عالی بنیست و درگاه رفیع با دو منار بتکلف دارد
و تمام مدرسه بکاشی تزیین داده و قبه و زاویه
و کتابخانه نیکو دارد و باغچه معتبر در خلف مدرسه
دارد و آب در این مدرسه جاری در حوالی مدرسه
خانهای عالی بسیار دارد از اولاد رضی انسب باما

کبیر و طیبی و بناء این مدرسه مولانا ضیاء الدین
حسین بن مولانا شرف الدین علی رضی نهاده
در احدی وثلثین و ثمانمائه ٨٣١ و مولانا ضیاء الدین
حسین از اکابر زمان بوده امیر رکن الدین محمد
نظام با او پیوند کرده و صبیهٔ خود را بنکاح او
در آورده و از دو پسر مولانا شرف الدین علی و مولانا
مجد الدین حسن داشت و ایشان باتمام رسانیدند
و مولانا مجد الدین حسن از فضلاء عصر بود و سلطان
محمد مظفر قضاء یزد باو رسید جمال الدین حسن
بخاری که یگانه عصر و وحید الدهر بود تفویض کرده
بود در زمان مولانا مجد الدین حسن این مدرسه
مسکن اهل فضل بود اهل علم را مامن و حلقهٔ درس

مولانا

و مولانا بانواع علوم مرتب بود و شرح حاوی
بسر کرده بغایت خوب و قاضی عادل بود و بی
طمع و سلاطین بنی مظفر و بر او ملازمت کردندی
و اتمام این مدرسه در سال خمس و سبعمائه ٧٠٥ بود
و امیر شرف الدین برادرش حصص کرد وقف کرده است
بر کرد در گاه مدرسه ثبت کرده در اربع و خمسین
و سبعمائه ٧٥٤ امیر شرف الدین علی وفات کرده
و مولانا مجد الدین حسن در سبع و ثمانین و سبعمائه ٧٨٧
وفات کرد و مولانا مجد الدین حمامی مروح با
مسلخ عالی و حیاض و فلنبن قریب مدرسه ساز
داد مدرسه غیاثیه بر سر پل بخارج نزد بانی
این مدرسه امیر غیاث الدین علی بوده و آن جناب

سیدی عالیشان بود نقابت و صدارت و پیشوایی
یزد با استقلال داشت با امامزاده معصوم
محمد بن علی بن عبدالله از اقربا و اولاد او بوده
و در زمان اتابک یوسفشاه بن علاء الدوله
تمام حکومت یزد در کف کفایت او بود چون
قصد قتل سید در دست داد اتابک منهزم بسوی
سیستان رفت و امیر محمد بداجی یزد بگرفت و
قصد سید کردند و امیر محمد را بند کرده نزد
سلطان غازان بردند و او را انواع تادیب کردند
و طشت آتش بر سینه وی نهادند بعد از آن
وی را در چاه محبوس کردند چون سلطان غازان
مسلمان شد پیغمبر در خواب او آمد و گفت فرزند

مرا چرا محبوس

مرا چرا محبوس کرده و بر اخلاص وی غازان فهم
نکرده سه نوبت همین خواب دید بیامد و او را
در چاه خلاص داد و خلعت پوشانید و احکام
بسیار بدو داد و روانه یزد کرد در اوجان
اجل موعود برسید و سید وفات کرد و او را
بیزد آوردند و در قبه مدرسه خودش دفن
کردند و این از مدارس قدیم است و در سال
اربع و عشرین و سبعمائه ۷۲۴ این مدرسه ساخته
شده و خویشان و اولاد او همه سادات عظام
و شرفا و کرامند و اعاظم سادات ذوی الاقتدار
مدرسه چهارمنار بخارج یزد جرد بانی آن
مرتضی اعظم سعید امیر غیاث الدین بود

که از اکابر زمان بود و نزد او از شیراز طرح مدرسه
و خانقاه بقاع ثلاث بفرستاد و مدرسه عمارت
کرده با درگاه عالی و دو منار که مثل آن در هیچ
دیار نیست و بر کتابه درگاه خط عبد الله صیرفی
بکاشی تراشیده و گویند سی هزار دینار داده که
آن کتابه نوشته است و در زمانی که امیر شیخ ابو
اسحق لشکر بیزد آورد او همراه بود از دور مدرسه و
و مناره دیده بود و چون امیر شیخ باز گردید
محمد بن مظفر حکم فرمود که مدرسه و منار خراب
کنند اهالی گفتند که عمارت چنین خراب کردند
میمنت ندارد گفت من سوگند خورده ام جهة سوگند
شرفات درگاه خراب کرد و در عقب مدرسه

باغی

باغی مشجر انشا کردند و در سال اربعین و سبعمائه
اتمام یافت و شمنان قصد سید کردند که تا
خاتون مادر امیر شیخ با سید نظری داردو
امیر شیخ کمین کرد و در خانه رفت کل بیارخنه
بودند سید در آن میان پنهان شد و برادر
میان کل شهید کردند و در سال ستین و اربعین
و سبعمائه مقتل او بود و برابر دار آوردند و دفن
کردند بغایت مدرسه مروج است مدرسه
عبد القادر بیرون بخارج یزد جرد بانی این مدرسه
صاحب سعید خواجه عبد القادر بن محمد بن
سدید استاد از آل تمیم است که صاحب رایت
امیر المومنین علی ع بوده و با لشکر اسلام بدین جانب

توجه نمود و قبر او در برج مشهور است در علم سیاق

نظیر خود نداشت و براجعه حساب ممالک

سلطان نوشت و دفترها املا کرد سلطان

او را تزدیک کرد خواجه علیشاه جیلانی که

وزیر صاحب اختیار بود در اجرت نوشتن

کتابات ثبت نمی نمود و میان او و خواجه علیشاه

خصومت افتاد بعرض سلطان رسانیدند که خواجه

علیشاه تصرف بسیار از خزانه کرده و عمارات

که میکند از اموال خزانه سلطان است مقرر شد

که خواجه عبد القادر حساب خواجه علیشاه

بکند معین کردند که فلان روز در آن

در آن شب خواجه علیشاه خوف کرد زهر بخورد

و هلاک

و هلاک شد خواجه عبد القادر درد شکم

بگرفت و در سحر وفات کرد روز دیگر هر دو

مرده بودند بعرض سلطان رسانیدند خواجه

عبد القادر را بیزد آوردند و در قبه گنبد خودش

دفن کردند و آن مدرسه و ساخت در محله سر

و بازار و بعد از او اتمام یافت و بزرگ در

یک شب رحلت کردند. دوران سپهر آبنوسی

ماتم کند و گهی عروسی. دوران جهان از این

قرار است. نقدیش نسیه که کم عیار است

از خوان فلک که خورد نانش کند سر آن

نکو دخانش این در سال اربع وثلاثین

٧٣٤

و سبعمائه بود و خویشان و اقارب و اکابر

١٦٨

زمانند و خواجه کان عالی شان بطالع مسعود

و عاقبت محمود مدرسه حافظیه نوغلو بادا هر ستان

مدرسه نیکو و مروح است و آب نفت دران

میان جاریست و ساحت درگاه این مدرسه دیگر است

و حمامی نیکو در مقابل آن در اندرون ساحت و

و مساجد نیکو در آستانه مدرسه و قبه عالی

که از سر فرسنگی می‌نماید و تمام از طلا و لاجورد

کرفته و طنبی بسیار بزرگ آنجاست که نظیر خود

ندارد و باغی مشجر در خلف آن و برکنار صنعه بزرگ

مدرسه و دیگر صقعها موقوفات از خصوص و میاه

و مزارع و حوانیت و خانها نوشته کرده و زینت کاشی

تزیین کرده و در زمان سلطان امیرزاده سکندر

وزارت

١٦٩

وزارت با استقلال در قبضه تصرف او بود قاضی

ند و شیخ مولانا امام الدین علی معمار این بقعه

بوده و بناء این مدرسه در سال اثنی عشر و سبعمائه

بود چون در هراة حافظ راضی وفات کرد او را

بیاوردند و در این مدرسه دفن کردند و مدفن

اولاد او دران بقعه است مدرسه باوردیه

بموضع اسکندریه بخارج یزد این مدرسه در

جنب اسکندریه بعد از وفات خواجه سعید

صدر الدین احمد بیوردی پسران او خواجه

شمس الدین محمد و خواجه زین الدین علی بنا نهاده

و تمام کردند مدرسه عالی مروح و قبه که

مثال آن در هیچ دیار نیست و مدفن خواجه

خاجه صدر الدین و پدر بزرگوارش خواجه شمس
الدین محمد در آن قبه است و صباح و رواح حافظان
خوش الحان بر شغل قبر بخواندن کلام ربانی قیام
مینمایند و مواظبت ذکر سبحانی بتقدیم میرسانند
و بوصایت پدر بزرگوارش تمام کردند و آش
هر روز جمعه درویشان تعیین کردند و در سال ست
درگاه خوانق نیکو ساز داده و مصنعه در
بیرون و یکی در اندرون ساخته و درگاه عالی
با القاب سبکی حضرت خاقانی مرتب ساخته و
درهای نظیر او بخته و قبر خواجه صدر الدین
احمد از مرمر تراشیده و عمارت نیکوست و اتمام
آن در سال اثنی و اربعین و ثمانمائه شده و رونقی

دارد

دارد بواعظان و مدرس و طلبه آراسته است زنده
است کسیکه در دیارش مانند خلفی باد کارش
مدرسه قطبیه بکوچه باغ کردك این مدرسه
مولانا قطب الدین بن مولانا حاجی عماد الدین ساخته
و پدر بزرگوارش که از اکابر دین بود مسجدی
و حظیره بجهة مدفن خود ساخته در سال سبع
و ثلاثین و سبعمائة بوده و مرقد پدرش در
آنجاست و مدرسه عالی بدان مقام منضم کرده
با صفهاء رفیع و طنبی و درگاه عالی در جنب
مدرسه سرای مروح و مرتب بکاشی بطلا و
لاجورد و بادگیر و زیر زمین در غایت خوبی
ساز کرده و حمامی نیکو و مصنعه کبیر در جنب مدرسه

ساز داد و در این مسجد در صباح و رواح حفاظ
بتلاوت کلام الله مشغول‌اند و رونقی تمام دارد و اتمام
آن در سال ثمان و ثمانمائه شد و مولانا قطب الدین در یورش
روم در سال اربع و ثمانمائه وفات کرد و بیزد آوردند
و پهلوی پدرش دفن کردند ٥ مدرسه غیاثیه مشهور
بگنبد شیخ کبیر بانی این مدرسه امیر غیاث الدین
محمود بن قطب الدین سلیمان شاه بود و خویش شاه
شجاع بود و وزارت داشت پادشاه با وی عتاب
کرد و میل کشید او بر نابینائی این مدرسه گنبد
بساخت و در دهلیز این مدرسه گنبدی باسم
شیخ کبیر بنا کرد و آب در میان مدرسه جاریست
و باغچه در خلف مدرسه ساز کرد که آب تفت دایم

بر در مدرسه

بر در مدرسه جاریست و صنعت عالی و شاه‌نشین
نیکو دارد و موقوفات بسیار در جنب این مدرسه
خانه و بادگیری رفیع و باغچه مشجر در خلف خانه
ترتیب داده و اتمام در سال احدی و ثمانین و سبعمائه
بود و مدرسه مروج است حجرات و بیوتات
بسیار دارد مدرسه کوچه حسینیان بداخل
شهر یزد این مدرسه نیکوست و استحداث این
امیر شرف الدین حسین پدر امیر معین الدین اشرف
کرده و مدرسه قدیم است و امیر معین الدین اشرف
این مدرسه عمارت کرد و مدرسه قدیم است و
قبه عالی بر خلف آن نهاده و مقبره او و پدر
او و پدر بزرگوارش از یکطرف باغ و خندق

شهر است و در مقابل مدرسه خانه عالی رفیع
منقش و بادگیر ساخته و صنعت عالی داشت
که باب ثقف مملو و محشو بود و ترتیب فایده و دیگران
بقعه مدرسه سادات عالی مقدار مدفونند
وامیر جلال الدین مجتبی و مقتدی عصر بود و وحید
دهر قریب امیر معین الدین اشرف مدفون است
وامیر معین الدین اشرف سلطان سادات زمان
خود بود و قاضی قضاة و نقیب النقباء رحمه الله
عراق و فارس بود و ارباب صدارت عالم
و برا بود و خیرات و مبرات او در یزد و شیراز
واصفهان و امر فوق بسیار است و چون بکعبه
رفت شریف بن حسن عجلان که پادشاه مکه و

مدینه

ومدینه بود او را بالای خود نشانید و دایم بربالای
سلطان مبارز الدین محمد بن مظفر نشستی و دختر
امیر شمس الدین بن ضیاء الملک الدین در حباله او بود
و از او سه پسر داشت یکی پسر او رکن الدین شاه حسین
بود که وزیر شاه شجاع بود بر او تهمت بستند که قصد
پادشاه دارد شاه شجاع وی را بگرفت و شهید کرد
او را ببردند و در مدرسه شمسیه پهلوی
جدش دفن کردند و بناء این مدرسه و اتمام آن
در سال ست و عشرین و سبعمائه بود مدرسه
میراخوریه خارج یزد مقابل مدرسه عبدالقادریه
این مدرسه از آثار امیر اخور سلطان مبارز
الدین محمد بن مظفر است که محمود محمد قاسم امیراخور

ساخت گنبدی رفیع و درگاهی عالی و جوانب
بر ساحت مدرسه و مسجد در آستانهٔ مدرسه
ساخته در غایت خوبی با غنچه و باد گیر و مصنعهٔ عالی
داشت در خلف مدرسه آب جاری کرده و بر مصنعه
و صفه درگاه القاب محمد بن مظفر نقش نموده
که الموعود بالمائة السابعة و اتمام آن در سال
تسع و عشرین و سبعمائه شد مدرسه قطبیه
سر بالک نجا برج بزد اول آنجا مقبره بود که خواجه
علی قاسمان بجهة مدفن خود ساخته بود و باغچه
در خلف آن بود خواجه قطب الدین محمد پسرش
درخت آن باغچه قلع کرد و مدرسه مروح بر خلف
مقبره نهاد و آب تفت در میان مدرسه جاری

کرد و حوض

کرده و حوضی وسیع در میان مدرسه ترتیب داده
و صفهاء عالی و بکاشی تزیین داده و وقفی چند
جهة اش فقراء تعیین کرده و دو طبقه مبنی کرده و
غرفهای عالی بر نهاده و بدرگاه القاب همایون
خاقانی معنی خلد الله سلطانه بکاشی نوشته
نهاد و اتمام این عمارت در سال اثنی و ثلاثین
و ثمانمائه بود مدرسه خواجه حاجی ابو المعالی
مدرسه نیکو ست و بانی آن حاجی ابو المعالی
بود و مدرسه و طنبی منقش نیکو و مقبره در خلف
صفه کبیر در جنب صفه جماعتخانه مرتب ساخته
و حمامی نیکو در جنب مدرسه با مسلخ عالی
و حیاض و قلبین مبنی کرده و در میان مدرسه

بابا بی بخش تخته ساخته و آب نقب دایم بر در
درگاه این بقعه جاریست مدفن او و بعضی فرزندان
او دران طنبی منقش است و اتمام ان مدرسه
در سال سبع و ثمانین و سبعمائه بود مدرسه
ضیائیه سر پل بخارج یزدجرد بانی ان
مدرسه صاحب الخیرات خواجه ضیاء الدین
محمد داودوبان وزیر عادل صاحب خیر بود
و اثار خیر او بسیار است و مدرسه مروح
است و ساحت در مدرسه و بازاری مشتمل
بر دروازه دکان و سقایه در جنب ان و قبه
عالی ساخته و در استانه مدرسه طنبی نیکو
ساز داده و حوانیت و حصص بازار دارد

و در کوچه

و در کوچه فهادانست که مقابر او و لباس او و اثار خیر
او ظاهر است و مسجد خضر در جنب مقابر انزاک بنجدا
اوست و اتمام این در سال ثمان و ثمانین و سبعمائه
بود مدرسه صاعدیه مشهور بنجافیه داخل
یزد بانی ان خواجه رکن الدین صاعد است و او
وزیر عادل عالیشان بوده مدرسه مروح و
درگاهی عالی و معتبر نیکو در جنب مدرسه و ساحت
وسیع دارد بر در مدرسه و مسجدی نیکو در مقابل
مدرسه و دو اب دران مدرسه جاریست
و طنبی عالی منسوب بشیخ ابو اسحق متصل ان
و خواجه مسعود شاه که شیخ الاسلام بود برا
درش و بکعبه رفت در بغداد وفات کرد و

درزینت و در بغداد مشهور است و اتمام آن مدرسه
در سال اثنی و ستین و سبعمائه بود مدرسه خواجه
شهاب الدین قاسم طراز هرچند که مدرسه کوچک
است اما تمام بکاشی تراشیده تزیین کرده و در
گاهی عالی و قبه نیکو دارد و آب نقش در آن جانب
و القاب و کتابه در مسجد بکاشی تراشیده و
تاریخ آن ثبت کرده و ساخته در مسجد مقابل
آن بغایت خوبی ترتیب داده و مزرعه طامهر وقف
آنجاست و اتمام آن در سال سبع و ثمانین و سبعمائه
بود مدرسه خانزاده بنت محمد مظفر خارج
یزد بموضع سرآب نو بیرون دروازه بانی آن
ملکه عظمی خانزاده بنت سلطان مبارز الدین

محمد بن مظفر

محمد بن مظفر صاحب خیرات و مبرات بود و بکعبه
معظمه مشرف شد و بیاری کسان از دولت
رفاقت بشرف کعبه معظمه مشرف شد و در مجاوری
مزار شیخ الاسلام شهید تقی الدین داد محمد قدس
الله سره قبه عالی جهت مدفن خود و اولاد خود ساخته
که در هیچ دیار مثل آن نیست و سلطان مبارز الدین
او را در حباله امیر شیخ بن خواجه رشید الدین
فضل الله آورده و آخر حباله شاه محمد شاه آمد
و از او دو پسر آمد سلطان بایزید و سلطان
ابرهیم در اصفهان وفات کرد و او را بابن قبه
آوردند و دفن کردند و در سال ست و ثمانین
و سبعمائه اتمام یافت مدرسه اصیلیه دهوک

بخارج یزد بانی این مدرسه اصیل الدین محمد بن
مظفر عقیل بوده و بغایت مدرسه عالی و درگاهی
رفیع و قبه عالی و ساحت نیکو دارد و باغچه در
خلف مدرسه و پایابی نیکو تمام بتخته سنگ ساخته
و حمامی و بازار و کاروانسرا مقابل آن و مسجدی
متصل و موقوفات بسیار دارد و اتمام آن در سال
سبع و ثلاثین و سبعمائه بوده مدرسه نصرتیه
بداخل یزدجرد بانی آن مدرسه شاه یحیی بن
شاه مظفر است پهلوی خانقاه جد خود محمد
بن مظفر این مدرسه ساخته قبه عالی در میان
خانقاه و مدرسه ساختند و پنجره با تخت نهاده
و چون در زمان امیر مبارز الدین قتل ابی مظفر نمودند

و بیزد آورد

و بیزد آوردند و در آن قبه او را و پسرانش جهان
بخت دفن کردند و موقوفات بسیار بر آن مدرسه
وقف کرده بود و بازار و گنبد و دکاکین حوالی
دار الفتح و اتمام این مدرسه در سال سبع
و ثمانین و سبعمائه بوده مدرسه خاتونیه داخل
شهر یزد بانی این خاتون خواهر شاه یحیی است و شاه
منصور و شاه حسین هر دو از وی متولد شدند
و این مدرسه با تمام رسید ولی قبه اش عالی
تمام شد و مسجدی در آستانه مقابل قبه اتمام
یافت و بعضی از اولاد بنی مظفر در این قبه مدفونند
و در سال سبع و ثمانین و سبعمائه اتمام یافت
و مدارس اتابکان از پیش ذکر شده بشرح آن

ذکر خاجت نیست مزارات متبرکه سادات و مشایخ
و شهداء و صالحین در داخل و خارج یزد اول
ذکر مزار امام زاده محمد بن عبید الله بن احمد
الثعلبی بن علی العریضی بن جعفر صادق صلوات
الله علیهم در زمان دولت بنی عباس که غلو
داشتند و از جهت مملکت اولاد علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیه بقتل میاوردند و این امام
زاده در بغداد متوجه خراسان شد بطریق
فقراء و درویشان چون بیزد رسید از جهت
معاش بدکان اهنگری رفت و دم اهنگری میدمید
و مزد میگرفت و تحصیل معاش خود میکرد شبی
والی یزد حضرت رسالت را در خواب دید
با وی گفت

با وی گفت روز دیگر والی تفحص کرده او را بیافت
شب دیگر پیغمبر را در خواب دید و جا و مسکن
او را بدو نشان داد والی او را طلبید او انکار
کرد والی صورت خواب را با وی عرض کرد او مقر
آمده و نسب خود را در میان قوم نهاده در
مطهره او بود بیرون آورد والی دختر خود را
بوی داد و از او فرزندان بوی داد و در شهر
و کوچه که امروز مشهور است بکوچه حسینیان
خانه جهت او ترتیب کرده و دو ده یکی فهرج
و یکی طرزجان بوی داد و از او فرزندان حاصل
شد و در آن مقام که امروز مدفن اوست پیشه
بوده و شیری در آن مقام بود و تشویش بسیار

ازاو بمردم میرسید و مردم از خوف او گذار
بدان طرف نمیکردند امامزاده بدان مقام
رفت آن شیر نزد امامزاده آمد و پای وی را
بوسید امامزاده دست بر پشت او بمالید و او
نزد امامزاده سر بر دست نهاد امامزاده نفر خود
تا مردمان از آن بیشه چوب بی جهت خود بر
گرفتند و پاک کردند آن شیر بعد از مدتی
روی در پای امامزاده نهاده جان تسلیم کرد
امامزاده وی را کفن در آنجا دفن کرد و وصیت
کرد که چون وفات کند بپهلوان شیر وی را
دفن کنند و چون در سال اربع و عشرین و
اربعمائه امامزاده وفات کرد بحکم وصیت وی را

در پهلوی

در پهلوی آن شیر دفن کردند و آن شیر در پیش
امامزاده در قبری مدفونست والیوم قریب
بکهزار سادات مرد و زن و اطفال از نسل
او با فی میباشد و در سال ست و ستین و سبعمائه
خواجه اسحق پسر خواجه حسن ساوجی خوارزمی
قبر امامزاده بکاشی گرفت و القاب بکاشی
تراشیده نهاد و بحجره قبلی و لوحی بر آن تاریخ
ثبت کرده و در سال سبع و ستین و سبعمائه
امیر معین الدین اشرف ساباطی بر در مزار
باغ و سقایه و درگاه مزار ضبط داد
و چاه و سقایه مقابل درگاه ساز داد و امیر
صدر الدین وزیر قریب درگاه و مزار صفه

بود رضیی چند بخرید و نبش کرد و داخل مزار کرد
چون در زمان پسر ابو سعید طبسی امیر صدر الدین
شهید کردند و برادر اینجا دفن کردند پسر او امیر
قطب الدین صدقه و دو گنبد و پنجره نیکو کشید
و داخل مزار کرد و چون در هراة وفات کرد او را
بدین مزار آوردند و پهلوی پدرش دفن کردند
خواجه شهاب الدین قاسم نیز درین مزار مدفون است
و چون امیر غیاث الدین علی بن امیر لطف الله و برادر او
در هراة همان واقعه دست داد و او را بدین مزار
آوردند و دفن کردند و مؤلف این رساله جعفری
در تاریخ وفات گفته است مرتضی اعظم
اکرم غیاث الدین علی آنکه در صدر وزارت

بود در عالم

بود در عالم وحید آن حسن خلق حسینی گوهر
صافی نسب از قضاء بر خنجر خونریز فرزند
یزید لیلة السبت از ربیع اولین رفت بر دو
روز کشته در ملک هراة از حکم یزدانی شهید
سال تاریخ وفاتش که کرد در روشن شد در
شمار او سراسر حرف سنور التعبد در رقم
ربیع الاول سنه خمس و اربعین و ثمانمائه و برادر
شهید کردند بعد از چهار ماه و برادرش را آوردند
و در مزار امام زاده او را دفن کردند و مؤلف
این رساله گوید بیشتر بامدادها درین مزار
نماز میکردند میگذاردم و نور مشاهده کرده ام
که از قبر امامزاده ظاهر میشود و هر کس زیارت

باشد استمداد همت از آنجا بخواهد حاجتش روا
گردد مزار شیخ الاسلام اعظم سعید تقی
الدین داد محمد قدس الله روحه و فرزندان و
مریدان و صاحب کرامات او در یزد و نواحی
شیخ داد محمد از بزرگان دین بود و از سالکان
راه یقین کرامات او بسیار است و مولود او در
اصفهان بوده و مرید پیر اندایان بود و پیر اندایان
از سالکان دین مبین بود اندایان دهی است قریب
اصفهان و صاحب کشف و کرامات بود و شیخ
داد جو و گندم پاک کردی و از اجرت آن معاش
کردی ابتدای حال او آن بود که روزی در دهی
خرمنی پاک کرده بود تقریب پنجاه من گندم از اجرت

آن باو داده

آن باو داده بودند چون خرمن از راه برگرفتند شیخ
میخواست که گندم خود برگیرد برود علوی سر
برسید چون دید که گندم برگرفته اند متفکر
بماند شیخ از آن بچه سید پرسید که صورت حال
چیست گفت هر سال از زمین پنجاه من گندم و ظفر
بود اکنون چون خرمن از راه برگرفتند من از که
طلب کنم محروم شدم شیخ را گریه در دست داد گفت
ای مخدومزاده غم مخور که من گندم تو را جدا
کرده ام و آن بسته که پیش روی من نهاده است و
آن گندم خود نزد او بنهاد سید بچه گفت تو حاضر
باش تا من کسی بیاورم که گندم من بیاورد شیخ
گفت مزد من داده اند که من گندم برگیرم و بخانه

تو او مر شیخ آن گندم بر گرفت و بخانه آن سید
برد و بپزد و چون شیخ دادا نزد شیخ اندریان
رفت شیخ با وی بگفت که ای دادا محمد چه عمل
کرده که امروز وضع تو نوعی دیگری می بینم
شیخ دادا قصهٔ خود را باز گفت شیخ و برادر او
کرد که تو بمقصود رسیدی حاجتی نداری در کشف
بروی بگشود و هر روز منزلی دیگر بطریق ولایت
می برید و سالک مسالک دین شد و باشارت
پیر بولایت یزد آمد در ده اردکان ساکن شد
و تمام مردمان ولایت مرید شدند و ارادت بوی
دادند و ارشاد ایشان میفرمود و هر کس که
استمداد همت از وی طلب میکردند مرادی میافتند

ومشهور زمان شد و خانقاهی در اردکان
بنا کرد و آش و نان جهة فقرا و مساکین مهیا
و او را چهار فرزند شد محمود شاه و علیشاه
و ابوبکر شاه و محمد شاه عزیمت کعبه نمودند با
پدر خود و زیارت پیغمبر ص بکردند و باز آمدند
و خلایق روی بوی کردند و پسر بزرگ او حاجی
محمود شاه قطب زمان خود بود و پدر وی برابر
کرده بود و نفس خود همراه او کرده و بیرون خلایق
چنان در وی اثر کرده بود که هیچکس نیز در
او نظر نتوانستی کردن و گویند که چون محمد
مظفر مملکت یزد در تصرف گرفت و بارو
و خندق و صید مستحکم میکرد و مردم در زحمت

بودند و شکوه میکردند و حاجی محمود شاه
نزد محمد مظفر حاضر بود گفت چرا مردم امیر بختانی
محمد بن مظفر گفت عمارت خانهٔ ایشان میکنم
تا از دشمنان مصون باشیم شاه شجاع حاضر
حاجی محمود شاه دست شاه شجاع بگرفت و گفت
که وقت میرسید که همین ترک ترا بگیرد و مادر
شاه شجاع ترک او غالی بود و آخر شاه شجاع
پدر را بگرفت و کور کرد پیری دیگر حاجی علیشاه
بود در زمان که شیخ با فرزندان بکعبه میرفت
در بیابان فید حاجی علیشاه شب راه گم کرده
بود بعد از دوازده روز دیگر بآخر آمد گاه شتری
بقافله رسید مردمان قافله دیدند که

مبادا و حاجی علیشاه بر پشت او سوار است شیخ
حالات را از او پرسید گفت دوازده روز با خضر
مصاحب بودم پیری دیگر حاجی ابوبکر بود و او هم
صاحب حال بود و با مردم آمیزش کمتر کردی و بر حال
کسی اطلاع نداشتی و فرزندی دیگر حاجی محمد شاه
بود او خلیفهٔ رابع بود و صائم الدهر و قائم اللیل
بود باندک لقمهٔ نان جوین افطار نمودی و شیخ
داد او چون از طواف کعبه باز گشت خوانق
بسیار در ولایت یزد بنا نهاد در سراب نو
و بندرآباد و اشکذر و عزآباد و میبد و سید
و بارجین و عقدا و هفتادر در همه جا
آش و نان بفقرا و ابناء السبیل مقرر کرد و

درویشان را پای افزار و میان بند بقدر هر کس
و میداد و املاک بسیار و گوسفندان و چهار
پایان بسیار جمع شد و در زمان او قاضی
شهاب الدین قاضی مسعود با عمران قاضی و
حاکم شرعیات بود و باستقلال قاضی عالم
غافل بود جمعی معاندان نزد وی رفتند و
گفتند که شیخ عامی جاهل آمده و درولایت
یزد دعوی شیخی میکند و هیچ علمی ندارد
و ارشاد مردم میکند قاضی شیخ را طلبید
شیخ بپیش آمد قاضی چون بصحبت شیخ رسید
آثار کرامات در وی مشاهده کرد از و سؤال
کرد شیخ بحسب شرع جواب و بگفت قاضی دست

بدست شیخ

بدست شیخ حال شیخ در وی اثر کرد دست شیخ
را بوسه داد و مرید شد و ترک قضا بداد و از
خادمان شیخ شد شیخ بپیش آمد و خانقاه سرآب
نو بساخت چون در سال سبعمایه شیخ وفات
کرد او را در سیدآباد دفن کردند و قاضی و
جمعی مریدان او را از سیدآباد نبش کرده بحکم
وصیت بسرآب نو آوردند و دفن کردند و در
سال ست وعشرین وسبعمایه شد قاضی عمارات
معتبره و درگاه عالی بر بالای قبر بساز داد
و در سال ثمان واربعین وسبعمایه شد و
قاضی وفات کرد او را پیش شیخ دفن
کردند و از مریدان او یکی شیخ علی بیمان بود

وصاحب کرامات بود ونظر جلالی وی را زاده
بود گویند روزی دانشمندی بدیدن او رفت
چون وی را دید انکار وی در درون او درد شیخ
وران مولانا بدید وبخندید چون از پیش
شیخ بیرون آمد بر کنار آب رفت که وضو
بسازد غلام خودش شمشیر بکشید وگردنش
بزد در کنار آب وبر اسب او سوار شد وبگریخت
وبشیراز رفت ووی را در شیراز بگرفتند ونزد
شاه شجاع بردند شاه شجاع گفت چرا خواجه
خود را کشتی غلام گفت شیخ علی گفت او را
بکش من بقول شیخ او را بکشتم چون تفحص کردند
آن مولانا زن خود را بیگناه کشته بود پادشاه

غلام را خلاص داد دیگر گویند که صاحب جمعی
در قهستان بود واز تب بسیار بمردم مبتلا شد
شیخ وی را نصیحت کرد او جواب شیخ بسختی باز داد
همان روز وی را درد شکم بگرفت وفوت کرد دیگر
جماعتی بخانقاه شیخ وخربزه چند با خود داشتند
ومیخوردند شیخ علی پرسید وگفت و زبان
ایشان برخواستند ودر پای شیخ افتادند وگفتند
در راه خربزه ها را تاراج کرده بودند دیگر شاه شجاع
را درد شکم بگرفت نزد شیخ آمد شیخ پاره نان
بوی داد که بخور بخوردم در زمان درد شکم
او تخفیف یافت ومؤلف این رساله گوید مولانا
اعظم سعید امام الدین علی قاضی شد وشبی گفت

در ان حال که تحصیل علوم دینی میکردم مرا هیچ
کشادی نمیشد نزد وی برفتم سه نه نان بمن
داد گفت بخور ان سه نه نان بخوردم علوم
دینی بر من منکشف شد و کتاب حاوی که
مشکلترین کتب فقه است تقریبا شانزده روز
بخواندم مرا گفت نصراباد رو که شیخ داود
انجاست تا تو را نظری کند و در راه قلندری
بینی از ایشان همت بخواه و بر قبر ابو القاسم
نصرابادی رو که در قبر قران میخواند بشنوی
من گفتم چگونه بشنوم شیخ گفت اه اگر نمیگفتی
میشنیدی و در راه قلندری را دیدم که در بالای
درختان براه میرفتند از ایشان استمداد همت
طلب کردم

طلب کردم و چون نصراباد رسیدم شیخ نیز انجا
بود گفت انتظار تو میکشیدم از ان روز باز در
دینی علم بر من کشاده شد و تمام مطولات فقه
بر من اسان شد از انوار و غیره و تعلیقه و روضه
و حاوی و ینابیع و غیرهم و چون شیخ علی وفات
کرد خانقاه او دایم در کردش بود امیر سرمشق
عمارت مقابر او بکرد و خانقاه بساخت و بسیار
زمینی بران وقف کرد تقریبا سیصد خوید و شیخ
داود هم از مریدان ایشان بود و او در قریه نصراباد
مدفونست و حاجی محمود شاه در نصراباد در
کنبد مدفونست و برده بر روی او کشیده رحمهم الله
اجمعین مزار شیخ تقی الدین عمر استادان رحمه الله

شیخ عمر از بزرگان دین و عالم ربانی و زهد و
کرامات و تقوی تمام داشت و عظ کفتی و در
زمان او اهالی یزد بعضی کرامتیه بودند و
بعضی قدریه و او براهین قاطعه حجه از در مذهب
اهل سنت و جماعت آورد و سلطان قطب
الدین عز الدین لنکر مرید او بود و بیشتر اهالی
یزد علی العرشی بودند او ایشانرا در راه آورد
و در سال ست و ستمایه وفات کرد و در
خارج یزد و برامد فون کردند و بسیاری از
بزرگان دین مزار او مدفون میباشند مثل قاضی
جلال الدین خباری که اعلم علماء زمان خود
بود و سر آمد قضاة عهد و زمان و مولانا

شمس الدین

شمس الدین محمد کرمانی و مولانا اعظم سعید قاضی
و قضاة حمید ابی الخیر تبریزی و مولانا شاه حسین
ابرقوئی و شیخ سعید شیخ احمد شیخ العلماء
و خواجه صواب صفه در انجا جهة مدفن خود ساز
داد و درگاه مزار و ساباط محمود شاه عبرنا خنب
و در آخر امیر غیاث الدین شول عمارت کرد و در
نو او نجت و در مقابل عمارت شیخ امیر معین الدین
اشرف قطعه زمین وقف کرد و نام آن مزار صالحین
نهاد و بسیاری از صلحا در انجا مدفون میباشند
مزار شیخ احمد و شیخ محمد هادان در داخل یزد
و شیخ احمد و شیخ محمد دو برادر بودند صالح
و مولود ایشان در اسفنجرد قریب مجومرد و در

صاحب حال بودند و شوی ریسمان دادندی
و بشود مالی مشهور بودند و معاش بدان گذرا
نیدندی صاحب جمعی در اسفنجرد بود بغایت
ظالم بود و ظلم بر رعایا میکرد و مردمان از جور
او نزد شیخ بفریاد آمدند شیخ او را نصیحت کرد
گفت من ترک ظلم نمیکنم اگر راست میگوئی دعا
کن تا من بمیرم شیخرا حال دست داد گفت بار خدایا
او را بمیران این ظالم زاده بیفتاد و جان بسپرد و مردم
بر ایشان جمع آمدند و از مردم در زحمت بودند
و از بسیاری مردمان ده بگذاشتند و بشهر آمدند
و در کوچه قهادان مقیم شدند و شود مالی
کردندی گویند اتابک را غلامی بود ترک و یوزبان

اتابک بود

اتابک بود ذان یوزی که پرورده بود شبی ناز شد
و در چاه افتاد و بمرد غلام نزد شیخ احمد آمد که
تا جهت وی با اتابک شفاعت کند و جزع و فزع
میکرد شیخ گفت غم مخور که خدای عز و جل یوزی را هم
مراد بدهد شیخ رفت و فرمود و ساعتی مراقب
شد و سر بر داشت و غلام را با خود همراه کرد
و از دروازه بیرون رفت از راه خرانق یوزی
نزد شیخ آمد و برابر گرفت و بدان غلام داد
که این را عوض آن یوزک غلام آن یوز را ببرد
و بغایت شکاری و خوب شد و شیخ احمد در
سال سبع و عشرین و سبعمائه وفات کرد
و شیخ محمد در سال خمس و ثلاثین و سبعمائه هم در و

برادر پهلوی هم در کوچه فهادان مدفونند
و بسیاری بزرگان دین در این مزار اند مثل
مولانا محمود واعظ و پسر او مولانا کمال الدین
که از فضلاء عصر بود و سلطان مبارز الدین
محمد مظفر ساباطی و عمارتی بر در آن مقبره ساخته
و مسجد خضر علیه السلام در پهلوی آن مقبره است
و امیر معین الدین اشرف محرابی بکاشی در گنبد
نهاده و عمارت محمد مظفر در سال خمسین و سبعمائه
بود مزار سادات بخارج یزد بموضع کناشبه
مشهور بسید قوام الدین مزاری متبرک است و
بسیار سادات عظام در اینجا مدفونند
و اول خانقاه و گنبد امیر نظام الدین بدیع امیر

رکن الدین

رکن الدین قاضی ساخته و در فضای جنب گنبد
امیر علی قوام الدین و سید قطب الدین علی موسی
سادات مدفونند و سید قطب الدین از زمره
اولیاء بود و کرامات او بسیار است گویند خواجه
اوحی بود و دست ارادت بسید داده بود و
مرید او بود خواجه عزیمت سلطانیه کرد و قرب
ذانک دلالکان دزدان بر کاروان زدند
آن خواجه از سید همت طلب کرد در زمان
از راه بیابان او زری برآمد دزدان دیدند
که سید قطب الدین بشتری سوار شده و ماری
در دست بر دزدان حمله کرد دزدان کاروان
را بگذاشتند و بهزیمت برفتند و کاروان

بسلامت بماند خواجه چون از سفر باز گردید
و بیزد آمد و بمجلس سید رفت جماعتی نزد
سید حاضر آمدند آن خواجه میخواست که
حکایت کاروان بگوید زبان او دربند شد
چون مردم بیرون رفتند زبان او گشاده شد
سید با وی گفت تا من زنده باشم این حکایت
با کسی مگوی قبول کرد و همه سادات عظام
در این مزار آسوده اند مزار سید روح الله
حبشی بداخل دار العباده یزد قریب مدرسه
رکنیه سید روح الله از اکابر سادات طن
بود و دانشمند و وعظ میگفت نیکو گفتی و
صاحب حال بود و پیر تو جلالی داشت و با شیخ

الاسلام نظام الدین

الاسلام نظام الدین دهلوی قرب روحانی
داشت و بصورت یکدیگر را ندیده بودند
و دایم کتابت بیکدیگر مینوشتند و سید و
عظ گفتی و در وعظ او مردم را حالات دست
دادی روزی در یزد وعظ میگفت در سر
با او ندا کردند که بزیارت کازرون رو و همان
زمان از منبر فرود آمد و متوجه کازرون شد
چون بکازرون رسید و روز جمعه وعظ
میگفت یکی از خطبا انکار وی در دل آورد
سید بنور ولایت بدانست رو بخطیب کرد
که تو بمیری و من زن ترا از زن کنم و از و
فرزندی آید که او را نام ستر الله نام است و در

پیش من این زمان تسبیح میگوید در همان روز
خطیب وفات کرد و سید زن او را در نکاح خود
بیرون آورد و پسری سرالله نام از او سید اسعد
و از او فرزندان بسیار حاصل شد و قریب مدرسه
رکنیه مسجدی و مزاری بساخت و مریدی از آن
خود بدهلی نزد شیخ نظام الدین فرستاد و
نامه نوشت و جواب نامه طلب کرد شیخ نظام
گفت امروز سید وفات کرده و او را بقبر میبرند
و آن مرید باز برداشت و در مدرسه رکنیه آورد
مردمان بسیار را دید با علما و مصحف همراه
و نعش سید بخاک میگذارند و آن مرید چون
بیزد آمد امروز یکبر دیده بود سید وفات
کرده بود

کرده بود مزار شیخ الاسلام سعید قطب الدین
قطب الاولیاء جمال الاسلام محمد بن احمد بن
محمد بن مهریزد بن انوشروان قدس الله سره
از اجل مشایخ طبقاء بود و جامع فضل و
کمال وجد اعلی او حضرت رسالت را صلی الله
علیه و آله در خواب دیده بود و بخلعت اسلام
مشرف شده ترک ایالت داده بود و بزهد و
عبادت مشغول شده و بکوه اهل فقر ملتبس
گشته و خدا وبرا فرزندان صالح داده و از
صغر سن در پیشانی شیخ جمال اسلام اثر
ولایت لایح بود و دایم بعبادت و تقوی مشغول
بودی شبی حضرت رسالت بخواب دید برا

در بغل گرفت و هر دو کبوتر مبارک خود را
در دست او نهاد و آب دهن خود در دهن او
کرد و چون بیدار شد سه تار بود بر دست
او باقی مانده بود و فرمود که امشب جاهلا او
اصبحت عالما و علوم ظاهر و باطن بر وی
منکشف شده و تمام قرآن حفظ داشت با علما
بسیار بحث کرد و امام الحرمین را دریافته
و فرزندان صالح زاهد داشت از اولاد
او یکی مولانا غیاث الدین علی منشی است که از
فضلاء عصر بود و قاضی عادل و نزد سلاطین
بنی مظفر بغایت مقرب و مکرم بود و در سال
اربع و ثمانین و سبعمائه عمارت مزار شیخ

کرد و خانقاه

کرد و خانقاهی عالی در جنب مقبره و نهری
در خانقاه جاری کرد و ساباطی مروّح بر
در مزار ساز کرد و خان ابرقوهیان مشهور
است جهت مزار نزدیک است آن ساباط اسان
داد و وقف کرد و مولانا شهاب الدین علی پسر
او از اکابر دین بود و تصانیف بسیار دارد
و از انشاء و شرح حاوی و غیره و وفات شیخ
الاسلام در سال ثمانین و اربعمائه بود مزار
کوردارین مشهور بشیخ سعد خلیل اسود در خارج
دار العباده یزد مزاری متبرک است و بنای
بزرگان دین انجا مدفونند و گنبدی قدیم بود
و مولانا قوام الدین عبد الباقی اسفنجردی

از اعمارت کرده و بخشت پخته ساز داد و سفید
کرد و در خلف کنبد مزار اوست و در قدیم قبر
شیخ خلیل از چوب ساخته بودند از آن مشهور
بگور دارین شده و شیخ خلیل از اولیاء زمان
خود بوده و در زهد و تقوی ثانی نداشت و
از او بسیار کرامات مشاهده کرده اند و گویند
پسرش بکعبه رفته بود و شب عید اضحی در خوابه
او حلوا کرده بودند و مادرش جهة پسر گریه
میکرد خلیل گفت چرا گریه میکنی گفت پسرم
انجا نیست که از این حلوا بخورد گفت پاره
از برای پسر بنه آن زن طاسی پر از حلوا
کرد بنهاد جهة پسر چون پسر از کعبه باز آمد

آن طاس

آن طاس با خود داشت گفت در روز عید اضحی
در بازار منی پدر این طاس پر حلوا بمن داد
این زمان قبر او آجر پخته ساخته اند مزار
صالحین مشهور مولانا مجد الدین حسن و
برادرش قاضی منقار و امام زاده محمد بن
عبد الله مزار متبرک است و بسیار بزرگان
دین در آنجا مدفونند و بیشتر از اولاد قاضی
اند و برادران صفه بزرگ مجد الدین حسن و برادرش
امیر شرف الدین علی مدفونند و مولانا
مشار الیه قاضی عالم عادل بود بانواع
فضایل و کمالات آراسته و در درس او
بسیار طلبه و فضلاء استفاء می فتند

وشرح حاوی از تصانیف او و برادرش در سال

اربع وخمسین وسبعمائه [٧٥٤] وفات کرد و بران

صفه نهادند و او در سال سبع وثمانین [٧٨٧] وسبعمائه

وفات کرد و در پهلوی برادرش در خاکست

و پسر او مولانا ضیاء الدین محمد و مولانا شمس

الدین ابی بکر هم در این مزار است و شیخ الاسلام

اعظم سعید مؤتمن الدین ابی بکر بن محمد بن

یوسف یزدی علیه الرحمه که از اولیاء کبار

و طبقات بوده جنید و شیخ کبیر و طاوس الحرمین

در یافته بود او هم در انجا مدفونست وفات او

در سال ثلثین واربعمائه [٤٣٠] بود و شیخ صالح العابد

نجم الدین محمود دورو کرم مرتضی اعظم سعید

امیر محمد کبار

امیر محمد کبار شیخ الاسلام سعید شیخ صفی الدین

اردبیلی که از مشایخ کبار است هم در این مزار

است و امیر عماد الدین مجتبی پسر امیر رکن الدین

سلام الله هم در صفه جنب صفه کبیر مدفونست

و مرتضی اعظم قاضی القضاة الاسلام امیر قطب

الدین بن مسعود مرتضی اعظم سعید امیر جمال الدین

حسن بخاری هم که از اعلم علماء زمان خود بوده

و در تبریز علم خوانده بود و در فنون علم تصانیف

ساخته در دار الحدیث که از انشاء اوست

مدفونست و امیر قطب الدین مسعود در دار

امرد وفات کرد سبط بزرگوارش امیر جلال

الدین خضرشاه بفرمود که او را بتبریز داوردند و

و صفه عالی مرتفع بنا کرد و در آن صفه مدفون است
و مولانا اعظم سعید فخر الدین ابو سعید فرید
الدین عبد الباقی بخارج یزد قریب اسیاب خواجه
سعد مجازی مامانوک شیخ فرید الدین عبد الباقی
از بزرگان راه دین و سالکان مناهج یقین بود
و صورت و سیرت را آراسته و ظاهر و باطن
بورع و تقوی مزین و اوراد واسطه معیشت
درویشان بود و شیخ الاسلام اعظم سعید
قطب الاقطاب صمدانی ولی الباری مظهر
کلمة الله العلیا قدوة الاولیا علاء الدوله
قدس الله سره که از اجل مشایخ روی زمین
و صاحب کشف و یقین بود و تصانیف او در

میان محققان

میان محققان مشهور است و شیخ فرید الدین خرقه
از شیخ محمد اسفراینی داشت و شیخ محمد از شیخ علاء
الدوله داشت و چندین چله داشته و ریاضت
بسیار کشیده بود چنانکه استماع افتاد که روز عرفه
او را در ابرکان دیده اند و روز عید او را در
طواف کعبه یافته اند و در زمانیکه خواجه محمد
خواوری که محاصره یزد کرده بود بالتماس
رعایا باصفهان رفت نزد امیرزاده اسکندر
و بر او معذور و مکرم داشت و درباره سکنای
رعیت هر چه استدعا نمود مبذول داشت
و مقضی المرام باز گردید و خلفاء صاحب کشف
دارد و خلیفه صدق او جناب شیخ الاسلام

اعظم هادی طوایف امم شمس الملة و الدین محمد
خلوتی دام الله برکات انفاس شریفه که چند
زمان و بایزید عصر است و بر سجاده تقوی و
ارشاد ثابت و بانواع فنون علم و باطن او زین
است کوشه سجاده عالیش مسند امام باد و وفات
شیخ فرید الدین عبد الباقی در سال اثنی و
عشرین و ثمانمائه ۸۱۲ بود و بحکم وصیت او را بالای
اهرستان دفن کردند مزار خاجی صدر الدین
بعلوم ظاهر مشغول بود و بکعبه معظمه رفت
و زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافت
و از راه قدس باز کردید و براخر بیر در سر سید
و حال بر و دست داد و منزوی شد و از مردمان

خلق کناره

خلق کناره کرد و بتصوف مشغول شد و در
ولایت مهریجرد و قریه خورمیز مقیم شد و امیر
یوسف خلیل که داروغه یزد بود بدیدن
او رفت و معتقد شد و جهت او چهار طاقی
بر کوهی ساز داد و او هرگز در آن مقام نشستی
و آخر حال بیابان کردی و کس ندانستی که خورد
او چیست در بیابان شمس کوران استاده وفات
کرد و کوزه آب در دست داشت این خبر فوت
او بمیر سید عبد الرحمن فوشنجی که داروغه
یزد بود بیچن زاهد را بفرستاد و او را بشهر
آوردند و آن مقامی که مدفون او بود بجرید و
او را دفن کردند و در سال ست و ثمانمائه

وباغی در خلف آن ترتیب داد در آن مقام که
مدفن اوست بر آستانه چاهی بود مدتها
بود که خشک شده بود هم در آن زمان که
او را دفن کردند آب در آنجا ظاهر شد و تا
بهم چاه آب بر آمد و این زمان آب بسیار از آن
چاه بر میدارند و میخورند و شفا میابند مزار
شیخ الاسلام سعید شرف الدین خضر بداخل
یزد بین الدین بن شیخ شرف الدین خضر قدوه
مشایخ یزد بود و معلوم ظاهر و باطن مزین
و سلاطین بنی مظفر معتقدان او بودند
خانقاه آن مقام که مدفونست از استحداث
اوست شعری موحد است نیکو دارد و محمد
بن مظفر

بن مظفر زار او داخل شهر کرد و خانقاه در سال
خمس و خمسین و سبعمائه ساخت و وفات او
در سال ستین و سبعمائه بود و پیر بزرگوارش
مولانا ظهیر الدین محمد از بزرگان دین بود
و بعلم و زهد و شرح ینابیع تا ادب فضا
نیکو نوشته است در پهلوی پدر مدفونست
و اولاد او همه از بزرگان و عزیزان بوده اند
در راه دین و یقین مزار پیر برج میان فصیل
دروازه مهریجرد است در زمان که محمد بن
مظفر باروی نو کشید و حفر خندق میکرد
در بیرون همه شهر مقابر بود قطعه زمین
نبش کرد قبری ظاهر شد و شخصی بغایت

مهیب در آن قبر بود همچنان درست نپوسیده و کفن
تازه و مصحف بر سینه نهاده امیر محمد بن مظفر
بردند بفرموده که او را نبش نکنند و در آن مقام
بگذارند و فصیلی گرد قبر او بسازند و او در
همان مقام دفن نمایند آورده اند که شبی زنی
و مردی بدکار در آن مقام رفتند و بفعل
فواحش اقدام نمودند آتشی در هر دو افتاد و سوختند
یک کوزه از زن و یکی کوزه از مرد آنجا ماندند
۷۴۷
و در سبع و اربعین و سبعمائه آن قبر ظاهر شد
بعضی گویند فضل بن موسی کاظم است اما
۸۴۴
بحقیقت نه پیوسته است و در سال اربع
و اربعین و ثمانمائه امیر قطب الدین خضرشاه

بن امیر شمس الدین

ابن امیر شمس الدین بن محمد خضرشاه قطعه زمین
بخرید و داخل مقبره کرد و قبر و صومعه را
عمارت کرد و ابواب نیکو خالصا لله تعالی
نصب فرمود مزار سادات عریضی مشهور
بقل هو الله احد بخارج نزد متقارب باغ
گل و کاشی در آن مزار همه سادات عظام
و غالبشان آسوده اند و گنبد قدیم در اینجا هست
که مدت ششصد سال است که از آن ساخته اند
و صفه در مقابل گنبد هست و سر قبر سادات
در آن صفه است که بکه مرادی و حاجتی داشته
باشد هزار دفعه قل هو الله احد بخواند مراد آن
حاصل کرده و بکرات بزرگان این تجربه کرده اند

و کوبنده دران کنجی بود محمد مظفر برداشت و کند
خراب بماند مزار حاجی حسین و برادرش حاجی
حسن بباغ اعلا دو برادر بودند صاحب حال
و هر دو صاحب کرامات و ولایت و مریدان بسیار
بودند و مؤلف این رساله گوید که بیرون دروازه
مهریجرد دکان هراسی بود و حاجی حیدری
هریسه فروختی دران دکان تقریر کرد که این
دو برادر در راه متکه میرفتیم چون بکنار آب
کرخه رسیدیم هر کسی خبری میدادند و از آب
ایشانرا میگذرانیدند حاجی حسین را دیدم
که بر روی آب بران طرف رفته گاه بودی که
حاجی حسین یکشبانه روز چرخ زدی و هرگاه

که او باید

که او با پدر در انجانه بودند در خانه نشسته بودی
و هرگاه که از خانه بیرون رفتندی در خانه باز
بودی دو پوست گوسفند و دو ابریق شکسته در
خانه ایشان بودی و دران روز که امیر بزرگ
انار الله برهانه در قشر بنی مظفر را هلاک کرد
حاجی حسین همان روز خبر داشت و تقریر بداشت
و هر دو برادر در خانه خودشان پهلوی هم دفن
کردند و مزار ایشان است در باغ علا وفات حاجی
حسین در سبع و تسعین و سبعمایه بود مزار مولانا
فخر الدین پیر خواجه و برادرش مولانا نظام الدین
داخل یزد محله شهرستان مولانا فخر الدین از بزرگان
دین بود و علم و زهد با هم جمعکرده بود و در

و در آخر حال از مردم کناره گرفت و انزوا جسته
و بسیاری از امراء و اکابر به دیدن او رفتندی
و ایشان را باو ندادی و اهالی یزد همه معتقدان
او بودند و از آمدن پادشاه عالمیان امیرزاده
معین الدین شاه رخ بعراق ده سال پیش خبر
داد و در سال اربع و عشرین و ثمانمائه وفات
کرد و خانقاهی که در شهرستان امروز مدفن
اوست هر کس که بعد از نماز جمعه بزیارت او
او رود و هر حاجتی و مرادی که دارد بیابد
و مولانا نظام الدین برادرش مفتی عصر بود
پهلوی برادرش مدفونست هم در این مقام
و ایشان عباسی الاصل بودند مزار سید تاج
الدین جعفر

الدین جعفر داخل یزد بمحله شهرستان مزار او در
اندرون شهرستانست او از نزدیکان فرزندان
محمد بن عبد الله است و بسیاری کرامات از و
ظاهر شده و بگوشه ای رو داشتی و روزهای جمعه
از خانه بیرون آمدی و بمسجد رفتی و دیگر از
خانه بیرون نیامدی و هیچکس بر حال او اطلاع
نداشتی و در مقام عبادتگاه او مدفونست
وفات او در سال ستمائه بوده است مزار شیخ
شکور مزار او در اندرون یزد است قریب
دروازه او مسافرت بسیار کرده بود در زمان
اتابک و بسیاری معتقد او بودند و از وی
استمداد همت طلب میکردند و بمراد میرسیدند

و نسب او بعلوم نشد اما وفات او در سال سبع
و عشرین و سبعمائه بود مقابر تازیان و حوالی
آن بخارج یزد فقد بهترین مقابر یزد تازیانست
و مدفن صلحا و زهاد و عباد است و کوره بود
چندین کس در آنجا دفن کردند که بلند شده و
از طرف دیگر غازیانست و یکطرف دیگر دار
القراست که بعفیف الدین مشهور است و
استاد قران محمد بن یعقوب و مولانا عفیف الدین
پسرش آنجا مدفونست و محمد بن یعقوب به مکه
رفت و بزیارت پیغمبر رفت و بر تربت پیغمبر
قران خواند و از طرفی دیگر حافظ محمود نجره
استاد قران در آنجا مدفونست و از قرای سبعه

بود مولانا محی الدین خطیب هم در تازیان قریب امام
زاده مدفونست و از بزرگان دین بود و بعضی
موحدانه گفتی و هر روز جمعه خطبه نو ساختی
خط سبز در زمانیکه محمد مظفر باروی شهر میکشید
و حفر خندق میکرد و قبر وی بشکافتند شیخ را
دیدند درست اعضی در آنجا خفته بود و پاره
حریر سفید در دست داشت و دو سطر خط
سبز بر آن حریر نوشته بود و هر چند کردند از
دست او بیرون کرد نتوانستند او را با آن
حریر بتازیان بردند و بدین مزار دفن نمودند
و در سال سبع و اربعین و سبعمائه بود و در
سال خمسین و مائه بنای مقابر تازیان نهادند

واز احشام در حوالی مدینه میباشند بسیاری
در تازیان مدفونند مزار غازیان بجنب تازیان
اول در مقابر غازیان بسیار بزرگان مدفونند
و مجدد مولانا شمس الدین محمد فقیه مازیار مفتی
متورع صاحب ورع و بیان که از فضلای عصر بود
بعلوم باطن و ظاهر آراسته هم در انجا مدفونست
و مولانا نور الدین خطیب که داخل اولیاء الله
کبار بود پنجاه سال خطبه خواند همه غیر مکرر
و خطب بسیار تصنیف است و در عربیت هم دستی
داشت و شهاب الدین باغ علا استاد حدیث
قران در ان مقابر غازیان اسوده است و شیخ
جنید توران پیشی استاد حدیث و مشایخ

و مصابیح

و مصابیح هم در ان مزار است و هم چنین در غازیان
مولانا شمس الدین جولاه فقیه محدث مدفون است
و وعظ گفتی و مردم بعضی معتقد وی بودند
مقابر جدید اولین مقابر جدید باغ کمال غاشی
است که ان باغ را محمد بن مظفر بتجرید وقف
کرد بجهه مقابر مسلمین و ان باغ متبحر و مکرم بود
و در سال ثمانین و سبعمائه از ملکان بتجرید و
وقف کرد بر مؤمنین و مؤمنات و غربا و شهید
مدفونند و سر اسد بن طغا نشاه انجا مدفون
است و در جنب مقابر اسکندریه است که در
زمان قحط در بندان پسر ابو سعید قرب سی هزار
ادمی بمردند و از دفن ایشان مردم عاجز بودند

همه را در مدرسه جمع کردند و چون فتح یزد
بشد باغی بخریدند و این سه را که در دو قبر
مدفون کردند و این زمان امیر اسکندر هندو
بغا که بعد از در بندان محصل مال بود آن
موقبره را دفن کرد و مسجدی و بنا باطمطراق ساز
داد و دو قبر عالی بساخت و این عمارت را اسکندریه
نام کرده اند و تمام این باغ را وقف کرد و بیک طرف
دیگر مقابر حمیدی که مولانا عبدالله شحنه آن
قطعه زمین بخرید و وقف کرد در باغ کمال
مدفن ابدال و خاک خفتان بسیار است دیگر
مثل بابا ناصر و کاکا محمد و دولت مجنونه
در اول و بسیاری شنیده که بزرگان در این مقبره

مدفونند

مدفونند و این دولت مجنونه در اول الحال داذام
لولیان بود او را جذبه برسید توبه کرد و بیک
پهلوی افتاده و هرگز بر نمی خواست و سرخ کبوتر
فروش شخصی بود مرید او و او را بیک در زیر
وی کردی و تعهد او نمودی و چون وفات
کرد تمام بزرگان شهر یزد بروی نماز کردند
مقابر خاجی بخارج یزد بقرب مصلی
عشق باغچه در قدیم مشجر بود و کوشکی در
میان آن بود و باغی مشهور و در زمان اتابک
یوسفشاه که بیوه زاده ان باغ بکشت یزد
بگذاشت و برفت و این باغ خراب شد و قصر
و درخت همه ناچیز شد و همچنان خراب بود

در زمان بنی مظفر شاه حسین بن مظفر برادر
شاه یحیی او را معور کردند و بحالت خرع
آوردند و درگاهی عالی بر در باغ نهاد
چون او وفات کرد و ترکهٔ او قسمت کردند آن
باغ بحصهٔ او رسید ملکه مریم خواند سلطان
را وقف کرد بر مؤمنین و مؤمنات و این
وقف در سال اربع و عشرین و ثمانمائه اول
بابا مجد دیوانه را در آنجا دفن کردند و او
مجذوب غیر ذلک بود و او را حالی بود
که تمام دندان خود بشکست والده خویشان
او عورتی بود که او را تعهد کردی و مردم
از او نشانها دیدند و در پهلوی او مقام

جنید و مجذوب

و جنید و مجذوب هم مدفونست و او از امراء برلاس
بود برادر او امیرزاده اسکندر پوست بکند
او ترک امیری بداد و خال بر روی بکوبید چنانکه
در زمستان و تابستان عریان گردیدی و از کسی
چیزی طلب نکردی و هر که او را اجابت دادی
او پاره کردی با پنجشنبه ده روز و بیست روز در
بیابان بی نان و بی آب بودی چون وفات او
نزدیک آمد دو روز پیشتر خلق را وداع کرد
و وفات کرد و بر پهلوی بابا مجد در باغ خاص
دفن کردند و ضیاء الدین مجذوب هم پهلوی
ایشان مدفونست و او بله بود و مردم عجایب
بسیار از او دیده اند گاه بودی که شب در اندرون

شهر بودی و صبح پیش از گشودن دروازه او را
بیرون شهر دیدندی و دایم با خود سخن گفتی
مؤلف تاریخ گوید که شبی ضیاء الدین بخانه من
آمد و طعام خورد من او را در گنبدی کردم
و بخوابانیدم و در آن گنبد از پیش ببستم در را
بگشودم و برابنا رفتم در شهر بکاری عزیمت کردید
و در دروازه آمدم در دروازه بسته بود تا
بستادم تا در دروازه بگشودند ضیاء الدین
از شهر بیرون آمد و مرتضی اعظم اکرم سید
قطب الدین مسعود قاضی حکایتی میکرد که
روزی بخرابه رفتم ضیاء الدین در آن خرابه
بود ماری بر کنار او حلقه زده چون مرا
بدید جست

بدید دست بر پشت آن مار بمالید ناپدید شد
و عورتی شیرازی بود زن خادم مسجد جامع بود
تعهد او کردی و او هر چه از مردم بستدی نزد
وی بردی و ورا چون پهلوی ایشان دفن کردند
و مهتر علیشاه فراش امیر جلال الدین چقماق بخرج
کرد ایشان بگنبد و صومعه بر بالین ایشان ساخت
کرد و بر یکطرف حظیره سنگی جهت خود ساز کرد
و چاه آب و مطهره و سردابه بر وی پیر خود را فخر
الدین مبارکشاه از کرمان بیاورد و در آن
سردابه دفن کرد و قبر خود ساز داد و پای علم
احمدی کرده و هر روز جمعه آشی میدهند و
سماعی میکنند و در صبح و شام حفاظ تلاوت

قران مشغولند و بر در حظیرهٔ مسجدی جهة مصلّی
ساز داده جزاء الله بالخیر و یکطرف دیگر مقبرهٔ
مرتضی اعظم سید قطب الدین حیدر شیرازی است
که از بزرگان سادات و اولیاء بود و هفتاد و دو
نوبت حضرت رسول صلعم در خواب دیده بود و دو صد
چهار سال عمر او بود در زمان کفتنه بود که نشان
رفتن من است که آن روز باران بارید و همان
بود که او کفته بود و از او بسیاری کرامات صادر
شده بود و درویش حسین سقاء که پاسبانی مزار
کردی و در سر تا زبان نشنی کفت شبی حضرت رسالت
را در خواب دیدم فرمود که هر که بخواهد مرا در
یابد سید قطب الدین شیرازی را دریابد من

سؤال کردم

سؤال کردم که کدام سید قطب الدین پیغمبر اشارت
فرمود بمصلّی عتیق کرد بطرف خانهٔ سید قطب الدین
شیخ یوسف خادم دادی مفلوج بودم دستم را بگرفت
و بر پای کرد فالج از من برفت شیخی صالح عابد
از طرف کوه رود در مسجد جامع مقیم بود در آن
شب که سید وفات میکرد کفت دیدم که محفهٔ از
آسمان فرود آمد پیغمبر از آن محفه بیرون و سید
قطب الدین با پیغمبر همراه بودند مؤلف این رساله
کوید در آن زمان که میر محمد بن عمر شیخ اسکندر
برادر خود را بگرفت و بند کرد و بخراسان فرستاد
مرا کفت که او بعراق آید فارس و عراق و یزد و
ابرقوه و قم و کاشان و لرستان و همدان مسخر

کند و چون خواند سلطان این باغ وقف میکرد
بکفقیر وقف کرد بر مولف و اولاد ذکور و ستید
را در شب بیست و هفتم جمادی الاخر سنه ثلاث
واربعین وثمانمایه وفات برستید و در انجا دفن
کردند و سنگ و دیوار و درگاه مولف این رساله
ساخت مقابل باغ مولانا بخارج یزد منفاز
دروازه کوشکنو بود مولانا شمس الدین ابی بکر
رضی از او وقف کرد بر مومنین و مومنات و بسیار
مردمان صالح زاهد انجا مدفونند شیخ احمد
خومدد از بزرگان دین بود و خلیفه مرشد بود
و دایم معتکف مسجد جامع بود و بزرگان دین از
او نشانها دیده اند در انجا مدفونست و مولانا

ابرهیم فیروزابادی از بزرگان دین بود و شصت
سال وعظ گفت که در هیچ جمعه تخلف ننمود و بغیر
از تفسیر و علوم شصت هزار بیت فارسی و عربی یاد
داشت و معتقد مندر او بود و تمام سلاطین شیخ
مظفر در این مقابر مدفونند مقابر سرچم بخارج
یزد بدروازه کوشکنو مقابر قدیم است و بسیاری
از بزرگان در ان مقام مدفونند و بکفیر عالی
بر یکطرف قبرشان نشانده اند و قریب ششهزار آدمی
از زن و مرد که در زندان پسر ابوسعید طبسی و
فات کرده بودند بعد از زندان از شهر بیرون
اوردند و در ان مقام قبری کنده بودند همه را
در ان قبر دفن کردند و مردم سنبها از ان قبر

نشانها دیده اند و حاجات مردم بسیار روا شده
است مقابر مرپاباد و یعقوبی بخارج یزد مقابر
قدیم است و بسیاری از بزرگان در اینجا آسوده
اند و شیخ علی سوخته و شیخ معلم متورع و سی
سال خطیب مسجد جامع شهر بود چندین وقف
حافظ ساخته و دختر بکر داشت صالحه و چون و
فات کرد او را در پهلوی پدر دفن کردند و
مردم از قبر او استمداد همت میکنند و مراد میستند
و چنین گویند که حضرت رسول صلعم در آن مقابر
یزد مینماید و بعضی اولیاء الله خضر را در آن مقام
دیده اند ذکر باغستان یزد و محلات باغستان و
باغهای مشهور و عمارات و باغها و ذکر بانیان
بخداوند.

یزد اول باغستانیکه در قبلی یزد نهادند و
انهار آنقسنت نصری در آن جاری است ذکر اهرستان
یزد و باغات آن و وصف آن لمؤلفه تبارک
الله ازین ثانی بهشت برین که رشک جنت خلد
جای حور العین فرو برد بزمین هر زمان ز شرم
از آن اساس ذات عمارت فلک ز غیرت این
فرود سقف رفیعش بود ز قدر علو هزار سال
اگر برود سپهر برین اگر محیط فلک خوان
او نظاره کند ز شرم غرق شود ز آب چشم
عبره بین رموز غیب ببیند فلک ز دیوا
رش که همچو جام امد صفاش از تزئین
بهشتصد و چهل یک تمام کرد بناش

خدایگان قدر قدرت قضا تمکین امیرزاده
اعظم که بر سپهر کمال بود بدر قدر شرف شمس
ملک دولت و دین نظام عقد سعادت محمد
انکه امد علی ز خلق حسن در خصایلش نجیبن
هزار سال جلالی بقای عمر تو باد شهور آن
همایون بهشت و فروردین و از در باغ تا در مدرسه
عبد القادر بر کنار جویها درخت بید و توت
و بن دو رویه نهاده شد و قریب ده اسیاب در
آب دایر است و باغهای معتبر از خالصات در نواحی
هست باغ کرشاسبی از باغهای قدیم است و از
استحداث کرشاسب بن فرامرز بن علاء الدوله
کالنجار است باغ مشجر مکروم است و آب قنوات در

بیرون و

بیرون او و اندرون او جاریست و شاه یحیی
ساباط عالی بر در باغ ساخته و چهارجا
نوبت در اندرون باغ طنبی و حوضخانه
دارد باغ ساباط باغی بزرگست و معمور
و عمارتی بسیار دارد و از قدیم و جدید
و خانه و طنبی نو سعیدی و بادگیر قدیم است
و شاه یحیی در جنب آن عمارتی عالی ساخته
گنبد و بادگیر و حوضخانه و بر کنار آن
گنبد هفت رنگ نو جید از شعر شیخ سعدی
علیه الرحمه نوشته فضل خدای را که تواند
شمار کرد یا کیست آنکه شکر یکی از
هزار کرد آن صانع قدیم که فرش

کاینات چندین هزار صورت الوان نگار کرد
بر افرید بحر درختان و ادمی خورشید و ما
انجم و لیل و نهار کرد تقویم اسمان نظام ستا
رگان از بهر عبرت نظر هوشیار کرد این قطره
منی را فتاده کی بهر کابلیس ز اغرور موضع خاکسار کرد
قارون ز دین بر امد دینی بر او نماند بازی
کیلت بود که موشی شکار کرد مانکیه کاه بر کرم
مشتغل کنم کان تکیه باد بود که بر مستعار کرد
بالا کرفت خلعت و الله امید داشت هر شاه عزیز
که وصف ملوک دیار کرد شاید که التماس کند
خلعتی مزید سعدی که شکر نعمت پروردگار
کرد و در استانه باغ سلطان جهانگیر بن شاه

یحیی

یحیی طنبی عالی ساخته و اب ریز بزان جاری
و مولف این رساله در وصف ان کفته ای
جلالت فرش عزت جاودان انداخته کوی
در میدان وحدت کامران انداخته پرتو نور
تا ابد افروخته عقل را وصف تو فقلی بر دل
هان انداخته و هم در جنب درکاه دیگر از این
باغ ساباطی عالی و حمامی و اسیابی مشهور
بدیع بنیم حرم شاه یحیی سلطان پادشاه دختر
شاه شجاع ساخته است و در میان باغ در
باچه عالی و قصری در میان ساخته و زر و زیور
بر روی اب انداخته باغ مهتر علیشاه فراش
بغایت باغی وسیع و دو هزار اب در او جاریست

با درگاه عالی و طنبی بر بالای آن و در میان
باغ صفه و پیشگاه و موضعی وسیع و بر بالای
آن دو طنبی متصل یکدیگر منقش با جاهای
لطیف نهاده و در طرفی دیگر حوضخانه منقش
بزر و لاجورد و چهار طرف چمن گل سرخ و
سرو و شمشاد نشانیده و دار بند رفیع
و از هر طرفی چمنی و تمام از چوب پنجره ساخته
اگر خواهی بهشت عدن کوش گذاری کرد می در
باغ مهتر بنا نکت عندلیب و صوت قمری
ز بوی نرگس و ز شکل عبهر مفرح سازان
دهد تسکین دلها دماغ جان دهد هر دم
بمعطر ارم از بستانش مانده بی آب خرونق

گل ز رشکش

ز رشکش خاک بر سر کنار جویباران لاله
و گل بر قص او ز سرو و نوش عرعر سمن
با نسرین هم دست گشته هم نسرین و سنبل
گشته هم بر سحرگاهان نسیم و نبات بلبل
کند روشن دل و جان مکدر بجان
گر آه یابی بشادی عیش دارد روح پرور
باغ طغی شاهی قریب باغ مهتر است و از ساختهای
اتابک طغی شاه است و شاه یحیی بنا با طاقی
عالی و مسجدی بر در آن ساخته و در آن بنا
دایم آب نقب جاری است و در اندرون طنبی و
حوضخانه عمارتی نیکو دارد و باغستان مشجر
و مکروم و اشجار نیکو که نظیر آن کم دیده است

نماید و چون چمن و سرو بسیار و بر ایوان باغ باغ
وردانو وراست کما تابک وردانو و بر عز الدین
لنکر ساخته و بسیار چمنها کل دارد و شکل درخت
میوه الوانست و انکور بسیار دارد و در اندرون
اب تفت جاریست لیکن در اندرون و بیرون
هیچ عمارتی ندارد باغ قبر و هی قریب چهار منار
است و مولانا اعظم سعید مجد الدین حسن قاضی
این باغ را ترتیب داده و عمارت و طنبی و درگاه
با ساخت و ضخانه نیکو دارد و بعد از آن امیر
عماد الدین مجتبی که با اولاد ایشان پیوند داشت
عمارتی مجدد کرد و بغایت مروح و چون امیر
مرتضی نیز در آمد در اینجا نزول کرد و باد کسری

عالی بسا

عالی بساخت و طنبی نیکو و دیگر دو ایجانه و
حوض در میان ترتیب داده و تمام این باغ مشجر و
دار بند و چمنهای نیکو ساز داده و مقامی بسیار
مروح است باغ بهشت نعیم اباد و باغهای آن محله
مشهور باغ شاهی نعیم اباد بر طرف جنوبی شهر
بغایت باغ بهشت نیکو دارد قریب یک فرسنگ از
اسباب تبوک تا خلف باغ غزاباد نهر و بستان سبت
و بر کنار نهرها دو رویه درختان بید و توت
نهاده و هوای نیکو دارد و خانهای بسیار هر باغی
از او بهشت دیگر است و هر بنائی فردوسی
دیگر نسیم جانفزایش چون دم مسیح روانبخش
خوابش چون دم صبح مشکبار مصانع و باغاتش

چون چشمهٔ حیوان حیات‌بخش چون نعیم آباد بود
در جهان رشک فردوس برین و جنان لب‌به‌لب
جوی‌ها با گل‌ها هم‌قرین لاله ریحان بهم کرده قران
سروها در جلوه چون قد نگار سیب‌ها را سرخ
رو چو ارغوان نرگس نسرین شکفته شاد و خوش
راست چون قد و عذار دلبران فرش‌های زمردین
گسترده باغ بر سر شاخ از گل کشیده سایه‌بان
عرعر و شمشاد در رقص سماع بلبلان بر شاخها
اندر فغان آب روی هفت کشور آمده است
شهر یزد از خاک ترکیبش روان باغ شمس الدین
ترخان باغیست در غایت بزرگی و انهار در وی
جاری و عمارت مختصر و دلپذیر بعضی مشجر و

بعضی ساده چمن زرع و چهار طرف چمن گل و
میوه‌ها الوان و دارنده آن نکو بحقیقت مزرعه
عالیست امیرزاده رضا صاحب سعید خواجه امیرشاه که
آبا عن جده بزرگان این دیار بوده‌اند احداث
کرده عمارات و خانه و درگاه کوشک بر بالای
آن چون امیرزاده بیزد آمد آن باغ را سلطانشاه
چهره بخشید و او در میان باغ قصری عالی و
حوضخانه و بادگیر ترتیب داد و حوض آب در میان
عمارت و چمن گل و سرو و نوش بسیار بنشاند
و عمارت آن باغ در سال تسع و ثمانمائه بود و
مؤلف این رساله قصیده در وصف آن قصر گفته
این قصر بی‌نظیر که مشهور عالم است چون چرخ بر کشیده

چون خلد خرم است بر روح صد هزار در از خرمی
گشاد کوئی در او مفرح ارواح مدغم است
بر باد داد آب رخ عرصه ارم باغش که چون
حدیقه فردوس در هم است صحن مبارکش
چه عجب شد که از صفا جام جهان نما که خدا
وند احسن ساز حوض او که چشمه کوثر چو قطره است
آب روان که در تن فرزند آدم است اندر هوای
روح فزایش دم مسیح همچون مسیح در شکم چرخ
مبهم است ای آنکه در تفرج بستان خرمیت
بنیاد خوشدلی چو اساس تو محکم است صد
سال بره زخانه معمور بگذرد درگاه نو
چون دولت سلطان اعظم سنه سلطان سکندر

ابن عم شیخ

ابن عم شیخ انکه چرخ اخضر که نوع درگاه او
از فیض ابر بخشش دریا نوال او چون چشم بحر
دیده خورشید پرنم است تاریخ چون هشتصد و
نه سال در رسید بنهاد این بنا که بر افلاک معظم نسبت
باغ لالای سنا باغی بغایت وسیع است و شاه بیگی
انرا ساخته و ساباطی عالی بر درگاه نهاده و
کوشکی بر بالای درگاه و دریاچه عالی و کوشکی
سه طبقه در میان دریاچه نهاده و مسجد
جمعه بر در باغ احداث کرده و باغی مشجر و نیکو
و توش بسیار نشانیده بود و در زمان دربندان
میر ابو سعید طبسی ان درختان قلع کردند
و ان باغ ویران شد چون نه رجلا کل الدین

چغمان یزد آمد در انجا عمارت کرد و امراء او
هریك برای خود خانه ساخته اند و تابستان
هم در ان باغ ساکن بودند باغستان مریاباد
و یعقوبی و سلغراباد این سه باعتبار متصل
یکدیگر است و کشتخوان بسیار دارد و کوچهای
خوب و باغهای معمور و خانهای بسیار و
بیشتر اب در ان خانها جاریست و تا نزدیك
دروازه شهر باغستان متصل است و مضعه
بسیار دارد در کشتخوان پنبه و جاورس و شلغم
بسیار باشد و هوای معتدل دارد باغستان
نرسواباد و ده اباد و کشوبه این سه باغستان
هم متصل یکدیگرند و باغستان بسیار نیز
خرم دارد

و خرم دارد و میوهای بسیار حاصل میشود
و بغلبات یزد از تره و اسفناج و نعناع
و طرخون و غیره بیشتر از کشتوبه حاصل میشود
و جدیده و یوزه هم بدیشان متصل است
ذکر میاه یزد بجهت زمین و در کاریزها چاهست
و منار یزد بدین ها نهاده اند و چندین
مصنعه و تاباب دارد تفت و نصریه که
کههترین ابهای یزد است و منار امیرستان
و اسباها بدین ابست و بیشترین مواضع
اب مستقر میشود و از جانب قبله یزد
می اید و ان پنج قنوات است که بهم متصل
میشود و از طرف ساپنج ابی بدان منضم

میشود و در نهار دوازده و طرف منشاد هم
آب میاید و از دره کاوان فرود میاید و
بدان منظم میشود و تمام تفت و فراشاه حصه
خود بر میدارند و باقی در چهار تفت بهم مخلوط
میشود و بباغستان میاید چون از اسیای
ملک میگذرد و در تغار شرف الدین مظفر
منقسم میشود و ده اسیاه بدین آب دایر است
و در نرسنا و نابتان اسیای عزالدینی و اسیاه
کهنه و اسیای نرسا و اسیای کلغر و اسیای
خرآباد و اسیای یوسف خلیل و اسیای ده نیم آباد
و اسیای مرتضی و یک نهر آب بشهر میرود و
بدار الشفا و مسجد جامع و در شبستریه و برکسته
میگذرد

میگذرد و بکوشکنو میرود و تا مزرعه محمودآباد
میدهند تا ریک فیروزی میکارند و زرع
میکنند و قریب بکهنزار کوچه باشد که هر آب در
آن جاری باشد و دو رویه درخت بید و توت
مقابل یکدیگر صف کشیده است و تمام محلات
اهرستان بدان آب مستفیض میگردند اسیا کهنه
و ماما نوک و دشتکو و نخدان و نوغاباد و
مسعودیه و سر دوراه و کوچه سیک و چهار منار
و در مدرسه مصلی عتیق و کوچه خطیر و خلف با
غ اباد و اسکندریه و سرچه و قریب دویست
مصنعه از این آب پر میشود و مردم از آن منفعت
می یابند و منابع این آب از شیرکوه و فراشاه است و مبوه

بسیار از سیب و زرد آلو و انگور حاصل میگردد انتهی

نعیم آباد و محلات آن منابع مدور است و چند قنات

دیگر بدان منضم میشود اول بده نو که مشهور است بالفتح

آباد میرسد و آن ده سیراب میکرده و باسبانی نوک

میرسد و از آنجا فرود میاید و باغستان نعیم آباد و

کشتزاران و مصنعه فایض میشود و محلات آن باغ

لاله ستان و خلف باغ غزآباد و محله مجوس و نشیب خان

عمری و کوچه باغ دولاب و دهوک بالا و فضل پنجاه

مصنعه از این آب مملو میشود و منفعت بسیار بمزارع

میرساند و از این آب سلطان جلال الدین شاه شجاع

از مهریجرد اخراج کرده و میراب ساز داد که در

زمان محاصره یزد که با شاه یحیی مناظره در میان

داشت

داشت خواست که در خندق اندازد تا بارو ویران

کرده و چون آب بشهر رسید صلح شد پادشاه بان

بشر از طرف شاه یحیی نفرمود تا مردمان هر یک

جهت خود قطعه زمین احیا کنند و شاه باغ لا

استان باختند و وزراء و امراء شهر هر یک جهت خود

باغی و بوستانی ساختند و بمرور ایام باغها معمور

شد و مجوسستان بسیار از این زمین شور احیا

کردند و باغها و کشتزارها ساختند و بغایت

باغستان خرم است و از عجایب این زمین آنست که هر وقت

جوی نعیم آباد پاک کنند باران ببارد و ابتداء

عمارت در سال ثمانین و سبعمایه بوده است

آب این و مبارکه این دو کهنزک ارسلان آغا نوبت

سلجوقی بوده اند ابو و مبارکه و این آب شان
بیرون آورده اند و منبع هر دو از یک مقام است
و با هم مخلوط شده و اول در محله مجوسیان بر روی
زمین ظاهر میشود این عیب که سر چشمه مجوس دارد
ردولی آبی بغایت سبک و نیکوست و حکما که
الهایی یزد وزن کرده اند سبکتر از این آب بوده است
آبی هوک مشهور بخیرآباد آب نیکوست و طرف
مهریجرد می آید بمزرعه عز رضی و در میان آب
شاهی می آید چون بمقسم میرسد قسمت شده بود
مالکان با میر چقماق فروخته اند و عمارت کرده و آب
زیاد شد و در بیشترین خانهای دهوک مسلمانان
و بکار و استر او خانقاه هست مملو میشود

از آن آب نفع و خیر تمام می یابند و خانقاه و فناه
خواجه امیر چقماق میگذرد و کوچه اهروک و طرف
قلعه هم از آن آب مستفیض میشود و مصنعه که بر
در مسجد جامع و خانقاه هست مملو میشود دیگر
آب مریاباد بخارج یزد و منبع این از مهریجرد است
و بفهرج میگذرد و در خانقاه محمد بن مظفر که در
فهرج بمقام زیارتگاه است بوده اند و گذرانیده
اند و بطرف شهر می آید و تمام بساتین مریاباد
و کشتخوان از آن مستفیض میشوند آب یعقوبی
بخارج یزد آبی نیکوست و منبع آن از مهریجرد است
محله یعقوبی و باغستان و بساتین و کشتخوانات
یعقوبی از آن فایده تمام می یابد و فنائی قدیم ست

وابن یغناه ابو یعقوب سپهسالار علاء الدوله ساختند
و در سال اثنی و ثلاثین و اربعمائه بوده آب سلغرآباد
این آب سلغرشاه ابن اتابک قطب الدین یغناه و
کشتخوان ترنیب طعمه و این آب شور مزه است ولی تمام محله
مادر امیر بدین آب مستفیض میکردند و خانها
و مساجد از آن منتفع می باشند و اهل بازار
از آن محله برآباد و یعقوبی و مادر امیر و جدید
نوین کاریز آن محله است ذکر آبی چند که در زیر
زمین جاری میگردد اول از آن کاریزها یکی
فیروزآباد و ترابج دو چشمه است یکی از بیرون
شهر و یکی با اندرون شهر و قدیم‌ترین کاریزها
است و چون لشکر سپاه نه میباشد و بر در انجاره
میکنند

میکنند و در بندان میشود آبها از بیرون می‌بندند
این آب در شهر میباشد و جاریست و هفتاد پایه
میباید رفت تا در پایاب میرسد و او اندکی شوری
دارد و الا چون سرد میشود خوش طعم و گوارنده است
آب ترسوباد بغایت سبک و نیکوست و منبع آن
طرف مهریجرد است و کنار ترسو حاجب علاء الدوله
جاری گردانیده از خلف باغ عزآباد کوچه خطیره
میباید و بمصلی عتیق و تخت استاد میگذرد
و بمحله ترسوباد و در کشتخوان آن فایض میشود آب
محمودآباد در اندرون شهر جاریست و بیرون
میباید و مردمان از آن مستفیض میشوند و
پانزده پایه فرو میباید تا باب رسد از رهابای

این اول کاریز است که در زمان اسکندر که بنا کرده
نهاده که اول عمارت یزد است این قنات بیرون
آورده و پهلوی این کاریز امیر معین الدین اشرف
کاریزی بیرون آورده مشهور بمعین آباد و این
زمان آن است که جاریست و از قنات اصل آنکه
آبی در شیر میکند و بمصلی و چهار منار و در بیشتر
باغها و بستانها جاریست از خاجه صواب که خاجه
صواب سرای ارسلان خاتون بود این آب جاری
کردانیده و در داخل یزد هیچ خانه و مدرسه
نبوده است که این آب جاری نبوده و بازار کلاه
دوزان قدیم که الیوم خراب است و فقط این آب است
این زمان آن قنات خراب شده است و آب او در شهر

کم می اید

کم می اید تا باغ بهشتی بیشتر نمی آید و از آنجا آنچه باقی
مانده بکاریز محمود آباد میرود آب جدید بنجارج
مشهور باب نو این آب در بیشترین عمارت خو مه
شهر یزد میکذرد و مردمان بدان آب استعمال
میکنند و نیز از مدرسه عبد القادر بیرون می آید
و نیز آب نو نیز از شیخ الاسلام سعید تقی الدین
دادا علیه الرحمه میکذرد و چون بیشتر میرود
از استعمال بسیار قابل خوردن نیست و باغستان در
وکشتوان بخرج میرود است تمامی ابهای یزد
بر روی زمین و زیر زمین والله العالم چاهها
آب سرد در شهر و بیرون شهر و بیرون یزد و آن
آبیست اول چاه آب سرد که در شهر یزد ترتیب کردند

کردند و ساختند چاه دار الشفاء صاحبی بوده
و چاه خانه خود داشت و تنگ بود شاه نظام
کرمانی و را بکند و فراخ کرد و چاه و چرخ ساخت
داد و سنگ سبا بها ببنداخت و سفید کرد
و نقاشی و مولانا معین الدین جمال اسلام منجب
وصف آن چاه کرده و بر کتابه چاه خوابی ثبت کرده
و تاریخ نهاده زهی مقام همایون که از اعتدال
هوا چو روضه آمده است دلکشا و جان افزا
زلال خضر که محروم شد سکندر از آن ز قعر چاه
نوشد منفجر زمشرما خرد چو صورت آب نو دیده
رو نوما روان بچرخ در آمد ز شوق شیدا شد
اگرچه مشتعل آتش جگر بردم ز آب سرد تو

بنشانیمش

بنشانیمش در این گرما خلاصه بهشتی و زر و شنب
که هست ز خاک در که ثواب روی دار
شفاء هوای دار شفا را چگونه شرح دهم
که همچو روح در آیم بقالب مرضی بسال
هشتصد و نوزده بنا تازه ز فتر بندگی
آصف ملک سیما چاه آب سرد داخل شهر یزد
بدر مسجد جامع این چاهخانه متولی مسجد
جامع ساخته بود بغایت کوچک بود و شاه
نظام کرمانی کاروانسرائی در جنب آن بنیاد بود
و بکند و بنا ختم در مسجد کرد و این خانه فرا
ساخت و عمارت چاه و چرخ بکرد و سفید
و منقش کرده و بالتماس شاه نظام مولانا اعظم

شرف الدین علی یزدی ابن ابیات و تاریخ
گفته و بر کتابهٔ چاهخانه ثبت شده شکر کز
دور چرخ دولت شاه یوسف ما نمود جلوه
ز جاه یمن اقبال جاه یاور شد ساغری
کام بین کوثر شد گردش چرخ کارساز آمد
آب رفته بجوی باز آمد فسحتی یافت عرصهٔ اسلام
ملک را داد عدل شاه نظام در چنین موضع
شریف بن چاه صورت زمزم است ثبت الله
درکش از صدق و صفا روحانی گر صفا
نیست مردر اثنای ساقی بزم عیش ثبت
بجبل سلسبیل مراد کرده سبیل غافل از
از تشنهٔ ما نه جرم او راست ورنه عالم پر از
زلال عطاست

زلال عطاست عارف پاک شرف صافی کف
از بن هر نکتهٔ وافی ما چنین تشنه و زلال وصال
همه عالم گرفته مالامال غرق آبیم و آب میجوئیم
بلکه ما خود همه آب و هم جوئیم سال تاریخ ای شود
صفا چاه خیر است نوش آب صفاه که نگشتی زرنیز
ما آگاه در شمار ار کنج دولت شاه کبر سه سال
نکو زروی حساب هشتصد و نوزده بود
در باب چاه آب سری ببر ریاک از استحقاق
خواجه میر احمد تبریزی بوده دکان علاقی بود
خواجه امیر احمد بجریه خالصا لله یکبند و عمارت
کرد و چاهخانه سنگو بنا کرد و دو در مفتوح
ساخت و قریب یکهزار خروار سنگ از کوه

بیاورد و در اندرون چاه بکار برد و تمام
کرد و منقش ساخت و بر کتابه چاه مخانه این ابیات
مولانا شرف الدین علی بالتماس ثبت شده
خوش آمد ز چاه یوسف ماه و آب شد چشمهٔ خضر
ز حیا لعبت ثانی ز روی صافی دل کردش
چرخ را هو حاصل طفل دبیر پیر نو زاده
لوح هر صورتی ولی ساده کرده پاکش ز خاک
پاک از بر کشف نقش صورت کوثر طالعش
دلو و برج او خالی اختر مشتری زبس پاکی
پاک شده هر که یافت صحبت او اصل پاکیست
عز و قربت او کام هر کام آرزوی همه
وز لطافت روان بوی همه پاک روشن

ضمیر دیده او را

ضمیر دیده او را چرخ گردیده بر کشید او را تاریخ
پنهان خضر و یاور نوح معجز احمدش فرود دخش
دست فرخنده چون بکوه نهاد جوش زد بوش
وداد خلقی داد شربتی ابر ابجا هی ربخت لشکری
را ز چاه آب انگیخت ذو الجلال الابحر احمد و آل
کاب لطفی بیار ز ابر زلال تا کند فیض جودت
وهاب تشنگان امید را سیراب و این چاه
در سال ثمان و عشرین و ثمانمائه اتمام یافت چاه
آب سرد مصلی عتیق خواجه مسعود شاه کرد شیخ
الاسلام بود بنا نهاد و بحج رفت و در بغداد
وفات کرد و او را باز آوردند و بدین مقام
دفن کردند خواجه کمال الدین حسین بن خواجه شهاب

الدین قاسم انرا عمارت کرد و سفید ساخت و
کاشی کاری و درگاه و در پوش ساخت و آبی
بغایت سرد بیرون می آید و در تابستان رونقی
تمام دارد چاه آب سرد سر چم چاه آب مختصرست
اما بغایت سرد از وی بیرون می آید و در
تابستان رونقی تمام دارد و خواجه حاجی بایزید
زواره انرا خالصاً لله ساخته و چاه خوانده و
درگاه سفید کرده و چرخ و دلو و آخر سنگین ساز
داده و این چاه در سال ثلثین و ثمانمائه اتمام یافت
چاه سرد محله چهار منار بخارج نزد در قدیم ۲ن
چاه بود صاحب اعظم نور الدین محمد کمال مسجد سوخته
عمارت کرد و مسقف ساخت و بازای نیکو نصب

کرد و

داد و آن چاهخانه عمارت کرد منقش و سفید ساخت
و آبی خوب و سرد و از وی بیرون می آید چاه سرد
در دهوک منقار به مسجد امیر چقماق این چاه سرد
از مستحدثات امیر چقماق و حرم او فاطمه خاتون است
چاهخانه نیکو منقش بطلا و لاجورد و درگاه کاشی
نهاده و در دروازه امام و القاب همایون پادشاه
اسلام معین الحق والدنیا والدین شاهرخ سلطان
خلد الله ملکه بر کتابه ثبت کرده از یمین و یسار
چاه خانه دکانها آراسته کرده در وصف چاه
و عمارت و تاریخ مؤلف این رساله گوید
ای زلال تو راحت دل و جان   در تن تشنگان
چو روح روان   از صفات تو چشمها روشن

در هوای تو چرخ را گردان کوثری بار رحیق
با نسیم زمزمی پاک چشمه حیوان ومن الماء
کل شیء حی الحق آمد تراز حوض درشان همچو
نعرم قریب جنب الله بصفا آمد که چو رکن یمان
خسته را شربت تو صحبت جسم تشنه را جرعه تو راحت
جان چون برای زچاه یوسف وار تازه کرده
ز تو دل اخوان گر نباشی تو در جهان یکدم
دم نیارد زدن کس از عطشان پاکی وانر تو
هست پاکی خلق صافی وانر تو صافی است جهان
از تو جام مراد ما الامال وانر تو کام زمانه کام
روان جگر تشنگان کنی سیراب گر گذاری
کنی بدیر و نشان سال تاریخ و نام بانی او
مهر جهان شاه عیب بدان

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب علی ید العبد الضعیف
علی رضا بن حسین بن شمس الدین المهر بجردی
بتحریر فی شهر ربیع الثانی سنه سبع و ثلثین و الف
من الهجرة النبویة فی بلده هرات سنی هفت شنبه کرد که
حسب الفرمان حضرت مستطاب سلاله النجبا
آقائی اسیدی خلف محمد بن احمد شاه خلد الله الحاج
حاجی سید اسمعیل ابن امیر طا اما صحبت
فلکی کردید و چو فرمایش نمود و بخواهم نمود
تمام عذر جعفر ابو در صحبت سالکی
کلمه سوی محمد انکه فو چشم گره شد
سال حیا باشد بتحریر نکرده ام باقلم
با غمی و طالب اعفو خواهند عفو حسنا انا

و این نسخه هر چه بعرض تمام رسید باید خطر هزار بیند
از رسیدن تا ابد آباد بود مرکب کاغذ بدید قلم کاتب بدید
غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم
بقائی مگر صاحبدلی روزی برحمت کند
در حق این مسکین دعائی غریق رحمت ایزدی کسی باد
که کاتب را بالحمد کند یاد کتبه العبد الاقل
احمد بن حسن الحسینی بتاریخ یوم الثلثا شهر شعبان
المعظم خمسه و عشر ثلثمائه و الف هجریه
گردید و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین
سنه ١٣١٥

